



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

قصیدہ ناسیہ وکیل

پروفیسر محمد رفیع صاحب صاحب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شرح و ترجمه قصیده تائیه دعبل

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

ناشر چاپی:

دارالمجتبی (ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	شرح و ترجمه قصیده تائیه دعبل
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۵	سخن آغازین
۱۹	مقدمه مصحح
۲۱	تصحیح قصیده تائیه
۲۱	طریق روایت تائیه
۲۱	اختلاف نسخ قصیده تائیه
۲۲	شروح قصیده تائیه
۲۵	نسخ ترجمه و شرح علامه مجلسی
۲۷	نسخ اساس طبع
۴۱	مقدمه ای مختصر در شعر و شاعری
۵۶	معنی فدای لفظ شدن
۵۷	شعرای عرب بر چهار طبقه اند:
۵۹	زندگی نامه دعبل خزاعی ، علامه مجلسی
۶۲	مقام علمی
۶۳	مشایخ روایی دعبل
۶۳	نسب او
۶۳	فرزندان
۶۴	راویان حدیث از دعبل
۶۴	تألیفات
۶۴	در کلام بزرگان نقد و ادب
۷۰	وفات

۷۴	زندگی نامه
۷۵	لقب مجلسی
۷۶	مقام علمی
۷۷	استادان
۷۷	شاگردان
۷۸	تألیفات
۷۹	فرزندان
۷۹	وفات
۸۳	علامه مجلسی و نقش برجسته او در عمومی کردن علوم
۸۹	مقدمه مؤلف
۹۴	مقدمه: در بیان نسب و برخی از احوال دعیل است
۹۵	فصل اول: در بیان سندها و اخبار متعدده که متعلق به قصیده دعیل است
۱۰۵	المطلع الأول
۱۳۴	المطلع الثاني
۱۹۲	فهرست منابع
۲۱۲	درباره مرکز

## شرح و ترجمه قصیده تائیه دعبل

### مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی ، محمد باقر بن محمد تقی ، 1037 - 1111 ق.

عنوان و نام پدیدآور : شرح و ترجمه قصیده تائیه دعبل

مشخصات نشر : قم: دارالمجتبی (ع)، 1394.

مشخصات ظاهری : 200 ص.: نمونه.

شابک : 100000 ریال: 8-87-9995-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر

یادداشت : این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

شناسه افزوده : لطف زاده، محمد ، مصحح

شماره کتابشناسی ملی : 3774336

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا سوسنی

ص: 1

اشاره

سر شناسه : مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی

عنوان و نام پدیدآور : شرح و ترجمه قصیده تائیه دعبل

مشخصات نشر : قم دارالمجتبی ( علیه السلام ) ، 1394.

مشخصات ظاهری : 200 ص. نمونه.

شابک : 8-87-9995-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر

یادداشت : این مدرک در آدرس <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

یادداشت : کتاب نامه: ص. [ 357 ] - 383 ؛ هم چنین به صورت زیر نویس.

شناسه افزوده : لطف زاده، محمد، مصحح

شماره کتاب شناسی ملی : 3774336

شرح و ترجمه قصیده تائیه دعبل

علامه محمد باقر مجلسی

تصحیح، تحقیق و تعلیق

محمد لطف زاده

ناشر : دارالمجتبی / نوبت چاپ اول 1395

شمارگان : 1000 / چاپ : گل وردی

شابک :-8-87-9995-964-978

قم : خیابان ارم / پاساژ قدس / زیرزمین پلاک 21

کتاب فروشی پارسا / تلفن: 37832186

کلیه حقوق محفوظ است.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

( وَقَالَ اذْكَبُوا فِيْهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ )

( هود 41 )

ص: 3



هدید به آستان ملک پاسبان امام همام علی بن موسی الرضا علیه الصلاة و الثناء

از رهگذر خاک سر کوی شما بود \*\*\* هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

ص: 5



اثر پیش روی تصحیح، تحقیق و تعلیق، کتاب گهربار ترجمه و شرح قصیده تائیه دعبل خزاعی، تألیف غوّاص بحار الأنوار، علامه بزرگوار محمد باقر مجلسی است که اصل قصیده مشتمل بر 120 بیت است و این شماره مبنی بر نقل صاحب کشف الغمّة و قاضی نور اللّه شوشتری در مجالس المؤمنین و خود علامه مجلسی در بحار الأنوار است؛ که از فاتحه تا خاتمه کراً آن را مطالعه کردم و اشعارش را حفظ نمودم و حظّ بسیار بردم و چون یار موافق بود و ارادت، صادق شایسته دیدم که به محضر طالبان دانش و اهل بینش پیش کش دارم و در واقع مبتدی را تبصره و منتهی را تذکره باشد. آن چه پیش روست مشتمل بر چند چیز است:

1. توضیحاتی در مورد کتاب.

2. مقدمه مختصری در شعر و شاعری.

3. زندگی نامه مختصری از دعبل خزاعی و علامه مجلسی.

4. ترجمه و شرح قصیده بلند و بالای تائیه که خود مشتمل بر یک مقدمه، سه فصل و خاتمه است.

ص: 7



1. بعض مطالب و نکات را در این کتاب بدون هیچ تصرّفی آوردم و در بعض موارد عین عبارت فارسی یا عربی را نقل کردم و بعضی عبارت های عربی را ترجمه نکردم که دلایلی دارد:

اول این که تصرّف در آثار گذشتگان خیانت در امانت است و بازی با میراث فرهنگی و گل آلود کردن فرهنگ.

دوم این که حق بعضی از مطالب با ترجمه تحت اللفظی ادا نمی گردد و گاه باشد مفهومی که نویسنده اثری از آن اراده کرده به کلی تغییر کند. (1)

سوم این که شاید در برداشت از آن منابع به خطا رفته باشم. آوردن عین تعابیر آن کتب این زمینه را فراهم می آورد که خود خواننده در مسند قضاوت نشیند. شاید وی از

ص: 9

---

1- به باور من بعضی از عبارت ها و بعضی از کتب تخصصی و فنی را نباید ترجمه کرد و این بدان معنا نیست که نمی توان ترجمه کرد. یکی از محققین عالی قدر در این باره چنین می نگارد: عزیزانی که کتب بزرگان را به همان نحو ترجمه می کنند، این فقیر غرض آنان را آخر نفهمیدم که آیا برای اهل علم و اهل فن ترجمه تحت اللفظی می کنند؟ اهل علم آشنا با فن آن کتاب که نیازی به ترجمه ندارد؛ یا برای کسانی که در فنّ عرفان تبخّر دارند ولی عربی نمی دانند ترجمه می کنند. این فرض هم عملاً سالبه بانفعال موضوع است؛ زیرا عمده کتب عرفان نظری به عربی نوشته شده و تا کسی ادبیات عرب را خوب نخوانده باشد نمی تواند از آن ها استفاده کند؛ پس شخص چگونه در عرفان نظری متبحر است و عربی هم نمی داند؟ چرا شاید استثنائی باشد، نادری پیدا شود «و النادر کالمعدوم». این قبیل کارها اندیشه خاصی را در ذهن عامه مردم می پروراند و آن این که مردم خیال می کنند مشکل کتب علمی، عربی بودن آن ها است و هنر یک روحانی، عربی دانستن اوست... غافل از این که روحانی، زبان عربی را طریق وصول بر علوم اسلامی قرار داده و زبان عربی برای او طریقت دارند موضوعیت. فرجام عشق: 15 و 16.

آن عبارات چیزی دریابد که از دید بنده مخفی مانده باشد.

چهارم این که آشنایی بیش تر با تراث علمی و چگونگی نگارش آن ها.

و در حقیقت متحیر بودم که چه نویسم؟ روی سخنم با کیست؟ با خفته است، یا بیدار؟ اگر با خفته است، خفته را خفته کی کند بیدار. و اگر با بیدار است بیدار در کار خود بیدار است.

2. از آن جا که مآخذ روایت اشعار دعبل اختلافات فراوانی - چه در شماره ابیات و چه در نقل کلمات - دارد، ناگزیر در مآخذ مورد استفاده شارح نیز تصحیفات و اختلافات وجود داشته است؛ من نیز در این دفتر، تابع شارح بوده و آن چه در نسخ مورد ملاحظه آمده همان را تصحیح نموده و پیراستم و به اختلاف اشعار در مآخذ اشاره نکردم و پیوسته از اطنابِ مُخَلِّ و ایجازِ مُمِلِّ دوری جستیم.

3. شارح، اثر خود را ترجمه نامیده، و هدف او ترجمه برای عموم فارسی زبانان بوده، بنابراین اگر در ترجمه بی‌بی احتمال دیگری نیز وجود داشته باشد، جای ایراد به شارح نیست و نباید با دیده انکار به او نگریست؛ چرا که این امر باعث تطویل می شده که با هدف شارح مغایر است.

4. بر اساس ترجمه و شرح علامه مجلسی جناب حضرت استاد امید مجدد قصیده تائیه را به نظم در آورده، که آن را نیز کاملاً در ذیل آوردم.

5. من خود ستایی نکرده و در این دفتر خود را از عیب و تقصیر میرا نمی دانم، اما تا آن جا که مطلعم از زمان سرودن تائیه، چنین کاری به روی این قصیده شگرف، انجام نشده. آن را به نکات بسیار و فوائد بی شمار آراستم و دفتر از گفته‌های پریشان شستم و کلمه ای چند به طریق اختصار از اشعار و اخبار در آن درج کردم و از تکرار و نقل بیهوده پرهیز جستیم؛

سخن گر چه دل‌بند و شیرین بود \*\*\* سزاوار تصدیق و تحسین بود

چو یک بار گفتی، مگو باز پس \*\*\* که حلوا چو یک بار خوردند، بس



امید آن که در پیشگاه بزرگان فضل و کمال مقبول افتد و به لطف خود از لغزش هایی که بر قلم رفته، آگاه نمایند و به گفته بعضی علما ( انَّ الْإِنْتِقَانَ لَا حَدَّ لَهُ وَالْأَعْلَاطُ تُصَحِّحُ مَعَ الزَّمَنِ ).

دیگر ندانم که چه گویم و چه بخوانم، به قول شیخ اجل سعدی: « اگر در سیاحت سخن دلبری کنم، شوخی کرده باشم و بضاعت مزجاة به حضرت عزیز آورده که شبهه در بازار جوهریان جوی نیارد و چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد و مناره بلند بر دامنه کوه الوند پست نماید ».

بنده خدا

محمد لطف زاده

حوزه علمیه قم - بهار 1393 خورشیدی

ص: 11







## تصحیح قصیده تائیه

برای صحت ضبط اشعار، به غیر از نسخه های خطی ای که دیدم از منابع ذیل استفاده کردم:

1. کشف الغمّة اربلی، که رمز این کتاب را «ک» قرار دادم.

2. شرح قنوی بر قصیده تائیه، که رمز این نسخه را «ق» قرار دادم.

3. بحار الأنوار، که رمز این کتاب شریف را «ب» قرار دادم.

4. دیوان دعبل بن علی. رمزین این کتاب «ع» قرار دادم.

## طریق روایت تائیه

صلاح الدین صفدی گوید:

(طریق روایت القصیده: عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ جَحْجَحِ النَّحْوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ لَنْكَكٍ - أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ التَّحَوِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الْعَبَّادَانِيِّ عَنْ أَخِيهِ عَنْ دِعْبَلِ بْنِ وَهْدَانَ الطَّرِيقِ ذَكَرَهُ جَلَالُ الدِّينِ السِّيُوطِيُّ فِي بَغِيَّةِ الْوَعَاءِ). (1) (2)

## اختلاف نسخ قصیده تائیه

یاقوت حموی (م 626 هـ) گوید:

(نسخ هذه القصيدة مُخْتَلَفَةٌ فِي بَعْضِهَا زِيَادَاتٍ يُظَنُّ أَنَّهَا مَصْنُوعَةٌ أَلْحَقَهَا بِهَا أَنَا مِنْ الشُّعْبَةِ). (3)

ص: 16

1- الوافی بالوفیات 14:14، رقم 12

2- بغية الوعاء 1: 219 رقم 396

3- معجم الأدباء 3: 1284

علامه سید محسن امین رحمه الله (م 1371 ه) می فرماید:

( أَقُولُ: لَعَلَّ اخْتِلَافَ نَسَخِهَا لَانَ بَعْضُهُمْ لَطُولُهَا أُورِدَ بَعْضُهَا وَتَرَكَ الْبَعْضُ وَنَفْسُهَا وَاحِدٌ لَا تَفَاوُتَ فِيهِ فَالظَّنُّ بَانَ الزِّيَادَاتِ مَصْنُوعَةٌ لَا شَاهِدَ لَهُ وَ لَعَلَّ ظَنَّهُ بَانَ الزِّيَادَةِ مَصْنُوعَةٌ لَانَ فِيهَا مَا لَمْ تَأْلَفْهُ نَفْسِهِ وَ أُورِدَ مِنْهَا خَمْسَةٌ وَأَرْبَعِينَ بَيِّنَاتٍ أَوْلَاهَا: قَوْلُهُ مَدَارِسُ آيَاتٍ وَقَالُوا إِنَّ ذَلِكَ مَا صَحَّ مِنْهَا ). (1)

### شرح قصیده تائیه

این قصیده را تنی چند از دانشوران ، شرح کرده اند که در ذیل بدان ها اشاره می شود:

1. شرحی که شارح آن ناشناس است در کتاب خانه قزوین ، نسخه ای به خط محمد جعفر بن رستم طالقانی در 3 جمادی الثانية (2) 1072 موجود می باشد. (3)

2. شرح فارسی بر قصیده تائیه از علامه مجلسی (م 1111 ه) که مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل و خاتمه است که حدود 25 نسخه خطی از آن در فهرست واره

ص: 16

1- أعيان الشيعة 6: 418

2- از اغلاط رایج استعمال « جمادی الأول » و « جمادی الثاني » است حال آن که استعمال صحیح این دو واژه « جمادی الأولى » و « جمادی الثانية » است چنان که فرّاء گفته: « الشهور کلّها مذکّرة ، تقول: هذا شهر کذا ، إلا جماديين ؛ فإنّهما مؤنثان لأنّ « جمادی » جاءت علی بنیة « فعالی » ، و « فعالی » لا تكون إلا للمؤنث . تقول هذه جمادی الأولى و هذه جمادی الآخرة [ أو الثانية ] . فإن سمعت تذکیر « جمادی » فی شعر فأنّما یذهب به إلى الشهر و یتّرك لفظه ، و إنّما سمیت « جمادی » لجمود الماء فیها . و من العرب من یسمی « جمادی الأولى » الحنین - بفتح الحاء - و بعضهم یقول : الحنین - بضم الحاء - و تسمی « جمادی الآخرة » ورنه - مخففة بتسکین الراء - الأيام و اللیالی و الشهور: 42 و 43 و 51 . ( ملخصاً )

3- فهرست واره دست نوشته های ایران 6: 941

دست نوشته‌های ایران معرفی شده. (1)

3. شرح محدث خبیر سید نعمت الله جزایری (م 1112 ه) که علامه بزرگوار امینی رحمه الله در کتاب شریف الغدیر از آن نام می برد. (2)

4. شرح عربی بر قصیده تائیه از میرزا کمال الدین محمد بن معین الدین محمد فسوی (م 1124 ه) داماد علامه محمد تقی مجلسی که در اصفهان در تاریخ 14 رمضان 1103 ه، نگاشته شده که 9 نسخه خطی تا به حال از آن در فهرست واره معرفی شده و در سال 1308 ه، در تهران، در قطع جیبی، چاپ سنگی شده است؛ از مطالعه آن، روشن می شود که شارح مرد میدان بوده و یکی از بهترین شروح تائیه را از خود به یادگار گذاشته. (3)

5. شرح محمد حسین قزوینی (ق 12 ه) که نسخه ای از آن در کتاب خانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله به شماره 2013 می باشد که در 17 ربیع الأول 1162 ه نگاشته شده. (4)

6. شرح محمد شفیع بن محمد شریف موسوی فندرسکی که در دانشگاه الهیات مشهد به شماره 22792/7 که در ربیع الأول 1188 ه به زیور قلم آراسته گشته. (5)

7. شرحی که شارح آن ناشناس است و در کتاب خانه مجلس شورای اسلامی، نسخه ای به شماره: 4578 به خط محمد امین خوانساری (ق 11 ه) موجود

ص: 17

---

1- الذریعه 14 : 11 ، فهرست واره دست نوشته های ایران 2 : 1142 - 1143

2- الغدیر 2 : 511، الذریعه 14 : 12

3- الذریعه 14 : 11 فهرست واره دست نوشته های ایران 6 : 940

4- فهرست واره دست نوشته های ایران 6 : 941

5- همان 6 : 941

می باشد. (1)

8. شرحی که شارح آن ناشناس است و در کتاب خانه مجلس شورای اسلامی نسخه ای به شماره 1050/9 ، به خط سید عبد الباقی حسینی کاشانی در سال 1247 ه ، موجود می باشد. (2)

9. شرحی که شارح آن ناشناس است و در کتاب خانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله ، نسخه ای به شماره : 4578 که در سال 1248 ه ، نوشته شده ، موجود می باشد. (3)

10. شرح میرزا حسن بن عبد الکریم زنوری ( م 1310 ه ) شرحی است مبسوط ، که فرزندش میرزا عبد الحسین فیلسوف الدولة از آن نام می برد. (4)

11. شرح محمد مهدی بن محمد ابراهیم رضوی همدانی ( ق 13 ه ) در کتاب خانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله به شماره 5692/2 می باشد که به خط مؤلف نوشته شده. (5)

12. شرحی که شارحش ناشناس می باشد که آیت الله شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله در کتاب خانه تقوی طهران آن را دیده. (6)

از شروحنی که معرفی شد ، آشکار می شود که این قصیده شریف مورد استقبال و توجه خاصی بوده.

ص: 18

1- فهرست واره دست نوشته های ایران 941:6

2- فهرست واره دست نوشته های ایران 941:6

3- فهرست واره دست نوشته های ایران 941:6

4- الذریعه 12 : 11

5- فهرست واره دست نوشته های ایران 941:6

6- الذریعه 12:14



از ترجمه و شرح (1) قصیده تائیه دعبل، تألیف دانشمند جلال مآب علامه محمّد باقر مجلسی نُسخ خطی مختلفی در کتاب خانه ها وجود دارد که در فهرست واره دست نوشته های ایران 25 نسخه خطی معرفی شده که به ترتیب عبارتند از:

1. ( یزد - وزیری، ش : 1438 ) / نسخ / سه شنبه 9 ربیع الثانی 87/1113 برگ / [ف: 3- 959].
2. ( یزد - سعیدی، سید ابو الفضل ش 20/2 ) / نستعلیق / سه شنبه 9 ربیع الثانی 1113 / [نشریه 4-462].
3. ( مشهد - رضوی ش : 4307 ) / نستعلیق / ابو الحسن / 1123 / [النباف: 447].
4. ( تهران - ملک ش : 593/21 ) / نسخ / حدود 42/1125 صفحه ( 570-612 ) / [ف: 5-97].
5. ( قم - گلپایگانی ش : 4073 - 20/193 ) نسخ / قرن 13 / 86 برگ / [ف 5- 2641].
6. ( مشهد - رضوی ش 4853 ) / نستعلیق / قرن 13 / 20 برگ / [ف: 623/7].
7. ( اصفهان - مدرسه صدر بازار ش : 546/3 ) / دیباچه در نسخه حاضر افتاده چنان که کاتب در آغاز اشاره کرده است / نستعلیق / قرن 13 / 7 برگ ( 55 پ-62 ر ) / [ف: 2-395].
8. ( یزد - وزیری ش : 3227/2 ) / نسخ / محمّد تقی بن محمد رضا یزدی / 1231 /

ص: 19

---

1- در اصطلاح: اگر تمام عبارت را توضیح دهند، شرح اصطلاحی است و اگر بعض عبارات را توضیح دهند، شرح بعض عبارت است که به آن حاشیه یا تعلیقه گفته می شود، البته بعضی حاشیه را به علوم منقول و تعلیقه را به علوم معقول اختصاص داده اند. الذریعه 6: 7، راجع به واژه « شرح » رجوع کنید به کتاب تحفه طالقانی: 54.

9. (تهران - دانشگاه ش: 7132) / نستعلیق / 8 صفر 1240 / 52 برگ / [ف: 16 - 462].
10. (تهران - دانشگاه ش: 6999/5) / نسخ / مرتضی بن مرتضی حسینی اردکانی یزدی / جُمادی الأولى 1247 / 13 برگ (80 پ - 93 پ) / [ف: 13 - 363].
11. (اردکان یزد - امام صادق ش: 205/5) / نسخ / محمّد حسن بن محمد ابراهیم اردکانی یزدی / 15/1260 برگ (178 پ - 193 پ) / [ف: 1 - 199].
12. (یزد - وزیر ش: 3631/1) / شوال 1261 / 17 (1-18) / [ف: 5 - 1729].
13. (تهران - دانشگاه ش: 3594/6) / یک فصل است، دو فصل دیگر و خاتمه که ترجمه قصیده فرزدق و سید حمیری باید در آن ها باشد در آن نیست. / نستعلیق / محمد بن محمّد باقر کاشانی / 16 رجب 1268 / [ف: 12 - 2605].
14. (قم - مرعشی ش: 6 / 12411) / نستعلیق / چهارشنبه 26 رجب 1269 / 14 برگ (25 - 38) / [ف: 31 - 372].
15. (اصفهان - مکتبه الزهراء ش: 84) / حسین بن علی برات / 17 / ذی حجه 1275 / [ف: 59].
16. (قم گلپایگانی ش: 6803/6 - 34/173) / نستعلیق / محسن بن حبیب حسینی جرفادقانی / 1294 / 32 برگ / [ف: 2 - 886].
17. (قم - مرکز احیاء ش: 2270/3) / نستعلیق / قرن 17/14 برگ (33 پ - 60) / [محدث ارموی مخ ف: 1: 372].
18. (مشهد - رضوی ش: 1495/18) / سید احمد صفائی خوانساری / 1328 / [اهداء ف: 385].
19. (تهران - شورا ش: 1246/3) / نسخ و نستعلیق / حاجی سید ابو القاسم نجفی اصفهانی / رجب 1350 / [سناف: 2 - 182].

20. (خوی - نمازی ش : 754/2 / تحریری / بی تا / [ف: 405].

21. (قم - مرعشی ش : 187/25 / نسخ زیبا / بی تا / 14 برگ ( 241 - 255 پ ) / [ف: 1 - 214].

22. (قم - معصومیه ش : 564-22) / نستعلیق / شمس الدین محمد حسین بن میر محمد یوسف / بی تا / 29 برگ ( 667 - 696 ) [ف: 2 - 203].

23. (یزد - وزیری ش : 3309 / در مدح امام رضا علی بن موسی علیه السلام / نسخ / بی تا / 65 برگ / [ف 5 - 1610].

24. (تهران - شورش : 4255/4 / بی تا / [شوراف: 11 - 272].

25. تهران - ملی ش : 15809 / نسخه در حاشیه تصحیح شده است / نسخ خوش / بی تا / [رایانه : 1231] (1).

### نُسخ اساس طبع

ترجمه و شرح قصیده تائیه ، نسخه های خطی زیادی دارد که معرفی شد ، اما نسخ اعتماد شده در این دفتر عبارتند از:

1. نسخه ای در مرکز احیاء التراث اسلامی به شماره : 2270/3 ، به خط محمد بن محمد جعفر مشهور به هندی ، در ضمن مجموعه ای ، در قطع 13×19. این نسخه تاریخ کتابت و نام کاتب ندارد ولی در آخر یکی از رساله های دیگر این مجموعه کاتب ، تاریخ رونویس را شوال 1232 نوشته و چون همه رساله های این مجموعه به یک خط است ، نسخه شرح ما نیز مسلماً توسط همان کاتب و در حدود همان تاریخ

ص: 21

نوشته شده است. (1)

2. نسخه ای است متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره: 1246/3، خط ابو القاسم نجفی اصفهانی صاحب کتاب أبواب الجنان و غایة القصوی. محرّر آن نیز سید کاظم یزدی صاحب عروة است، در قطع 20×13/5، که اضافاتی از ناسخ در آن صورت گرفته.

(2)

3. نسخه ای است متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره: 4255/4 که از انتها ناقص می باشد. (3)

4. نسخه ای در کتابخانه مدرسه صدر بازار اصفهان به شماره: 456/3، که در سده 13، به قطع 21×16 نوشته شده است. البته دیباچه آن در نسخه حاضر افتاده چنان که کاتب در آغاز اشاره کرده است، از این نسخه، در مرکز احیاء التراث اسلامی، نسخه ای، به صورت عکسی، موجود است. (4)

5. نسخه ای در کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام (اردکان) به شماره 205/5، به خط محمد حسن بن محمد ابراهیم اردکانی در سال 1260 ه نوشته شده که از این نسخه نیز در مرکز احیاء التراث اسلامی نسخه ای، به صورت عکسی، موجود است. (5)

تذکرات ضروری:

- در ذکر نسخه بدل، اختلافات جزئی نسخه ها را یاد نکردم؛ زیرا جز ملال ثمری

ص: 22

---

1- فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی 6: 279.

2- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی 1: 581.

3- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی 7: 5413، الذریعه 14: 11.

4- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه صدر بازار 2: 395.

5- فهرست نسخه های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام 1: 199.

ندارد، ولی اگر اختلاف نسخه در بیان معنی اندک اهمیتی داشت ذکر کردم.

- نسخه مرکز احیاء التراث اسلامی را اصل قرار دادم و با نسخه شماره 4255/4 مجلس مقابله و رمز این نسخه را «ج» قرار دادم.

- نسخه مدرسه صدر بازار و اردکان یزد و نسخه شماره: 4255/4 مجلس را نیز مطالعه و تذکرات لازم را اعمال کردم.

- افسستی نیز از این شرح و ترجمه به تصحیح جناب علی محدث ارموی که در دی ماه 1359 ش چاپ شده بود ملاحظه کردم.

- یکی از نسخ اقدم اثر حاضر در آستان قدس رضوی به شماره 4307 است که باری در مشهد و باری در قم جناب سید مهدی رجائی تصحیح کرده. (در قالب 25 رساله فارسی از علامه مجلسی رحمه الله) - کتب الله عليهم الرحمة و الرضوان - . لکن نیت، فقط احیای اثر بوده و لا غیر؛ دو اثر مذکور نیز ملاحظه شد.

- در چهار مورد کلمات لعن آمیزی به چشم خورد که چه از شارح بوده و چه از ناسخ به هر حال صلاح ندیدم که آورده شود.

ص: 23

۶۶

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذی اکرمنا بولاء سید المرسلین محمد و اهل بیته الاقداس  
الاکرمین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین ما اظلمت السموات علی  
الارضین و لعنة الله علی اعدائهم ابدا لا بدین اما لعبد فقیر  
و خادم خیار ائمة خیار محمد باقرین محقق شریعہ اللع مع مولیہما الامامین بر لوع عرض علیہ  
سلطت عظمی و عجب بکامہ رفت و قتل منکھادہ چون در مجلس شریعت این مجلس کتب  
نوابیہ کتبہ خاندان صفوی شریفی و حسی لقب شریع بود و کسر ایمان ہار  
حس از شہر چشم پراخ در دن مصطفوی نو باد گلستان مرثوی کل همیشه بہارستان  
صفوی مشید قواعد ملت و دین بر سر اسامی شریفی ابی طاہرین شہکار کر کرد بر بلند  
بروزہ سوز و آتش را با حق بچرخ و عمر ہمسرا وضع قدسی کہ کہین سعادت  
اقبال میون دانش ابامہدی و پیر بر زمین خراج مہر ہوای برتری کشتہ از اہل شعیبان  
حد اول لاک علی شہر ارباب و زینیر عند لب نوش ایمان خادم عدالت کھنوش اندو داد  
زولای ضحای مجانب با بقرۃ النجم ہر کجا نہ زینت بخش سر بر فاقا ہواق عبودیتش  
زینت

نسخہ ۱، صفحہ اول

۱۱۹

پنجمه در وزیدن باشد تحقیق که این لوجان نیز بکرت شاهده حال صومعه من  
 با ایمان اورود بلا در حرمه من و بدست که مسید دارم که در امان باشم  
 شاه از عذاب خدا نادم من تمام شد ترجمه قصیده غزالی و عمل رضی الله  
 عنه بوسیل حضور و التوکل علی الله الغزیز العفاری و در جو شفا  
 اکثره دار و توار معلوات الله علیهم تقرب اللیل والنهار  
 هذم رحمه تصدیر بسم الله الرحمن الرحیم این المصلی علی ما یستحب  
 الحمد لله ناصر العباد بقدرته و جلالة المناد والمجود فی کل ضالة  
 الازن من نعمه ونواله والصلوة علی من عجز الواصفون من کنه  
 کالهجه المصطفی والد امامه و ان ذکرک الله تعالی قصیده برده  
 که شریف برصد و نشت بن خرا در مع سید المرسلین مدبول العالمین محمد  
 خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین و جان خالق مشهور است و ستمین و دین بکرت  
 ان تجاوزه الثیر و التهور است و در غزاین با پیش مان کتب خانه سلطانین مدنی  
 مخزون باشد بکبره دفع ۱۴۰ و دفع بیات و کوفیند حجت الادب فی العربیة و الذین  
 ابو عبد الله المحضی البوصیری که نام قصیده است مدفایت حسن و جمال و در کلا <sup>ح</sup>

نسخه ۱، صفحه آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِاسْتِغْنَى

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أكرمنا بولاء سيد المرسلين <sup>عليهم السلام</sup>

الَّذِينَ كَرَّمنا صَلواته <sup>عليهم</sup> عليهم لجمعين ما اظلمت <sup>السموات</sup>

على الارضين ولعن الله على أعدائهم ابدا لا بدين أما بعد

فقير خاكسار و خادم اخبار انمه اخيار محمد باقر بن محمد <sup>تقي</sup>

حشرها الله مع مواليهما الاطهار برلوح عرض اساطين

سلطنت عظمى و حجاب باركاه رفعت واعلناه <sup>مى</sup> تكاد

كزبون در مجلس بهشت انبن و محفل فلک تزئين نواب

كل مناب ملك حجاب مصطفوى نسب مرتضوى حسب

حسبى لقب شرع برود عدل كسرايمان مدار احسان

شعار چشم و چراغ دودمان مصطفوى نوباره <sup>كلستان</sup>

بسم

نسخه ٢، صفحه اول



و بروایت دیگر در بسین‌ها و با مدادها  
 مَنَازِلُ قَوْمٍ يُهْتَدُ بِهَدَاهُمْ  
 فَيُؤْمِنُ مِنْهُمْ زَكَاةُ الْعَنَابِ قَدْ  
 یعنی خانه‌ها منزلهای قومی بودند که هدایت می‌شدند  
 مردم بهدایت ایشان و ایمن بودند از آنکه لغزشی

واقع شود بسبب عصمت ایشان  
 مَنَازِلُ جِبْرِيلَ الْأَمِينِ مَجَالِهَا  
 مِنْ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالْبَرَكَاتِ  
 یعنی از دیوار محل نزول جبرئیل بود که امین است  
 بروحی خدا و حلول میکرد در آنخانه‌ها از جانب  
 حق تعالی بسلام کردن و ببرکتها

چنین کویه کتاب بود، سید ابو القاسم نجفی هندی غرضه که آنچه  
 از زندگانه جلالت قرآن در شرح تصدیق و غیره در مرتبه است  
 همین قدمت مسلمیت همه تصدیق در شرح فرموده شد، چنانکه در شرح  
 تصدیق به جبرئیل که می‌زیست در شرح تصدیق به جبرئیل هم فرموده است  
 اینها در قرآن که ما در کتب خود آوریم بظن این است که در کتاب خود

نسخه ۲، صفحه آخر

بسم الله الرحمن الرحيم  
هو فوق و معين

الحمد لله الذي كرمنا بولاه سيد المرسلين محمد و اهل بيته الا قدسين الاكرميين صلوات  
الله عليهم و عليهم جميعين ما اظلت السموات على الارضين و اوحى الله على الصادق ابي  
الابدين العباسي تقديره كسار و خادما لغيره انما اخبار محمد باقر بن محمد باقر شرحها الله مع  
الاطهار بل و مع رضائنا من سلطنة عظيمة بجوابه ان كل رعت و اعدائنا في كل ركة و كعبون  
بهشتيين و محفلان تزيين نوارك مياضك جناب مصطفوي نسب رضوي حسب  
حسبنا و لقب شريعتي برزق كسرت ايمان مدار احسان شعاع جبر و براغ و دو معان مصطفوي  
نوبلوه كستان رضوي كل همیشه بهار بوستان مصفوي مشيد و اعد ملت و دين  
مؤسس اسس شريعت اباو ظاهرين شهر ياري كمان بلنديرواز صفت و اذ نهتمش زلفنا  
جرح رضوي حسرت ربيع قدره كه شاهين سعادت قرين اقبال مجاويون فالش مرابها اي  
سجده و ظاهرين جناح مهر صولاي بر توي كشت زار اماك شيعيان از جلد و الامال عطا  
سير آيب و از صفير عند ايب خورشيدان خامر عدالت نكارش و ندوه در ف و اياي  
خاطر صاي محبان نايايت دره التاج انفر كيان و نيت بخش بر خاقتن اطواق عبوديتش  
زيبه اعناق سره لان جهان آن زوي ادراك سعادت صدمت بار نقش و كسوف خاطر  
خسوف و صراف سلطان سلطان نشان تاج بخش كشورستان اعني سلطان السلطين  
ظل الله في الارضين باسط سياط الامن و الايمان المتمثل للامان الله بالعدل و الامانة  
فروع الشجرة الطيبة الاحمدية غصن الدولة العلية العالمية السلطان بن السلطين  
و الخان زابن الخواقين المقشرف باسم خامس اصحاب الكسا و ثالث ائمة المصطفين في  
السلطان حسين اعاده الله من شر كل عين و صفاه من كل شين و بين و بيد المنان

»

نسخة ٣، صفحة اول

بعضی ندی که در برابری کوبند و بپوشانند تحقیق جزو ایشها با تقاضا  
 نفسی یا معانی جلالهم کفای ما القی من العبرات - یعنی کونام میکند  
 نفس من پوسته از جدا کردن با ایشان بیعت نام بر ایند ایشان گفتن  
 ایشان بر است مرا آنچه میریزم از اشکهای ندوه و حسرت - اهل اول نقل  
 الصبر عن مستقرها و انبعاث اجماع من الصلوات - یعنی اراده که من  
 کرده ام که ایشان را بخت و برهان و موافقه هدایت کنم مانند اذنت که کسی  
 خاها که صحت بران جایش حرکت دهد در سینکهای صلب سخن بشنوند  
 - فحسب منهران ابو بقیصة - تردد فی صدری و فی طوقی - یعنی  
 پس بر است مرا از ایشان آنکه بر کرم باند و همی که در کلام کرده شده باشد  
 و نتوانم فرود برد و نتوانم انداخت بر سر مترد باشد میان سینه و جلوس  
 - فن عارف لم یبتغ و معاند تمیل به الاواء الشهوات  
 - یعنی بعضی از مخالفان عارف است بحق که بعلم خود منتفع نمیشود و  
 بعضی معاندیت که میل میدهد هواهای فضاکی او را بسوی شهورها  
 و خواستها - کانت بلا ضلوع قد ضاق ذرعها بالاحزاب من شدقة  
 الزینات - یعنی نزدیک است و کویا من بینی که دندانهای چهلوهی  
 عاجز شده است از برای آنچه با کرده ام بر آنها و پنهان کرده ام در آنها  
 از آه سوزناک و ناله درد آمیز چنانکه شاعر گفته است - سم ناله را  
 هر چند میخاست که پنهان بر کشم - سینه میگوید که من نلت امدم فریاد  
 کن - و در بعضی از روایات این روایت مذکور است - فیا و ارب  
 علم النبی و اله علیه سلام دائم النجات: لقد امنت نفسی بکفی  
 حیوتها و ارجوا الامن عند ماتی - یعنی پسری و لریان علم  
 پیغمبر و اله و بر شما باد سلامی که همیشه پوسته در روزیدن باشد تحقیق  
 کداین بود جهان من برکت شما در حال حیوة من یا ایمان او در بشما در حقیق

تغیر صفیه، مورد نظر دیگر خبر از آن ذکر کرد که سبب است در اوج و تا رسیدن به آن  
 و جسمه بدن برین درقا تو نموده بدین جهت که این لغت است این لغت است این لغت است  
 با حب این لغت که این لغت است و تقریر که این لغت است این لغت است این لغت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 تجاویزین بالآزبان والقرنات نواع عجم اللفظ والنطقایت

عجم همان لغت است که در ادب و تقابل لغت است این لغت است این لغت است این لغت است  
 و لغت است این لغت است این لغت است این لغت است این لغت است این لغت است  
 و لغت است این لغت است این لغت است این لغت است این لغت است این لغت است  
 و لغت است این لغت است این لغت است این لغت است این لغت است این لغت است

مخبرت بالانفوس من قدر النفس اساری هوی ما بین و آخرت

مخبرت یعنی آنکه نفس را در این دنیا به اسارت خود در آورده و در آخرت  
 فاصعدن او اسقفن حتی تقوصت صغوف الدجی العوضفقات  
 و کما تراء لاجلهم کما تراء لاجلهم کما تراء لاجلهم کما تراء لاجلهم  
 و کما تراء لاجلهم کما تراء لاجلهم کما تراء لاجلهم کما تراء لاجلهم

على العصاة الخالدات من المنها سلاک شیخ صبت علی العصاة  
 و جهات کما که است و کما که است و کما که است و کما که است  
 و کما که است و کما که است و کما که است و کما که است  
 و کما که است و کما که است و کما که است و کما که است  
 و کما که است و کما که است و کما که است و کما که است

فاصعدن اذا سجدت  
 اسقفن  
 صغوف الدجی  
 العوضفقات

فان قلت عرفاً انكروا بمنكره وخطا على النفس المشبه بالنفس  
 بره كقولهم نحن نبيك را الله كخسنة انما بسخر بهر كود بران كوينه وپريانه نفس من را  
 تقاصر نفسى دائماً عن جداهم كفاية ما القوم العتبات  
 سر كافر بخت بفرجه پرسته از بهر ان كردن باين كه نه نادر بهار كفايت كين مرسته مرا انهم ميريزم  
 احوال نقل القوم عن مستقرها وامتناع احوالهم من الصلوات  
 غير راه كه در كره انكه نجات در عظمه هريك مانده ان سه گز گزسته جمله كه محبت راز  
 بايش محبت دهد و بنگها سبب محبت شوند  
 فحسبى منهم ان ابوة لخصية ترد في صدره وفي لهواته  
 پريس است مراد از اين انكه بر كردم با نذر هر كه در كرم كره شده بهشت متروك فرود برد  
 و متروك انداخت پس مردد باشد چنانچه بسند و حسن  
 فمن عارف لم ينتفع ومعا نند <sup>مميل به الا هوام والشبهات</sup>  
 بعض زلفان عارف است سخن كه بدم خود نفع نكند و بعض صاحبان است كه بدم خود نفع نكند  
 در امور شريفه  
 كانت بالاصلاح قد ضاع ذرعها لما حلت من شدة الزفان  
 توفيق است و كو با مرس كه در كرم با نذر هر كه در كرم كره شده بهشت متروك فرود برد  
 و متروك انداخت پس مردد باشد چنانچه بسند و حسن  
 فباو ارسله علم النسي واله  
 لقد امتت نفسي بكم في حيويتي وان لا رجوا من بعد موتك عند ما  
 بر در ان علم بر مسم بر ناسه كه بدم خود نفع نكند و بعض صاحبان است كه بدم خود نفع نكند  
 در امور شريفه  
 بر كرت تا در حال حياست با اين اورد با در حياست و در كرم كره شده بهشت متروك فرود برد  
 كه در ان علم بر مسم بر ناسه كه بدم خود نفع نكند و بعض صاحبان است كه بدم خود نفع نكند  
 در امور شريفه  
 صبرانه علم

نسخه ۴، صفحه آخر













هر لحظه از این عمر گرامی، جامی است که شتابان از پیش چشم ما می‌گذرد و اگر آن را از دست ساقی زمانه نرباییم، بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم. به عقیده من سره و ناسره، و خزف و لعل، و غث و سمین نباید در کنار یک دیگر قرار گیرند و پیوسته باید به دنبال فضل و کمال بود نه مال و منال؛ آری مهم نه کمیت، که کیفیت است و نه عدد که معدود است؛ و نه

بیش تر، که بهتر است و برای درک مطالب فوق باید در کسب علوم و معارف اسلامی با جهد کافی و جدّ شافی کوشید و مراحلش را گذراند که مقدمه همه این علوم ادبیات عرب و قواعد ادب است؛ چنان که دانشمند بی بدیل سید مرتضی علم الهدی شرط غواصی در دریای فقه را علوم ادبی می‌داند:

و لیشرط فیه علوم ادبی \*\*\* إذ وَرَدَ الشَّرْعُ بِلَفْظِ عَرَبِيٍّ

و علوم ادبی شامل سیزده رشته است که شیخ حسن عطار مصری در این باب گفته:

نحوٌ و صرف، عروض بعده لغة \*\*\* ثم اشتقاق قریض الشعر إنشاءً

كذا المعاني البيان الخط قافية \*\*\* تاریخ هذا لعلم العرب إحصاء

ادیب گران مایه و مدرس جلیل القدر جناب استاد حجّة هاشمی خراسانی دام ظلّه در خصوص علوم ادب گوید:

چون علوم ادب سَلَمَ علوم و نردبان به سوی اطلاع یافتن بر اسرار عربیت و کشف اسرار و رموز قرآن و حدیث و دانستن اعجاز است، علماء کثیر بذل توجّه کرده و صرف همّت نموده و تشیید مبانی و تحقیق معانی و تدقیق در اسرار و تعمّق در بحار این علوم و کتاب‌ها در این فنون و دفاتر در این علوم نوشته‌اند و بس اسف و حسرت که این علوم شریفه در این زمان متروک و عناکب نسیان در این آوان بر آن تنیده و مابقی

بیش تر این علوم هم با شعر و شاعری سر و کار دارد؛ مثلاً در مورد علم عروض، جناب شمس الدین محمد بن قیس رازی در المعجم فی معاییر أشعار العجم گوید:

أما وضع این فنّ [عروض] خود نه از بهر آن است، تا کسی شعر گوید یا بر نظم سخن قادر گردد، بلکه مقصود اصلی از این علم معرفت اجناس شعر و شناختن صحیح و مُنکسر اوزان است از بهر آن که شعر گفتن به هیچ سبیل واجب نیست، لیکن معرفت اشعار منظوم و اوزان مقبول برای شرف و دانستن تفسیر کلام باری عزّ شأنه و معانی اخبار رسول صلوات الله علیه و آله لازم است و ائمه نحو و اصحاب حدیث را در حلّ مشکلات قرآن و کشف مُعضیلات حدیث، اشعار جاهلی دستاویزی محکم است و در اصابت آن بر مُستودعات دواوین شعرای عرب معوّلی تمام. و ابن عباس رضی الله عنه و گفته است:

(إذا قرأتم القرآن ولا تدرون ما عربيته فابتنوه في الشعر؛ فإن الشعر ديوان العرب) (2) (3)

هم چنین سیوطی (م 911 ه) در شرح عقود الجمان گوید:

جناب نُوی در شرح المهذب بحث فقهی ای ذکر کرده [و آن این است که]: اشتغال به شعرهای عرب از واجبات کفایی است؛ زیرا بدان ها در علوم عربی - که از

ص: 38

---

1- تقریظ ایشان بر کتاب عروض آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم

2- المعجم فی معاییر أشعار العجم: 50.

3- قریب به همین مضامین را ابن رشیق نقل می کند: (کان ابن عباس [رحمه الله] يقول: إذا قرأتم شيئاً من كتاب الله فلم تعرفوه فاطلبوه في أشعار العرب؛ فإن الشعر ديوان العرب. وكان إذا سئل عن شيء من القرآن أنشد فيه شعراً). العمدة 1: 25.

اسباب علوم شرعی است - استشهاد می شود.... (1).

وقس علی هذا فَعَلَلَّ وَ تَفَعَّلَلَّ ؛ فتأمل.

و در عظمت شعر و شاعری گفته ها بسیار است از آن جمله، گفته ابن فارس است: و الشعرُ دیوان العربِ و به حفظت الأنساب و عُرِفَتِ المآثر و منه تُعَلِّمَتِ اللُّغَةُ و هو حُجَّةٌ فیما أشکل من غریب کتاب اللّٰه و غریب حدیث رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه [ و آله ] و سلّم و حدیث صحابته و التابعین و قد یكون شاعرٌ أشعر و شِعْرٌ أحلی و أظرف... و الشعرُ أمراء الکلام... (2).

و مرحوم ادیب نیشابوری (م 1355 ه) در این باره گوید:

خواجه عالم همواره، به شاعر بزرگ اسلام حسّان بن ثابت انصاری می فرمود: ای حسّان مجاهده نماي به زبان خود که زبان تو از شمشیرهای دیگران کارگتر است. ای حسان تو را دم روح القدس نیرو می دهد که مناقب اهل دین و مثالب مشرکین را به رشته طبع درآوری، آری:

اگر شاعر کند در حد خود کار \*\*\* شود روح القدس او را مدد کار

خلاصه اگر شعر و شاعری بد بود در عوض بی‌تی، بی‌تی وعده نمی نمود و زبان دُرر بارب (إِنَّ مِنَ الْعَشْرِ لِحِكْمَةً) نمی گشود (3) اگر رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شعر و شاعر را نمی پسندید ردای مبارک خود را به کعب شاعر نمی بخشید و برای دندان نابغه (4) [ ذبیانی ] دعا نمی کرد.

ص: 39

1- شرح عقود الجمان: 3

2- المزهر 2: 471

3- برای اطلاع از این که چرا پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شعر نمی گفتند ر.ک: العمدة 1: 25 و 26.

4- اسمہ زیاد بن عمر و سَمِي نَابِعَةً لقوله: (فَقَدْ نَبَعْتُ لَنَا مِنْهُمْ شُنُونَ) فَإِنَّمَا نَبَغَ بِالشَّعْرِ بعد أربعين سنة فسَمِي نَابِعَةً لذلك. العمدة 1: 40.

اگر پیشوایان دین با شعر، طریقت، اُلفت و صفایا نمی پیمودند تا دم ارتحال اشعار آب دار انشاء و انشاد نهی نمودند و در مراسلات و محاورات به کار نمی بردند. اگر شعر را خوش نداشتند در پاسخ شعر، هرگز شعر نمی گفتند و صله به شاعر نمی دادند و بر جریده کفن سلمان که اشرف مسلمانان است نمی نگاشتند. اگر شعر از کمالات فائقه نبود سلطان سریر ارتضا، سیم و زر به خیل شعرا نمی بخشود. اگر شعر برتری نداشت پروردگار کنف امامت و فرزندان سرفرای پروردگار به شعر اهمیت نمی نهادند. اگر در گفتن شعر نقصانی دیده می شد، علمای هر کیش و دینی نمی سرودند.

اگر نبود در شرافت شعر مگر حدیث: ( مَا أَوْحَى عَلَيَّ نَبِيِّ إِلَّا وَقَدْ أَحْضُرَ أَرْوَاحَ الشُّعْرَاءِ لِاسْتِمَاعِ الْوَحْيِ ) کفایت می نمود ولی احادیث و روایاتی به حسب ظاهر در مذمت شعر رسیده که اگر دقت کنند می بینند که بعضی از آن ها فضیلت و شرافت شعر را می فهمانند و بعضی را باید به گفتار یاوه و سخنان لغو حمل نمایند. (1)

و با مراجعه به متون دینی و روایات وارده از جانب ائمه اطهار علیهم السلام می توان دید که به سرودن اشعار آموزنده و سازنده تأکید شده و مورد تأیید اهل بیت بوده :

1. در روایت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به سؤال از شعر فرمودند :

( إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُجَاهِدٌ بِسَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكَأَنَّمَا يَنْضَحُونَهُمْ بِالنَّبْلِ ) (2)

یعنی : همانا مؤمن با شمشیر و زبان خود جهاد می کند و سوگند به آن که جانم در دست اوست، سخنان شاعران ( مؤمن ) چون تیری است که به دشمن می زنند.

ص: 40

---

1- گوهر دانش: 120 - 121.

2- مجمع البیان 7: 548.

2. حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به حسّان بن ثابت (1) فرمودند:

( اهِجُ الْمُشْرِكِينَ؛ فَإِنَّ جَبْرِيلَ مَعَكَ ).

یعنی : مشرکان را هجو کن که به درستی جبرئیل با تو است (2).

3. در روایت دیگر کشاف الحقائق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند:

( مَا قَالَ فِينَا قَائِلٌ بَيْتَ شِعْرِ حَتَّى يُؤَيِّدَ بِرُوحِ الْقُدْسِ )

یعنی سراینده ای درباره ما [اهل بیت] شعری نگفت جز آن که روح القدس یاریش نمود (3).

4. در روایت دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

( مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ تَعَالَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ )

یعنی هر که درباره ما [اهل بیت] شعر بگوید ، خداوند متعال در بهشت خانه ای برایش بنا می کند. (4)

5. و یا در کلام نورانی دیگر از پیغمبر خاتمه آمده است که:

ص: 41

---

1- حسّان شاعر کم نظیر و بلکه شاید بتوان گفت بی نظیری است لکن او این قریحه و ذوق خدادادی را در اواخر عمر خود صرف امور مطلوب نکرد به نحوی که بعد از قرائت شعری که درباره غدیر خم گفته بود در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، حضرت فرمودند: ( لَا تَرَأُ يَا حَسَّانُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ مَا نَصَرَ رَتْنَا بِلِسَانِكَ ). علامه بزرگوار مجلسی رحمه الله را در ذیل این فقره گوید: ( وَإِنَّمَا اشْتَرَطَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الدُّعَاءِ لَهُ لِعَلْمِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، بِعَاقِبَةِ أَمْرِهِ فِي الْخِلَافِ وَ لَوْ عَلِمَ سَلَامَتَهُ فِي مُسْتَقْبَلِ الْأَحْوَالِ لَدَعَا لَهُ عَلَى الْإِطْلَاقِ ). بحار الأنوار 21 : 388.

2- الدر المنثور 11 : 325

3- بحار الأنوار 76 : 291

4- بحار الأنوار 26 : 231 ؛ 76 : 291

(إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً وَإِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَسِحْرًا) (1)

مخفی نماند که احادیث مذکور قطره ای از دریاست و به قول شاعر گران قدر شیعه شیخ کاظم اُزری:

هذه من عُلَّةِ إحدی المعالی \*\*\* و علی هذه فقس ما سواها (2)

و به تعبیر بعض بزرگان :

ز نظم آید سخن در حدّ موزون \*\*\* ز اندازه نه کم باشد نه افزون

چو حق اندر کلامت هست منظور \*\*\* کلام حق ، چه منظور و چه منشور

زبان حجّت الله زمان است \*\*\* که در مدح و دعای شاعران است

که راوی در دلِ دفتر نوشته است \*\*\* به هر یک بیت ، بیتی در بهشت است

صله بگرفته اند از حجّت عصر \*\*\* که نقل آن فزون می آید از حصر

فرزدق را و دعبل را گواهی \*\*\* دو عدل شاهد آوردم چه خواهی (3)

جمال السالکین و عمدة العارفين مرحوم آیت الله سید علی قاضی قدس سره در مجموعه ای که در آن نمونه های شعر و نثر خود را گردآوری نموده بودند با خط مبارکشان چنین نگاشته اند:

قال علی بن الحسین الحسنی عفی الله عن جرائمهما :

بعد حمد الله تعالی و الصلاة و السلام علی رسوله المختار و آله الأَطیاب ، فقد كنت و السنّ فی حدائثة ، و الغضن طری مؤلعباً بالشعر ، حافظاً لطرفٍ منه ، مُعجباً بطرائف و دقائق ماجاءت به أفكار الشعراء فی بعض مقالاتهم من حکمة شریفة و معانٍ لطیفة و مقاصد رقیقة أنيقة ، علی بعدهم من الکتاب و فصل الخطاب و تعسف

ص: 42

1- أمالی صدوق: 619.

2- دیوان الأزری الکبیر: 36.

3- دیوان علامه حسن زاده: 258.



بعضهم عن طريق الصواب و ما ذلك إلا لَتَجْرُدْهُمْ حالة الإنشاد عن العلائق و إمعان النظر في استخراج المعنى من الحقائق، على أن الكلام المنظوم فوق المنثور إذا كان حكمة، و الحكمة للأديب أنها فوق كل شيء و لو كان نثراً.

و الكلام الشعري غير المنظوم و قد يكون نثراً و المنظوم غير المنهي عنه، و قد يكون حكمة فلا تلازم بينهما لا لفظاً و لا حقيقة؛ فتحقق أن لا قدح في الشعر إذا كان حكمة و لا فضل للنثر إذا لم يكن حكمة؛ فما أحسن كلاماً منظوماً يجمع طرفاً من الحكمة و العلم و الهدى و الغطة و سائر المآرب المباحة إذا لم تكن محظورة على لسان الشارع.

و لما لاحظت هذه المعاني و حداني الجدالي الوصول، أذن لي الفهم في معلومه و أذنت الذوق في شعره و نظمه.

و إنما اشتغل به أيام الفراغ و الفترة و أحيان اشتغال القلب بغير الحظرة؛ على أن أوقاتي تضيق كما يضيق الجمد في الضحى و الدخان في السماء فما أعذرتني لو صرفت منها آونة محصورة في المقالة المذكورة؛ عسى أن يترحم عليّ بعض من يطلع عليه بعدى حين الفقر و الخلة من أهل الوفاء و الخلة و الله نعم الوكيل.

على بن الحسين الطباطبائي 1325/11/25 هـ

و آسید محمد علی قاضی نیا فرزند مرحوم آیت الله قاضی طباطبائی در ترجمه عبارات مذکور چنین می نگارد :

علی بن حسین حسینی - که خدا از گناه ایشان در گذرد - گوید : پس از حمد خداوند و سلام و درود بر پیامبر برگزیده او و خاندان پاکش ، به هنگام جوانی به شعر علاقمند بودم و ابیاتی زیبا از آن را حفظ می کردم ، شیفته نکات دقیق و زیبای شعرا بودم و با وجود دوری ایشان از دنیای کتاب و گمراهی ایشان از راه صحیح ، به آن چه در گفته های ایشان از پندهای با ارزش و معانی زیبا و مفاهیم دقیق و ذوقی یافت می شد

توجه می نمودم؛ این نبود مگر به خاطر حالت خاصی که شاعران در بیرون آوردن معانی زیبا از امور بدان در چار می گردد. البته (1) سخن منظوم بالاتر از نثر است مشروط بر این که در آن پندی و حکمتی باشد. و حکمت و پند برای ادیب بالاتر از همه چیز است اگر چه نثر باشد (نفس آدمی به خاطر تعلق آن به جهانی دیگر و عوالمی غیر از عوالم مادی، هم چنین به خاطر تعلق به عوالم فلکی و حرکت های کروی، همواره بیش از هر چیزی تحت تأثیر کلام منظوم و آهنگین قرار می گیرد؛ و این به علت آن است که: حقیقت و واقعیت ترانه ها از هیأت کروی شکل عالم پیروی می کنند و چون محتمل است افراد نا آگاه از این آهنگ ها در زمینه هایی سواى حالت شرعی و مطلوب آن ها استفاده نمایند، شرع مقدس دسته ای از اشعار را که محتمل است برای نادانان وسیله قرار گیرند و از هدف مقدس سرودن شعر منحرف گردند منع نموده است).

کلام شاعرانه و شعر سخنی است سواى سخن منظوم، که گاهی ممکن است نثر باشد. و مراد از منظوم سخنی است که نهی نشده باشد، چرا که ممکن است حکمت و پندی در بر داشته باشد بنابراین آن دو، نه از نظر حقیقت، لازم و ملزوم یک دیگر نیستند.

چنین نتیجه می گیریم: شعری که در آن پند و حکمتی باشد نکوهیده نباشد، و نثر را فضیلتی نباشد اگر خالی از حکمت و پندی باشد؛ پس چه نیکوست سخن منظومی که در آن حکمت و دانش و راهنمایی و موعظه و دیگر مسائل مجاز، که شرع آن را منع

ص: 44

---

1- عنصر المعالی در قابوس نامه در توصیه به فرزندش گوید: هرگز سخن نا تمام مگوی و سخنی که در نثر نگویند، تو آندر نظم مگوی که نثر چون رعیت است و نظم چون پادشاه و آن چیز که رعیت را نشاید، پادشاه را هم نشاید. قابوس نامه: 190، باب 35

نکرده است، باشد. هنگامی که بدین معانی دست یافتم و در من میلی جدی برای رسیدن به آن هدف پدید آمد، اجازه درک این معانی به من داده شد؛ من نیز به سلیقه و ذوق خود - البته در روزهای فراغت و فترت و زمانی که قلب به مجاز می پردازد - اجازه دادم که به شعر و نثر پردازد. البته وقت من، مانند آب شدن یخ به هنگام تابش آفتاب پیش از ظهر با چون گم شدن و متلاشی شدن دود در آسمان، ضایع می گشت پس بی تقصیرم که هر آینه برهه ای از وقتم را منحصرأ صرف آن کنم، تا شاید آن که پس از من به آن آگاهی می یابد - به هنگام فقر و نبود یاران وفا و صمیمیت -، مرا مورد شَفَقَت قرار داده عنایتی بنماید. (1)

به تعبیر شیخ اجل سعدی :

غرض نقشی است کز ما باز ماند \*\*\* که هستی را نمی بینم بقایی

مگر صاحب دلی روزی به رحمت \*\*\* کند در حق درویشان دعایی

دین اسلام در سرزمینی ظهور کرد شعر پرور و شاعر خیز. قوم عرب در سخن و سخنوری چیره دست بود، در سخن شناسی توانا بود و به شعر و شاعری قدر فراوان می نهاد. شاعرانی که مقارن ظهور اسلام در جزیره العرب می زیستند از اهمیت شایانی بهره مند بودند و در نزد قوم و خویش، گران مایه و عزیز، روزگار می گذراندند.

قرآن کریم سخندانان و شاعران پر احساس عرب را شیفته ساخت و دگرگون کرد به گفته ادیب معروف عرب استاد محمد کرد علی :

( وَ الْقُرْآنِ حُسْنِ مَلَكَتِ الْكِتَابَةَ وَالْخِطَابَةَ، كَمَا كَانَ كَذَلِكَ تَأْثِيرُهُ فِي الشُّعْرَاءِ فَبَجَاءِ الشُّعْرِ الْإِسْلَامِي أَرْقَّ مِنَ الشُّعْرِ الْجَاهِلِي ).

قرآن استعداد نویسندگی و سخنرانی را در عرب فرا آورد، هم چنین در شاعران نیز نفوذ کرد و تأثیر نهاد. از این رو شعر دوره اسلامی از شعر دوره جاهلیت لطیف تر

ص: 45

سیل خروشان را که به نام شعر، در فرهنگ اسلامی، پدید آمده است باید در صدها و صدها دیوان غنی و سرشار شاعران مسلمان باز نگریست. دیوان هایی که ده ها و ده ها از آن ها به زبان های اروپایی و غربی گردانیده شده و در همه سوی جهان خواننده یافت و رفت و تأثیر گذاشت و به ابداع و آفرینندگی پیوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جامه خویش بر دوش شاعری افکند که چنین شعری سروده بود شعری در مدح فضیلت و نشر تعهد و گسترش حماسه. و اگر مدح او بود به این ملاک بود، این را باید درک کرد. و همین گونه بود رفتار دیگر بزرگان دین با شاعران. شعر را می شنیدند و گرامی می داشتند. امام جعفر صادق علیه السلام در ایام حج که مردم برای عبادت در صحرای منی و عرفات گرد آمده بودند، قصاید سیاسی و متعهد کمیت بن زید اسدی را می شنید و می فرمود تا همه مردم را برای شنیدن آن فرا خوانند. دعبل در حمایت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می توانست خطرناک ترین شعرهای سیاسی زمان را بسراید و بپراکند. و همین گونه...

و آیا جالب توجه نیست که در همین روزگار، هنگامی که احمد شوقی بک، شاعر مشهور مصری، قصیده « نهج البردة » را می سراید، مفتی بزرگ دیار مصر و شیخ کبیر آزر، شیخ سلیم بشری شبرخیتی، بر آن قصیده شرح می نویسد و هنگامی که مهرداد اوستا، شاعر گران قدر معاصر، قصیده ای به محضر آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی ارسال می دارد، مرجع به دست خویش برای او صله می فرستد. (2)

گفتار بسیار است، ولی دو صد گفته چون نیم کردار نیست؛ تا چه قبول افتد و چه

ص: 46

1- أمراء البیان: 5

2- دانش مسلمین: 241 - 243

در نظر آید؟ مقصود ما از سرودن شعر، خلق اثری جاوید و مؤثر است.

یا نباید شعری سرود و یا باید استوار سرود و به گفته ابن مُناذِر (م 169 ه)

و لا تَقُلْ شِعْراً و لا تَهْمُمْ به \*\*\* و إذا ما قُلْتَ شِعْراً فَاجِدْهُ

و به سخن سخنة منوچهری :

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست \*\*\* بچه نازادن به از شش ماهه افکندن جنین

ادیب نیشابوری رحمه الله در تعریف شعر گوید:

« در لغت به معنی علم و فطانت است و از این جهت (وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ) (1) به علمای ضلالت تفسیر شده است که پیروان آنان اهل غوایتند و شاعر را هم که شاعر گفته اند برای آن است که از دیگران زیرک تر است و آگاهی یافته در نوعی از کلام که دیگران به آن آگاه نشده اند. و در اصطلاح کلام مخیّلی را گویند که از روی عمد و قصد گفته شود و موزون و مقفّی باشد... » (2)

بله گاهی بدیهه سرایی و شعر مرتجل نیز مورد نیاز است. نه آن که شعر در این نوع اشعار ختم شود.

نقل کرده اند که شاعری مهمل گو پیش نکته دانی رفت و به او گفت: « چون به خانه کعبه رسیدم، دیدم شعر خود را از برای تیمّن و تبرک در حجر الأسود مالیدم. » وی

نکته : ابن رشیق قیروانی گوید:

و إنّما سمّي الشاعر شاعراً؛ لأنّه يشعّر بما لا يشعر به غيره، فإذا لم يكن عند الشاعر توليداً معنئياً ولا اختراعاً، أو استظراف لفظ و ابتداعه، أو زيادة فيما أجحف فيه غيره من المعاني، أو نقص ممّا أطلاله سواه من الألفاظ، أو صرف معنئياً إلى وجهٍ عن وجه آخر؛ كان اسم الشاعر عليه مجازاً لا حقيقة، و لم يكن له إلا فضل الوزن، و ليس بفضل عندي مع التقصير. انتهى كلامه، فتدبر. العمدة 1: 100.

ص: 47

1- شعراء: 224

2- گوهر دانش: 134 و 135

گفت: « اگر در آب زمزم می مالیدی بهتر بود.» جامی نیز می گوید:

شاعری خواند پر خلل غزلی \*\*\* کاین به حذف الف بود موصوف

گفتمش نیست صنعتی به از آن \*\*\* که کنی حذف از آن تمام حروف (1)

در گذشته شعر مرتجل یا بدیهه سرایی در دو جا کاربرد داشت: یکی این که برای سنجش قدرت شاعر از او می خواستند که فی المجلس شعری بسراید. در حکایتی تردید آمیز آمده است که عنصری و عسجدی و فرّخی برای سنجش توان فردوسی، به ترتیب سه مصراع بدیهه وار ساختند و از فردوسی خواستند مصراع چهارم را بسراید. حاصل کار، این رباعی ارتجالی شد:

چون عارض تو ماه نباشد روشن \*\*\* مانند رخت گل نبود در گلشن

مژگانت همی گذر کند از جوشن \*\*\* مانند سنان گیو در جنگ پشن

کاربرد دیگر شعر ارتجالی، حسب حال گفتن و مجلس آرایبی بود؛ خاصه نزد امیران و به امید دریافت صله. ولی اکنون بدیهه سرایی کاربرد ندارد. هم برای سنجش توان شاعر راه هایی دیگر هست و هم این که شاعران چشم به صله ندارند. به هر حال بدیهه سرایی خوب باشد یا بد، و قاعده باشد یا استثنا، اعتنایی بدان نیست. و گاه باشد که خواننده ای، ابیات فصحا و ادبای مشهور را زیر ذره بین خود مورد نقد و بررسی قرار دهد و اشعاری سراید من جمله ها:

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را \*\*\* دزدان برهنه کردند حاجی غلام رضا را

هی به جناب حاجی ششپر زدند و گفتند \*\*\* گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

چون دست دزد آمد بر بند زیر جامه \*\*\* گفتا که زرّ پنهان خواهد شد آشکارا

البته بعضی از این اشعار از باب مزاح و یا تنگ آمدن قافیه است مثل:

ص: 48

کتابی به پر فرعی عروه نیست \*\*\* دهی بهتر از سوزن و عروه نیست

گویند ادیبی به میهمانی رفت هنگامی که می خواست بر خیزد به او گفتند: بنشینید تا برای شما بستنی بیاوریم او گفت :

ما بستۀ شمایم محتاج بستنی نیست \*\*\* این رشته محبت هرگز گسستی نیست

و یا :

از سوره های قرآن ( قُلْ اَوْحَى تَبَارَكَ ) \*\*\* حیدر قلی میر عباس داماد میر مبارک

و یا :

آه من الپول و آلاتها \*\*\* اُحرق قلبی بچیرینگاتها

و یا مثل ابیات ذیل:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت \*\*\* در زمان پدرم این همه ارزانی بود

کبوتر با کبوتر ، باز با باز \*\*\* خورم امشب چلو با یک عدد غاز

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است \*\*\* یا برف زیر بام است یا بام زیر برف است

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور \*\*\* من خودم سریال آن را تا به آخر دیده ام

به عقل قاصر و فهم ناقص حقیر نباید شعر و شاعری را در این نوع ابیات تفسیر کرد تا افرادی در مذمت شعر و شاعری به خیال خود قلم زنند.

و از عجائب روزگار اشعار اثیر الدین اومانی (606 ه) در مذمت شعر و شاعری است که مقصود خود را با اشعار خویش بیان کرده است :

یا رب این قاعده شعر به گیتی که نهاد؟ \*\*\* که چو جمع شعراء خیر دو گیتیش مباد

ای برادر به جهان بدتر از این کاری نیست \*\*\* هان هان تا نکنی تکیه بر این بی بنیاد

در فلک نیز عطارد ز پی شومی شعر \*\*\* باید از سوزش دل هر دو مهی صد بیداد

گفتنش کندن جان است و نوشتن غم دل \*\*\* محنت خواندنش آن به که نیاری در یاد

آن چه مقصود ز شعر است چو در گیتی نیست \*\*\* شاعران را همه زین کار ، خدا توبه دهد (1)

سخن در مورد اشعار بدیهی و ارتجالی ختم نمی شود بلکه ، فقس علی هذا نوشتار ارتجالی را که در این جا نیز باید گفت : یا نباید نوشت یا استوار نوشت.

### معنی فدای لفظ شدن

ملاحظه کتاب هایی هم چون ترجمان القوافی ، نشان می دهد ، چگونه یک شاعر از عواطف عالی شاعرانه الهام می گیرد. و می تواند احساسات پاک انسانی و خواسته های اکثر مردم را در قالب اشعار ناب ، جلوه گر سازد.

هرگاه شاعری دست خوش آمیال قدرتمندان گردد و از روی ناچاری از هوس های آنان پیروی کند و مطابق خواست آنان شعری سراید ، به کلی ذوق هنری خویش را از دست داده و ناچار می شود تا به کمک دسته بندی کردن واژه ها و قالب ریزی کلمات و سبک و سنگین کردن اوزان شعری بسازد ، و با پس و پیش کردن کلمات بر خلاف دستورات جمله بندی ، تقطیع بحر را درست کند ؛ از این روی شعر خود را به صورت تصنعی و بی مزه در آورده و در نظر مخاطبین بی ارزش می سازد. کسانی که تأثیر وضع طبقاتی را در شعر و هنر قدیم در نظر نمی گیرند ، همه شاعران را به این دلیل محکوم می کنند که : اینان نخست قافیه ها را جور کرده ، کلماتی چون : فقس ، عدس ، مگس و... را گرد آوردند ، و سپس معنی شعر خود را تابع معنی این کلمات می سازند. بگذریم به قول شیخنا الطالقانی دام ظلّه : توضیح هذا المقال خارج عن المجال.

ص: 50



## شعراى عرب بر چهار طبقه اند:

1. طبقه جاهلیتین: دسته از شعراى جاهلیت که از 150 سال قبل از اسلام شروع می شود تا ظهور اسلام، مانند: امرئ القیس و أعشى و...
2. طبقه مُخضَر مبین: دسته ای بودند که هم اسلام را درک کرده اند و هم جاهلیت را، مانند: لبید و حسان بن ثابت و...
3. طبقه اسلامیین: دسته ای بودند که بعد از ظهور اسلام تا ظهور دولت بنی عباس (132 هـ) مانند: جریر و فرزدق و...
4. طبقه مولدین (1): این ها از زمان ظهور بنی عباس به بعد بودند.

حجیت قول و استعمال شعرا، در دسته اول و دوم، در قواعد ادب مثل: صرف و نحو و لغت مورد اتفاق است و در دسته سوم هم تقریباً مورد قبول است، ولی در دسته چهارم حجیت ندارد؛ البته در علم بلاغت قول شعرا حجیت است حتی مولدون و جناب ابو الفتح عثمان ابن جنی گوید: (المولدون یستشهد بهم فی المعانی كما یستشهد بالقدماء فی الألفاظ) (2)

نکته: استشهد به نثر مانند استشهد به شعر است.

نکته: دعبل از شعراى طبقه چهارم (مولدین) می باشد.

ص: 51

- 
- 1- قال ابن رشيق: (لَا يَسَّ تَغْنَى الْمَوْلِدِ عَنْ تَصَفِّحِ أَشَدِّ عَارِ الْمَوْلِدِينَ؛ لِمَا فِيهَا مِنْ حَلَاوَةِ اللَّفْظِ وَقَرَّبِ الْمَأْخِذِ وَإِشَارَاتِ الْمِلْحِ وَوُجُوهِ الْبَدِيعِ الَّذِي مِثْلُهُ فِي شَعْرِ الْمُتَقَدِّمِينَ قَلِيلٌ وَإِنْ كَانُوا هُمْ فَتَحُوا بَابَهُ وَفَتَحُوا جَلْبَابَهُ وَلِلْمَتَعَبِ زِيَادَاتٍ وَافْتِنَانٍ ...) العمدة 1: 167.
  - 2- العمدة (ابن رشيق) 1: 97؛ أنوار الربيع 1: 27؛ خزانة الأدب 1: 5-10؛ جواهر الأدب 2: 29.







دعبل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبد الله بن بَدیل بن ورقاء خُزاعی ؛ البته در اسم و کنیه او اختلاف است. و بنابر اصح اقوال در سال 148 ه در کوفه یا قرقیساء به دنیا آمد و بیش تر در بغداد اقامت داشت و مسافرت های زیادی کرد و در دمشق و مصر هم مدتی ماند.

خاندان او در بین عرب ، معروف به علم و فضل و ادب هستند و اکثرشان شاعر بودند :

1. پدر او علی بن رزین شاعری زبر دست بود و زندگی نامه او را مرزبانی در معجم الشعراء (1) نگاشته.

2. عمویش عبد الله بن رزین (2) که در العمدة ابن رشیق به زیست نامه او اشاره شد.

3. برادرش علی بن علی بن رزین (3) شاعری که نظم زیبا و کلام بلند و بالایی داشته و در محاضرات الأدباء (4) و الحماسة ترجمه او آمده.

4. برادر دیگرش رزین بن علی بن رزین (5) که از شعرای جلیل القدر این خاندان است.

5. فرزندش حسین بن دعبل که شاعری بلند مرتبه بوده و ابن ندیم در الفهرست بدو اشارتی کرده که : حسین بن دعبل (6) دیوانی 200 ورقه ای دارد.

ص: 55

---

1- معجم الشعراء: 283

2- العمدة 2: 267

3- الذریعة 3: 23 رقم 140؛ الفهرست ابن ندیم: 129؛ العمدة 2: 267

4- محاضرات الأدباء 2: 247

5- الأغانی 10: 48

6- الذریعة 9: 23، رقم 138؛ الفهرست : 229

6. فرزند دوم دعبل به نام علی (1) که ابو الفرج اصفهانی در آغانی به زندگی نامه او اشاره کرده.

7. پسر برادرش اسماعیل بن علی مورّخ و ادیب فاضلی بود که کتاب «النّکاح» و «تاریخ الأئمّة» (2) را نگاشته.

8. پسر عمویش محمّد بن عبد الله بن رزین (3) معروف به أبو الشیص (4) که از مشاهیر شاعران است و اشعار زیبایی سروده است که صفدی (م 748 ه) در فوات الوفیات (5) ترجمه او را نوشته (6).

9. فرزند او نیز بنام عبد الله شاعر بوده. (7).

خلاصه کلام این که خاندان پُر خیر و برکتی داشته که ادب و معرفت در وجودشان ریشه دوانده است.

### مقام علمی

از علما و متکلمین شمرده می شود و در تاریخ عرب و شعر و ادب کم نظیر بود و از شعرای مبرّز شیعه محسوب می شود. او نه فقط به مسائل ادبی بلکه به مسائل ابدی نیز اعتقاد داشته.

ص: 56

1- العمدة 2: 267

2- الذریعه 3: 214

3- الذریعه 14: 194 رقم 2160؛ الذریعه 9: 17؛ الذریعه 9: 41 رقم 238؛ الفهرست: 42

4- العمدة 2: 267؛ البداية والنهاية 14: 92

5- فوات الوفیات 3: 402 رقم 469

6- ابن کثیر گوید: کان إنشادُ الشعر و إنشاؤه و نظمه أسهل عليه من شربِ الماء...

7- الذریعه 9: 17 رقم 118؛ طبقات الشعراء: 173

## مشایخ روایی دعبل

1. حافظ شعبه بن حجاج (م 160 هـ) (1)

2. حافظ سفیان ثوری (م 161 هـ)

3. مالک بن انس (م 179)

4. محمد بن عمر واقدی (م 207)

## نَسَب او

نَسَبش به بُدیل (2) بن وَرَقَاء صحابی رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می رسد و خاندانش از شیعیان و راویان حدیث و اهل ادب و شعر بودند ، جدّ او عبد اللہ بن بُدیل سفیر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که با قبیله خُزاعه در صفین با معاویه جنگید ، و با سه برادر دیگرش : عبد الرحمن ، محمد و عثمان در این جنگ به شهادت رسیدند ، پدرش نیز از شعرای عرب بود.

در عهد حضرت صادق علیه السلام متولد شد ، موطن اصلی خاندانش کوفه و به قولی قرقسیاء بوده از دوران کودکی و نوجوانی وی خبری در دست نیست و شهرتش از زمان شاعری او بوده. از اصحاب حضرت کاظم و امام رضا علیهما السلام بوده و حضرت جواد الائمه علیه السلام را نیز درک کرد.

## فرزندان

حسین ، عبد اللہ ، علی که هر سه از ادبای عصرشان بودند.

ص: 57

---

1- تاریخ دمشق 17: 247

2- الإصابة في تمييز الصحابة 1: 141

## راویان حدیث از دعبل

1. ابو الحسن علی (برادرش)؛
2. موسی بن حماد یزدی؛
3. ابو الصلت هروی (م 236 ه)؛
4. هارون بن عبد الله مهلبی؛
5. موسی بن عیسی مروزی؛
6. أحمد بن أبي داود (م 272 ه) (1).

## تألیفات

1. دیوان شعر که در بیروت به تحقیق عبد الصاحب عمران الدجیلی در سال 1972 م به چاپ رسید و مکرر تجدید چاپ می شود.
2. کتاب الواحدة یا الواحدة فی مثالب العرب و مناقبها (2) که مورخین از آن اسم می برند ولی به دست ما نرسیده.
3. کتاب طبقات الشعراء (3) که از تألیفات مهم اوست و بزرگان رجال و تراجم از آن نام می برند.

## در کلام بزرگان نقد و ادب

مرحوم مدرس تبریزی (م 1373 ه) در ریحانه الأدب می نویسد:

ص: 58

- 
- 1- ر. ک رجال نجاشی و عیون أخبار الرضا و اصول کافی
  - 2- الذریعه 25 : 7 رقم 23
  - 3- الذریعه 15 : 150؛ معجم الأدباء 3 : 1284



دعبل با کمال جرأت و جسارت در مدح اهل بیت و قدح مخالفین ایشان، فروگذاری نکرده و می گفت: « پنجاه سال است که چوب دار خود را به دوش گرفته و در سراغ کسی هستم که به پای دارم ببرد لکن پیدا نمی کنم.» (1)

علامه سید محسن امین رحمه الله می فرماید:

( كَانَ شَاعِرًا مُغْلَقًا فَصِيحًا شَهَدَ لَهُ بِذَلِكَ أَنَّ عَرَّ الشُّعْرَاءِ عَصْرِهِ وَنَقَلَهُ حُسْنِ شَعْرِهِ مِنَ الْفَقْرِ وَالْخُمُولِ إِلَى الْغِنَى وَالظُّهُورِ . . . . كَانَ دِعْبِلِ شَاعِرًا مَقْلَقًا مَتَفَنًّا وَحَسْبُكَ بِشَاعِرِيْتِهِ أَنْ يَقُولَ لَهُ أَبُو نُؤَاسٍ أَشَعَرَ شُعْرَاءَ زَمَانِهِ : « أَحْسَنْتَ مِلَّءَ فَيْكِ » (2).

در مورد قصیده تائیه نیز می فرماید :

بلغت هذه القصيدة في الشهرة إلى حدِّ أنه لم يبقِ مورِّخ ولا -رجاليّ إلا و ذكرها أو أشار إليها أو ذكر أبياتاً منها و أشار إليها الشعراء في أشعارهم. قال الشيخ عبد الحسين الأعسم من قصيدة مخاطباً علياً أمير المؤمنين عليه السلام :

فَهَبْ لِي يَا بَحْرَ النَّدَى هِبَةَ الرِّضَا \*\*\* لِدِعْبِلِ فِي اسْتِشَادِهِ لِمَدَارِسِ (3)

ابو الفرج اصفهانی گوید:

( كان دعبل من الشيعة المشهورين بالميل إلى علي صلوات الله عليه، و قصيدته.مدارس آيات خلت من تلاوة من أحسن الشعر و فاخر المدائح المقولة في أهل البيت، عليهم السلام، و قصد بها أبا الحسن علي بن موسى الرضا، عليه السلام، بخراسان،... ) (4).

ابن عساکر (م 571 هـ) در تاریخ دمشق گوید:

ص: 59

1- ريحانة الأدب 2: 128 - 129؛ الأغاني 18: 32

2- أعيان الشيعة 6: 401 و 402

3- همان 6: 415

4- الأغاني 18: 31

( الشَّاعِرُ الْمَشْهُورُ ، لَهُ شَعْرٌ رَائِقٌ وَ دِيْوَانٌ مَجْمُوعٌ ) (1).

ابن معتمر ( م 296 هـ ) در طبقات می نویسد:

« هو صاحب القصيدة الثانية في آل الرسول صلوات عليه و عليهم و هي التي أولها :

مدارسُ آياتٍ خلت من تلاوةٍ \*\*\* و منزل وحيٍ مُففرِ العرصات

و هي أشهر من الشمس ، و لا حاجة بنا الى تضمينها و لا تضمين شيء منها و هو صاحب الثانية الأخرى التي أولها:

طرتك طارقة المني ببيبات \*\*\* لا تُظهرى جزعاً فأنتِ براتِ » (2)

ياقوت ( م 626 هـ ) در معجم الأدباء گوید:

( كَانَ مِنْ مشاهير الشيعة وَ قصيدته الثانية في أهل البيت من أحسن الشعرِ وَ أسنى المدائح ) (3).

حاجی خلیفه ( م 1067 ) در كشف الظنون نویسد:

« ديوان دعبل بن علي الخزاعي المتوفى سنة 246 هـ مشتمل على قصائد و لطائف » (4).

عالم مسیحی جناب بُستاني ( م 1300 هـ ) در دایرة المعارف خود گوید:

« كان دعبل معاصراً للبحثري و أبي تمام الطائي و البحترى صديقه و دعبل شاعر، مجيد معدود من طبقه الفحول... و كان دعبل كثير التشيع و له في أهل البيت قصيدة من أفضل الشعر... و قال البحترى و كان يتعصب لدعبل: دعبل عندي أشعر من مسلم

ص: 60

1- تاريخ دمشق 17: 245

2- طبقات 268

3- معجم الادبا 3: 1284

4- كشف الظنون 1: 789

بن الوليد؛ لأنّ كلامه أدخل في كلام العرب و مذهبه أشبه بمذاهبهم». (1)

ابن خلكان (م 681 هـ) در وفيات الأعيان مى نويسد:

« كان شاعراً مجيداً... (2) »

صاحب كتاب معجم الشعراء فى معجم البلدان مى نويسد:

« له أخبار و شعر جيّد و كان صديقى البحرى و صنف فى طبقات الشعراء و كان جريئاً شجاعاً ». (3)

جرجى زيدان (م 1332 هـ) با تعصبى كه دارد مى نويسد:

« له مدائح فى غاية البلاغة و أكثر مدائحه فى أهل البيت... » (4)

جرجيس كنعان گويد:

« كنت أرى فى هذه التائيه الكبرى (مدارس آيات) سُمُو فكره و صفاء سريره و قوّة عقيدة » (5)

صاحب نفحات الروضات مى فرمايد:

« أبو على دعبل بن على الخزاعي الشاعر المشهور كان من أجلة شعراء أصحابنا جليل القدر، عظيم الشأن و المنزله عند مولانا الرضاء الله ... و فضائله كثيرة. » (6)

ابو اسحاق قيروانى (م 453 هـ) گويد:

« كان دعبل مداحاً لأهل البيت عليهم السلام، كثير التعصب لهم... و له المراثية المشهورة و

ص: 61

1- دائرة المعارف 7 : 293 - 295

2- وفيات الأعيان 2: 266

3- معجم الشعراء فى معجم البلدان: 268 ، رقم 465

4- تاريخ آداب اللغة العربية 2: 75

5- دعبل خزاعى: 3

6- نفحات الروضات: 200

هي من جيّد شعره» (1)

افسوس و صد افسوس که تعصب در برخی موجب می شود که راه حقیقت را نیمایند و چون صاحب تاریخ آداب اللغة العربیه گوید: « فأتت ترى شاعريّة هذا الرجل لكن ذكره حمل بسبب هجوه الخلفاء و الناس على دين ملوكهم، فلم يصل إلينا من أشعاره إلا شذرات مبعثرة مع أخباره في الأغاني » (2)

حال آن که ابو الفرج در اغانی گفته « سمعت الجاحظ ، يقول: سمعت دعبل بن علی يقول مكثت نحوستين سنة ليس من يوم ذرّ شارقه الا و أنا أقول فيه شعراً».

وقاسم بن مهرويه نیز گوید: « ختم الشعر بدعبل » (3).

و ابو الفرج گوید:

« أخبرني الحسن بن علی قال حدثنا محمد بن القاسم بن مهرويه قال: قال البحتري: دعبل بن علی أشعر عندي من مسلم بن الوليد فقلت له وكيف ذلك: قال لأنّ كلام دعبل أدخل في كلام العرب من كلام مسلم و مذهبه أشبه بمذاهبهم و كان يتعصب له.» (4)

آمدی (م 370 ه) گفته: «دعبل بن علی الخزاعي... من المطبوعين».

ابن شرف قيروانی (م 456 ه) گوید: «كان شاعرَ العلماء و عالم الشعراء».

ياقوت گفته: «شاعر مطبوع مفلق».

ابو نواس خطاب به او گفته: «أحسنّت ملء فيك و اسماعنا و كان والله فصيحاً» (5).

ص: 62

1- زهر الآداب 1: 86

2- آداب اللغة العربیة 2: 76

3- الأغاني 18: 32

4- الأغاني 18: 38 و 39

5- معجم الشعراء 2: 113

ذهبی (م 748 ه) در سیرِ أعلام النبلاء (1) گفته: « شاعر زمانه...»

ابن عساکر در تاریخ دمشق در شأن دعبل گوید: « قال ابو العباس المبرد النحوی المشهور: كان دعبل و الله فصيحاً».

اقوال مذکور در منزلت دعبل که فحول نقد و ادب گفته اند بر اصحاب بصیرت و ارباب معرفت پوشیده نیست و طالب فضل و کمال به أدنی تأملی بر تعصب و عناد صاحب تاریخ آداب اللّغة العربیه پی می برد و نحن أبناء البراهین ، لا أبناء العنواين و لا وحشة من حق ساعد إليه الدليل و الاعتبار.

و مجالس بزرگان و خلفاء و امیران و محافل مردم به سبب شعر دعبل غنی می شد و با اشراف علمی به کتب ادب و مطالعه دواوین عرب می توان گفت ابیات دعبل خزاعی مصداق آتم ابیات ذیل هستند:

وقد يبلغ البيت (2) البليغ قصيدة \*\*\* مطوّلة لكنّ على غير طائل

وقد يبلغ اللفظ القصير رسالة \*\*\* إذا عدّت الألفاظ روح الرسائل (3)

و به باور من طبعش بسیار لطیف بوده. و از طلعت دیوانش ، فروغ «انّ من الشّعر لحكمة» ساطع است و از طاقت بیانش ، شروع «انّ من البيان لسحراً» طالع . نازکی

ص: 63

1- سیر أعلام النبلاء 11: 519 ، رقم 141

2- چرا به دو مصراع بیت گویند؟ ابن رشيق در جواب گوید: « و البيت من الشعر كالبيت من الأبنية : قراره الطبع، وسمكه الرواية، و دعائمه العلم، و بابه الدربة، و ساكنه المعنى، و لا خير في بيت غير مسكون، و صارت الأعاريض و القوافي كالموازين و الأمثلة للأبنية، أو كالأواني و الأوتاد للأخبية، فأما ما سوى ذلك من محاسن الشعر؛ فإمّا هو زينة مستأنفة و لو لم تكن الاستغنى عنها». العمده 1: 104

3- اللّالی العبقريّة: 7

اشعارش خود برهان ناطق است و تشویق امام همام علی بن موسی الرضا المرتضی - علیهما الصلاة و الثناء - در قصیده تائیه شاهدهی صادق.

خلاصه کلام به تعبیر بعض بزرگان : نفحات انس شقائق کلماتش مشام روح را معطر می سازد و انوار ازهار حدائقش ، حذقه دیدگان را منور ، اشعاری که مشتمل بر تفضّل و اکرام است و رقیمه ای که حاکی از وفور ایمان و خلوص اعتقاد.

سبحان الله از اول تا آخر دیوانش و در همه آثارش ارادت خاصی به اهل بیت هداة معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - می یابی. دیوانش از فاتحه تا خاتمه ، شور و نوا و سوز و گداز است. از گلشن جان به اهدای شاخ گلی دماغ روح را معطر سازیم ک

قال دعبل :

يموتُ رديءُ الشعر من قبل أهله \*\*\* و جيّدهُ بقی و إن ماتَ قائله

## وفات

گفته شده : جناب دعبل ، در بغداد مالک بن طوق تغلبی را که از متنفذین عرب بود ، هجو کرد. مالک نیز در صدد قتل او برآمد. دعبل به بصره رفت در آن جا او را شکنجه کردند. از روی ناچاری راه اهواز (عراق) را در پیش گرفت. مالک فردی را مأمور به قتل دعبل کرد و ده هزار درهم به او داد. هنگامی که در یکی از آبادی های شوش (1) به نام طیبه (2) بود ، آن مرد بعد از نماز عشاء با نوک عصای دشنه مانند زهر آگین زخمی بر پشت پای دعبل زد که مسموم شد و روز دیگر بر اثر جراحت آن درگذشت. جنازه اش را به شوش منتقل و دفن نمودند.

ص: 64

1- مراد الاطلاع 2: 819؛ معجم البلدان 5: 162

2- مراد الاطلاع 2: 900 معجم البلدان 6: 275

وصیت کرده بود ، قصیده معروفش (مدارس آیات...) را در لحدش بگذارند. از وفات دعبل قلوب علوی ها و شیعیان و دوستانش محزون شد. کمیت (م 126 ه) و حمیدی (م 219 ه) و ابو نُوَاس (م 198 ه) و ابو تمام (م 231 ه) و بحتری (م 284 ه) از دوستان و معاصرانش بودند ؛ ابو تمام در سال 231 ه . وفات کرد یعنی 15 سال قبل از دعبل. بحتری که شاعری بلند آوازه بود در رثای دو دوستش ابیاتی سروده :

قَد زَادَ فِي كَلْفِي وَ أَوْقَدَ لَوْعَتِي \*\*\* مَثْوَى حَبِيب (1) يَوْمَ مَاتَ وَ دَعْبِلِ

وَ بَقَاءِ ضَرْبِ الْخَعْتَمِيِّ وَ شَبْهَهُ \*\*\* مِنْ كُلِّ مَكْدُودِ الْقَرِيحَةِ مُجْبِلِ

أَهْلُ الْمَعَانِي الْمَسْتَحِيلَةِ إِنَّ هُمْ \*\*\* طَلَبُوا الْبِرَاعَةَ وَ الْكَلَامَ الْمَقْفَلِ

أَخْوَى لَا تَزِلُّ السَّمَاءَ مَخِيلَةَ \*\*\* تَغْشَا كَمَا سَيَمَاءُ مُزْنٍ مُسْبِلِ

جَدَّتْ عَلَى الْأَهْوَازِ يَبْعُدُ دُونَهُ \*\*\* مَسْرَى النَّعْيِ وَرِمَّةٌ بِالْمَوْصِلِ

قدس الله نفسه الزكّية و عطر الله مرقدہ.

برای اطلاع بیش تر از زندگی نامه دعبل خزاعی رجوع شود به کتب ذیل :

1. الأعلام 2: 339 ؛

2. أعيان الشيعة 6: 400-425 ؛

3. الأغاني 18: 31-63 ؛

4. تاريخ الأدب العربي حنا الفاخوري : 499-502 ؛

5. تاريخ آداب اللغة العربية 2: 74-76 ؛

6. تاريخ دمشق 17: 245-277 ، رقم 2083 ؛

7. تأسيس الشيعة : 193-195 ؛

8. دائرة المعارف (بطرس البستاني) 7: 293-295 ؛

ص: 65

1- حبيب بن أويس طائي مکتبی به ابو تمام

9. دعبيل الخزاعي ( جرجيس كنعان ) ؛
10. دعبيل بن علي الخزاعي ( علي الخزاعي ) ؛
11. رجال الكشي : 425 و 426، رقم 165 ؛
12. رجال النجاشي : 164، رقم 428 ؛
13. رجال تقي الدين الحلبي : 92، رقم 601 ؛
14. روضات الجنّات 3 : 306-325 ؛
15. ريحانة الأدب 2 : 128-133 ؛
16. سير أعلام النبلاء 11 : 519، رقم 141 ؛
17. شرح حال دعبيل (مخطوط) ؛
18. الشعر و الشعراء 1 : 849 ؛
19. طبقات الشعراء : 264-268 ؛
20. العمدة ( لابن رشيق ) 2 : 267 ؛
21. الغدير 2 : 495-544 ؛
22. مجالس المؤمنين 2 : 517-526 ؛
23. معجم الأدياء 3 : 1284 ؛
24. معجم الشعراء 2 : 113 ؛
25. معجم الشعراء في معجم البلدان : 268، رقم 465 ؛
26. مقدمة ديوان دعبيل : 17-89 ؛
27. نفحات الروضات : 200 ؛
28. الوافي بالوفيات 14 : 10-13 ؛
29. وفيات الأعيان 2 : 266-277، رقم 227 ؛



300. هدية العارفين 1 : 363 .

ص: 66

علامه محمد باقر مجلسی فرزند علامه محمد تقی مجلسی (1)، در سال 1037 هـ به دنیا آمد و تاریخ ولادتش از حیث علم حروف و عدد جمله «جامع کتاب بحار الأنوار» (2) می شود؛ گویا خلقت او برای انجام این خدمت بی نظیر دینی بوده است. وی در اواخر عهد شاه سلیمان صفوی و قسمتی از عهد شاه سلطان حسین صفوی می زیست، شیخ الاسلام و امامت جمعه و جماعات کشور بود و صاحب اختیار دینی کل کشور، و نیز ریاست علمی و سیاسی به عهده ایشان بود.

محدث نوری در کتاب فیض القدسی (3) می فرماید:

أحدی از عالم و غیر عالم نیست، مگر این که رهین منت اوست و هیچ یک از علما در مرتبه ترویج دین از جهت تألیف و تصنیف به مقام آن جناب نرسیده و این امری است واضح و منکر نمی شود الا کسی که دل او را کینه و چشم او را پرده پوشانده باشد.

عبد العزیز دهلوی که از علمای معاصرین و از اهل سنت و جماعت است در تحفه اثنا عشریه که در این اوقات در ابطال مذهب شیعه و احقاق مذهب خود تألیف کرده است، نوشته است که: اگر دین شیعه را دین آخوند باقر مجلسی بگویند رواست؛

ص: 67

- 
- 1- علامه محمد تقی مجلسی هفت فرزند داشت که سه تای آن ها پسر و چهار تای آن ها دختر بودند و علامه محمد باقر مجلسی کوچک ترین پسر ایشان است. مرات الأحوال: 12
  - 2- الفوائد الرضویه 2: 675
  - 3- فیض القدسی: 10. (بحار الأنوار 102: 10) تذکر: کتاب شریف فیض القدسی فی ترجمة العلامة المجلسی رحمه الله، تألیف جناب محدث نوری است که در طبع کمپانی بحار الأنوار در مقدمه جلد 1 چاپ شده بود ولی در چاپ اسلامیة و بیروت قبل از کتاب الإجازات در حدود 190 صفحه چاپ شده

## لقب مجلسی

آیت الله شبیری زنجانی حَفِظَهُ اللهُ تعالی در این باره می فرماید :

در وجه تسمیه مجلسیین به « مجلسی » ، مطالب گوناگونی نقل می کنند که نادرست است. « مجلسی » لقب ، مقصود علی - جدّ مرحوم مجلسی - است ، مقصود علی شاعر تخلصش « مجلسی » بود. (2) مجلسی اول [علامه محمد تقی مجلسی ] وقتی امضاء

ص: 68

- 
- 1- مرآة الأحوال: 30. تذکر : بر تحفه اثنا عشریه ردیه های مختلفی زده شده. و کتاب هایی با عنوان « الاثنی عشریة » نوشته شده که با کتاب اخیر الذکر فرق می کند که شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله 29 عنوان در الذریعه 1: 113-119 نام می برد.
  - 2- از أشعار ایشان : تا شد قدح کش از خم می آرزوی ما \*\*\* بر دوش می کشند ملایک سبوی ما ما بلبلان گلشن عشقیم دور نیست \*\*\*  
گر گوش چرخ کر شود از های و هوی ما داریم حالتی ز محبت که لطف دوست \*\*\* هر دم دری ز غیب گشاید به روی ما از روی ما که پاک کند گرد معصیت \*\*\* گر ابر مغفرت ندهد شستشوی ما از طیّ راه عشق بتان مجلسی خوشیم \*\*\* کآخر به جای می رسد این جستجوی ما راهنمای دانشوران 2 : 229 و 230. نکته: سید محمد مجلسی هروی از شاعران قرن نهم هجری نیز متخلص به « مجلسی » است. او در آغاز « غریبی » تخلص می کرد و چون به مجلس سلطان حسین بایقرا راه یافت « مجلسی » تخلص کرد از اوست : هر زمان گردی ز کوی دوست سر بر می کند \*\*\* تا کدام افتاده آن جا خاک بر سر می کند لغتنامه دهخدا 41 ، 466.

می کرد، می نوشت محمد تقی مجلسی. بعد از وی این لقب بر فرزند و نوادگان وی منتقل شد؛ نظیر لقب «کاشف الغطاء» که از شیخ جعفر به نوادگان وی نظیر: شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و شیخ احمد کاشف الغطاء منتقل شده است. (1)

## مقام علمی

مخالف و موافق، عقل و کیاست و فهم و فراست او را فزون از حدّ وصف می دانند و بزرگان رجال و تراجم در فضل او رساله ها نگاشته اند دامادش محمد صالح خاتون آبادی در حدائق المقرّبین گوید:

حق آن جناب بر این دین از چند حیث است و واضح ترین آن ها شش وجه است:

1. تکمیل شرح کتب اربعه - که در تمام عصرها مدار فقاهت بوده و هست - کار را بر سایر فضلائی جهان در حلّ مشکلات آن و کشف مُعضلات (2) آن، آسان کرده... .
2. سایر احادیث روایت شده در مجلدات بحاری که مثلش در شیعه نوشته نشده بود، جمع کرد.
3. تألیفات فارسی؛ چنان که در غایت نفع و فوائد برای دنیا و آخرت است.
4. اقامه جمعه و جماعات و تأسیس مجامع عبادات.
5. فتاوی و جواب مسائل دینی... .
6. قضاء حوائج مؤمنین و دفع و ردّ ظلم... (3).

ص: 69

- 
- 1- جرعه ای از دریا 2: 317؛ مرآة الأحوال 1: 7 (مخطوط)؛ الفیض القدسی. 105
  - 2- از اغلاط مشهور استعمال واژه «معضّلات» است، حال آن که صحیح آن «معضّلات» می باشد؛ چنان که جوهری در صحاح گوید: «قد أعصّل الأمر أی: اشتدّ و استغلق. و امرٌ مُعصِّلٌ: لا یُهدی لوجهه. والمُعصّلاتُ: الشدائد». صحاح 3: 7-1766
  - 3- حدائق المقرّبین: 408-411، «حدیقه خاصه، ملخصاً»

خلاصه حقوق آن جناب بسیار است بر اهل دین. در کلام بزرگان نیز بسیار تعریف و تمجید شده. و به گفته دیگر :

أضحى كمثل الشمسِ في فلك العُلا\*\*\* و الشمس تستغنى عن التعريف (1)

## استادان

1. خلیل بن غازی قزوینی (م 1089 ه) شارح کتاب کافی.
2. پدر بزرگوارش علامه محمد تقی مجلسی (م 1070 ه).
3. شیخ المحدثین محمد بن حسن حر عاملی صاحب وسائل الشیعه (م 1104 ه).
4. علامه محمد صالح بن احمدی سروری طبرسی (م 1081 ه). شارح کافی.

و...

## شاگردان

کتابی با عنوان اجازات الحدیث تألیف شده که اجازه نامه 135 نفر از کسانی که از علامه مجلسی اجازه حدیث دارند ، در آن جمع آوری شده.

میرزا عبد الله افندی صاحب ریاض العلماء و سید نعمت الله جزایری ، تعداد شاگردان علامه مجلسی را متجاوز از یک هزار نفر می نویسند (2).

ص: 70

---

1- شرح بوستان (خزائلی رحمه الله): 315 ح 1. و نظیر بیت اخیر الذکر شعر جناب سعدی است: اگر هست مرد از هنر بهره ور\*\*\*  
هنر خود بگوید، نه صاحب هنر اگر مشک خالص نداری ، مگوی \*\*\* ورت هست ، خود فاش گردد به بوی به سوگند گفتن : که زر مغربی  
است \*\*\* چه حاجت؟ محک خود بگوید که کیست بوستان : باب 7 ، حکایت 3.

2- الفيض القدسی : 102؛ الأنوار النعمانية 3: 362

ناگفته پیداست که در طول چهل و چند سال ریاست علمی و روحانی و مقام اجتماعی علامه مجلسی، صدها نفر از علما و بزرگان به خدمت او رسیده اند و چون علامه مجلسی دارای اجازات عالی به طُرُق زیادی بوده، از وی استجازه نموده اند و به یقین شمردن و نام بردن تمام اسامی شاگردان و مجازان از علامه مجلسی از محالات عادی به شمار می رود. در کتاب زندگی نامه علامه مجلسی حدود 190 نفر از شاگردان ایشان را نام برده اند و توضیحات مجملی درباره آن ها بیان شده، و نیز در کتاب مرآة الأحوال اثر مرحوم محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی، بعضی از شاگردان آن ذکر شده. و هم چنین کتابی با عنوان تلامذة العلامة المجلسی و المجازون منه از سوی کتابخانه مجلس شورای اسلامی چاپ شده که 350 نفر از کسانی که از شاگردان و صاحب اجازه از علامه بوده اند، ذکر شده، از باب نمونه:

1. شیخ عبد الله بن نور الدین صاحب کتاب العوالم.
2. محمد صالح مازندرانی (م 1116 ه) صاحب شرح الاستبصار و شرح اصول کافی و کتب پر فایده دیگر.
3. محمد بن علی اردبیلی (م 1101 ه) مؤلف جامع الرواة.
4. محمد بن مرتضی مشهور به نور الدین صاحب تفسیر الوجیز.
5. سید نعمت الله جزایری صاحب انوار نعمانیه و کتب حدیث.
6. صدر الدین سید علی خان مدنی شیرازی (م 1120 ه) صاحب ریاض السالکین و أنوار الربیع.

## تالیفات

فهرست های مختلفی برای تالیفات ایشان نوشته شده حدود 170 اثر عربی و فارسی ضبط شده از جمله:

1. بحار الأنوار؛
2. مرآة العقول؛

ص: 71

3. الفوائد الطريفه فى شرح الصحيفه؛

4. عين الحياة؛

5. مشكاة الأنور؛

6. حق اليقين؛

7. زاد المعاد؛

8. ترجمة زيارة جامعه كبرى؛

9. ترجمة توحيد مفضل؛

10. ترجمة قصيدة دعبل خزاعى؛

11. ترجمة فرحة الغرى؛

و....

مخفى نماند كه كتيبى مثل: إختيارات الأيام، و تذكرة الأئمة، و صراط النجاة و تعبير المنام، بدو نسبت داده شده كه نسبت اين كتب خالى از مسامحه و اشكال نيست.

## فرزندان

از ايشان 4 پسر و 5 دختر به يادگار ماند كه فرزندان پسر و دامادانش نيز از دانشوران و اعلام روزگار خویش بودند (1).

## وفات

بعض ارباب تراجم مثل خاتون آبادى كه داماد ايشان است گوید: (2)

ص: 72

---

1- مرآة الأحوال 41-46

2- مرحوم شيخ عباس قمى در الكنى و الألقاب 2: 619 فرموده: خاتون آبادى گفته وفات علامه در سنه 1110 است، حال آن كه در حدائق المقربين (مخطوط) جناب خاتون آبادى سنه 1111 ذكر کرده

وفات علامه را در 27 رمضان سال 1110 هـ، نوشته اند که عدد ابجد آن یکی از جملات ذیل است:

- رونق از دین رفت: 1110

- مقتدای جهان ز پا افتاد: 1110

- عالم علم رفت از عالم: 1110

- باقر علم شد روان به جنان: 11110 (1)

سید حسین بروجردی در نخبه المقال شعری در ماده تاریخ رحلت ایشان سروده:

والمجلسی ابن تقی باقر \*\*\* له بحار کلها جواهر

مُجدد المذهب بالوجه الأتم \*\*\* وعدّ عمر أقبضه حزن و غم

و دیگری گفته :

ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد \*\*\* تاریخ وفات باقر اعلم شد

قبر شریف علامل مجلسی - عطر الله مرقده - در جامع عتیق اصفهان است که قبر پدرش علامه محمد تقی مجلسی و ملا محمد علی استرآبادی و ملا مهدی هرنندی و میرزا محمد تقی الماسی و ملا صالح مازندرانی - دامادانش - و نوه اش ملا هادی مازندرانی ، نیز همان آن جا است.

برای اطلاع بیش تر به کتب ذیل رجوع کنید:

1. إجازات الحدیث. ( 1 جلد )؛

2. أعیان الشیعه 9: 182-184؛

3. ترجمه فیض قدسی (سید جعفر نبوی)؛

ص: 73



4. تلامذة العلامة المجلسی و المجازون عنه ( 1 جلد )؛

5. جرعه ای از دریا 1 : 317-324؛

6. جمع پریشان 1: 49-65؛

7. حدائق المقریین: 408-412 ( مخطوط )؛

8. راهنمای دانشوران 2 : 229-230؛

9. روضات الجنات 2: 78-93 ( مصحح )؛ روضات الجنات: 119-124 ( سنگی )؛

10. زندگی نامه علامه مجلسی ( 2 جلد )؛

11. زندگی نامه علامه مجلسی ( محمد حسین سجاد )؛

12. سبک شناسی بهار 3 : 303-305؛

13. الفوائد الرضویه 2 : 655-674؛

14. الفيض القدسی: 1-190 ( بحار الأنوار 102: 1-190 )؛

15. فُصص العلماء: 204-228؛

16. الكُنى و الألقاب 3 : 147-152؛

17. مرآة الأحوال: 26-46 ( مخلوط )؛

18. مشاهیر دانشمندان اسلام 4 : 177-183.

تذکر : جناب سید مصلح الدین مهدوی در کتاب زندگی نامه علامه مجلسی آثاری که مستقلاً درباره علامه مجلسی رحمه الله نوشته شده نام می برد من جملة ها:

1. آرامگاه مجلسی ( در ضمن دائرة المعارف تشیع 1: 47 )؛

2. آل مجلسی ( عبد الحسین شهیدی صالحی در ضمن دائرة المعارف تشیع 1: 216 )؛

3. تذكرة الأنساب ( در معرفی خاندان علامه مجلسی )؛

4. تذكرة مجلسی ( به زبان اردو ، و در سوانح حیات مجلسی )؛



5. خلاصه شرح حال علامه مجلسی (سید عبد الله حجت بلاغی)؛

6. سرگذشت مجلسی (میرزا حیدر علی مجلسی)؛

7. علامه کبیر ملا محمد باقر مجلسی (ناصر الدین انصاری)؛

8. علامه مجلسی و آثار او (مهین پناهی)؛

9. کارنامه علامه مجلسی (عطائی خراسانی)؛

10. کتاب شناسی مجلسی (حسین درگاهی)؛

11. مجلسی از دیدگاه مستشرقان و ایران شناسان (سید ابراهیم علوی)؛

12. نور القدسی (سید محمد علی موسوی مبارکه ای)؛

13. یادنامه علامه مجلسی.

### علامه مجلسی و نقش برجسته او در عمومی کردن علوم

فراگیری دانش بر هر مسلمان واجب است و عذر نادانی پذیرفته نیست، یکی از راه کارهای آموزش علم، عمومی کردن آن است. مقصود از عمومی کردن علم، همه فهم ساختن آن با حفظ سطح علمی لازم است، نه فدا کردن آن، در این باره یکی از محققین، گفتاری استوار از خود به یادگار گذاشته که مختصری از آن را ذکر می کنیم:

در گذشته عده ای می پنداشتند فضل و هنر در پیچیده نویسی و ناسر راست سخن گفتن و صنعت در عبارت کردن و قلنبه نویسی است. به پندار این عده، ساده نگاری نشانه ساده انگاری است، و آن که ساده می نویسد حتماً ساده می اندیشد. حال آن که نه تنها ملازمه ای میان این دو نیست، بلکه در نویسندگی کاری مشکل تر از ساده نویسی و ساده تر از مشکل نویسی نیست. برای مشکل نویسی می توان مثنی لغت مشکل در نوشته پاشید و آن را مشکل کرد؛ به همین سادگی.

ساده نوشتن غیر از سطحی نوشتن است و عمیق نوشتن غیر از پیچیده نوشتن. در گذشته عده ای به جای عمیق نوشتن، پیچیده می نوشتند و امروز عده ای به جای

ساده نوشتن ، سطحی می نویسند. این دو گزینه ، مردود است و مطلوب این است که ساده و عمیق نوشت.

یعنی نوشته درونه ای پر بار و فشرده داشته باشد، اما برونه آن سهل التناول و زودیاب و روان باشد. مثلاً کتاب جامع عباسی، تألیف شیخ بهائی [زید بهائه]، اثری است ساده، اما سطحی نیست، ولی کتاب صمدیه، تألیف همو، اثری است پیچیده، اما عمیق نیست. (1)

یکی از عالمانی که در عمومی کردن علوم دینی نقش برجسته داشت، علامه محمد باقر مجلسی (1037 - 1110 ق) است. وی در جنب کتاب های تخصصی ارزنده ای چون بحار الأنوار و مرآة العقول و ملاذ الأخیار، کتاب هایی آموزنده و عمومی و ساده برای مردم و به زبان مردم (فارسی) نوشت. (2)

اهمیت کار مجلسی در عمومی کردن علوم دینی و ساده سازی معارف دینی هنگامی آشکار می شود که بدانیم: اولاً وی سرآمد عالمان عصر خویش و بزرگ ترین مرجع علمی بود و مهم ترین آثار علمی آن عصر از آن او بود. ثانیاً وی رتبه شیخ الاسلامی داشت و امامت جمعه و ریاست دینی بر عهده او بود و حلّ و عقد بسیاری از امور کشور به سر انگشتان وی بسته بود.

مجلسی ضمن این که بزرگ ترین مقام علمی و دینی عصر خویش به شمار می رفت و کتاب های تخصصی گران سنگی نوشت. به فارسی نویسی و ساده نویسی و عمومی

ص: 76

---

1- کلام ایشان در مورد کتبی که برای عموم مردم نوشته می شود صادق است، لکن کتب مدرسی و تخصصی را مقامی دیگر است که بحث از آن مقالی دیگر می طلبد.

2- برای آشنایی با کتاب های او رجوع شود به: کتاب شناسی مجلسی و علامه مجلسی و آثار فارسی او؛ هم چنین درباره « فارسی نگاری علامه مجلسی » رجوع شود به کتاب علامه مجلسی

نویسی نیز رو کرد و این کار را کسر شأن خود ندانست.

تألیفات فارسی مجلسی در حدود شش هزار صفحه و در قالب بیش از پنجاه کتاب و رساله است که مهم ترین و معروف ترین آن ها عبارتند از: حق الیقین (در اعتقادات)، عین الحیاة (در اخلاق)، حلیة المتقین (در آداب و احکام)، زاد المعاد (در دعا و زیارت)، حیاة القلوب (در تاریخ پیامبران)، و جلاء العیون (در تاریخ چهارده معصوم). علاوه بر این کتاب ها و رساله های تالیفی دیگر، از آثاری باید نام برد که ترجمه است و پیداست که مخاطب آن فقط عموم مردم است؛ از جمله: ترجمه عهد نامه امیر المؤمنین علیه السلام به مالک اشتر، ترجمه دعای کمیل و... .

البته عالمانی پیش از علامه مجلسی بودند که به فارسی می نوشتند، اما مجلسی دو امتیاز بر اغلب آن ها دارد: یکم این که آثار مجلسی بیش از آن هاست و این، نشانه آن است که فارسی نویسی او از سر تقنن [نبوده]، بلکه مبتنی بر تصمیمی سنجیده و جدی بود. به عبارت دیگر، فارسی نویسی با مجلسی آغاز نمی شود، اما با او اوج می گیرد و در واقع، مجلسی نقطه عطف فارسی نویسی در میان عالمان دینی است؛ صرف نظر از این که نثر فارسی او را خوب یا بد یا بینابین بدانیم.

دوم این که نثر مجلسی، ساده و روان و زودباب و سر راست است. وی تنها و تنها به ادای مقصود و انجام وظیفه می اندیشیده و از آرایه های ادبی و هنرنمایی و «مبالغه مستعار» پرهیز می کرده است.

گفتنی است: «زبان را، به اعتبار شیوه بیان مقصود، به علمی و عام و ادبی می توان تقسیم کرد.»<sup>(1)</sup> یکی از لغزش های رایج نویسندگان این است که از زبان ادبی برای مباحث علمی محض استفاده می کنند. حال آن که هر زبان ویژه نوعی سخن است و به

ص: 77

کار بردن زبان ادبی در بحث علمی خطاست و در بحث علمی فقط باید از زبان علمی استفاده کرد. زبان علمی آن است که « لفظ بر معنی دلالت آشکار و بی واسطه داشته باشد. در این زبان لفظ شفاف و فرانما (حاکی ماوراء) است؛ یعنی بی آن که توجه ما را به خود کلمات و تعبیرات جلب کند و ما را در خود متوقف سازد، به سوی مدلول و معنی راهبر می شود.»

زبان علامه مجلسی دقیقاً چنین است. معانی در پس الفاظ او چنان نمایان است که سنگ ریزه ها در پس چشمه زلال... .

علامه مجلسی در سر آغاز آثار فارسی خویش خاطر نشان ساخته که از آن رو فارسی نویسی و ساده نویسی را برگزیده است تا عموم مردم از معارف دینی بهره مند شوند. از تکرار این نکته در سر آغاز چند کتاب دانسته می شود که وی تصمیمی جدی و برنامه ای دقیق برای عمومی کردن علوم دینی داشته است. مثلاً در آغاز کتب حلیة المتقین می گوید:

« به جهت عموم نفع نسبت به اهل این دیار ، مضامین اخبار را در لباس لغت فارسی قریب الفهم به جلوه در آورده (1)».

هم چنین در آغاز کتاب جلاء العیون می نویسد:

« به خاطر فاتر رسید که کتاب و جیزی... به لغت فارسی تألیف نماید... [ و ] بر وجهی نوشته شود که همه خلق را از آن بهره ای بوده باشد و به ترجمه الفاظ روایات معتبره اقتصار نموده، مقید به حسن عبارات و تنوع استعارات نگردد (2)».

و نیز در آغاز کتاب عین الحیة می نگارد :

«به خاطر فاتر رسید که وصیتی که حضرت سیّد المرسلین... فرموده اند. ترجمه

ص: 78

1- حلیة المتقین: 3

2- جلاء العیون: 22

نمایم و مقید بر نیکی عبارات و حسن استعارات نگردیده، به عبارات قریبه به فهم، مضامین آن را ادا کنیم... تا کفّه مؤمنان و عامّه شیعیان را... نصیب کامل بوده باشد (1)».

هم چنین در آغاز کتاب حقّ الیقین می نویسد:

«اول چیزی که در ابتدای تکلیف بر مکلف واجب است، تحصیل ایمان است و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمی دانند... اگر چه این فقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیّه را به بیّنات وافیه و دلایل کافیّه ایراد نموده ام، اما اکثر خلق به اعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین... انتفاع بسیاری نمی یابند. لهذا این فقیر اراده نموده که در این رساله مختصره کافیّه عمده آن مطالب عالیّه را به بیان های واضح قریب به افهام ایراد نمایم (2)».

و نیز در آغاز کتاب زاد المعاد می گوید:

«چون... از حضرت رسول خدا و ائمه هدی - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - ادعیه و اعمال بسیار منقول گردیده... و اکثر خلق را به اعتبار اشتغال به انواع اشغال دنیویّه و غیرها تحصیل آن ها و عمل به جمیع آن ها میسر نیست، خواستم که منتخبی از اعمال سال و فضایل ایام و لیالی شریفه متبرکه و اعمال آن ها... [را] در این رساله ایراد نمایم که عامه خلق از برکات آن ها محروم نباشند (3)».

هم چنین در آغاز کتاب حیاة القلوب می نویسد:

«در این زمان که همّت اکثر ناس از تحصیل کتب مطوّله، هر چند کثیر الفایده باشد، قاصر است، بنابراین اختصار می نماید بر ترجمه آن چه از احادیث اوثق و اقوا

ص: 79

1- عین الحیاة: 3

2- حقّ الیقین: 35

3- زاد المعاد: 2 - 3

بوده باشد؛ و با اتفاق اکثر مضامین چند روایت، به یکی اکتفا می نماید تا فایده اش جلیل و مؤونت تحصیلش قلیل بوده باشد (1)».

چکیده سخن این که در کارنامه علمی مجلسی دو کار مهم به چشم می خورد: یکی تألیف کتاب های تخصصی عربی، مانند بحار الأنوار و مرآة العقول و ملاذ الأخبار؛ و دیگری، کتاب های عمومی فارسی مانند: حق الیقین و عین الحیاة و جلاء العیون.

کتاب های نوع اول برای خواص و کتاب های نوع دوم برای عموم نوشته شده و مجلسی این دو گروه را، توأمان، در نظر داشته است. ما چنان در کار اولی مجلسی خیره شده ایم که از اهمیت کار دوم او غفلت ورزیده ایم. کاش فقط از این کار مجلسی غفلت کرده باشیم، اما مردم را فراموش نکرده باشیم. (2)

ص: 80

---

1- حیاة القلوب 1: 30

2- اخلاق نگارش 203 - 220







الحمد لله الذي أكرمنا بولاء سيّد المرسلين محمدٍ وأهل بيته الأقدسين الأكرمين، صلوات الله عليه وعلينهم أجمعين ما أظلت السماوات على الأرضين ولعنة الله على أعدائهم أبد الأبدين.

أما بعد فقير خاكسار و خادم اخبار ائمة اخيار، محمد باقر بن محمد تقى - حشرهما الله مع مواليهما الأبطال - بر لوح عرض اساطين سلطنت عظمى و حجاب بارگاه رفعت و اعتلاء مى نگارد كه: چون در مجلس بهشت آيين و محفل فلک تزيين نواب كامياب، فلک جناب مصطفوى نسب، مرتضوى حسب حسينى لقب، شرع پرور عدل گستر ايمان مدار احسان شعار، چشم و چراغ دودمان مصطفوى، نوباوه گلستان مرتضوى، گل همیشه بهار بستان (1) صفوى، مُشيد قواعد ملت و دين، مؤسس اساس شريعت آباي طاهرين، شهريارى كه باز بلند پرواز همت والا نهمتش را با عقاب چرخ دعوى همسرى است، رفيع قدرى كه شاهين سعادت، قرين اقبال همايون فالش را با هُمای سپهر و طاير زرّين جناح مهر هواى برترى، كشتزار آمال شيعيان از جداول لبالب (2) عطائش سيراب، و از صفيير عندليب خوش الحان خامه عدالت نگارش اندوه در زواياي خاطرهای محبان ناياب، درّه التاج افسر كيانى، زينت بخش سرير خاقانى، اطواق عبوديتش زينت اعناق سروران جهان، آرزوي ادراك سعادت خدمت بارفعتش مكنون خواطر (3) خسروان دوران،

ص: 83

---

1- ج: «بوستان»

2- ج: «آمال»

3- ج: «خاطر»

سلطان ، سلطان نشان ، تاج بخش كشورستان - أعنى سلطان السلاطين ظلّ الله فى الارضين - ، باسط بساط الأمن و الإيمان ، الممثل لأمر « إن الله يأمر بالعدل و الإحسان » (1) ، فرع الشجرة الطيبة الأحمدية ، غصن الدوحة العلية ، العلوية ، السلطان ابن السلاطين و الخاقان ابن الخواقين ، المشرف باسم خامس أصحاب الكساء و ثالث أئمة الهداة المصطفين ، الشاه سلطان حسين ، أعاده الله من شر كل عين ، و صفاه من كل شين و مين ، و شيد أطنا ب دولته بأوتاد ظهور دولة خاتم الأوصياء المرصين صلوات الله عليهم أجمعين قصيدة غزاي تائية أفصح شعراى عرب دعبل بن على خزاعى (2) كه به حسن عقيدة و مذهب از اشباه و امثال خود ممتاز ، و به مداحي اهل بيت رسالت صلوات الله عليهم سرفراز بوده ، و آن قصيده را در مدح امام همام تمام ، بضعة حضرت خير الأنام ، وارث علوم الأولين و الآخرين ، محيي آثار آبائه الطاهرين نير فلک امامت و خلافت ، خورشيد سپهر عصمت و ولايت ، صاحب معجزات باهره (3) ، غياث عترت طاهره ، ضامن جرائم شيعيان ، مصداق « ستدفن بضعة مني بخراسان » ، (4) امام الإنس و الجن ، ثامن أئمة الهدى أبى الحسن على بن

ص: 84

#### 1- النمل: 90

2- قال كمال الدين الفسوى فى شرحه على التائية : إنه رحمه الله تعالى كان من خزاعة و هم بطن من الأزد ؛ سموا بذلك لتخزعهم - أى تخلفهم - عن الأزد و عدم خروجهم معهم حين خرجوا مكة - شرفها الله تعالى - لتتفرق فى البلاد. و كانوا ولاة البيت بعد جرهم إلى أن عادة القریش و خلوصهم فى ولاء النبى و آله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين فى غاية الشهرة... شرح قصيدة تائية: 2 و 3

#### 3- روشن

4- اشار به حديث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : « ستدفن بضعة مني بأرض خراسان لا يزورها مؤمن إلا أوجب الله له الجنة و حرّم جسده على النار. » من لا يحضره الفقيه 2: 351

موسی الرضا - صلوات الله عليه و على آياته الطاهرين و اولاده المعصومين - گفته و بر آن حضرت خوانده و به جوايز دنيوی و آخروی بهره مند شده و معجزات باهره از آن حضرت در اين واقعه به ظهور آمده ، مذکور شده بود بنا بر عموم مراحم شاهانه نسبت به كافة عباد و بلاد حکم اشرف عزّ صدور يافت که داعی صميم و مخلصِ قديم اين دودمانِ لازم التعظيم قصيدة مذکوره را با احاديثی که در اين باب به نظر قاصر رسیده به لغت فارسی قریب به فهم ترجمه نماید تا آن که كافة شيعيان و عامه مؤمنان از برکات آن ها بهره مند گردند لهذا داعی اطاعةً لأمره الأعلى آن چه در اين باب به نظر رسیده بود و در کتب معتبره یافته بود ترجمه نمود ، و إن شاء الله تعالى در خاطر فاطر (1) هست که ترجمه قصيدة فرزدق و یکی از قصايد سيّد حميرى رحمة الله عليهما را که از قصايد مشهورة مديح اهل بيت عليهم السلام است به آن ملحق گرداند که نفعش اعمّ و اتمّ بوده باشد و اين رساله عجاله (2) را بر مقدمه ای و سه فصل (3) و خاتمه ای مرتّب گردانيد. من الله الاستعانة و هو حسبي و نعم الوكيل.

ص: 85

1- سست و زيون

2- عجاله :- بضم و بكسر - آن چه زود فراهم آيد. لغت نامه دهخدا 32: 110

3- شيخ ياسين در حاشيه شرح التصريح على التوضيح گويد: «إنما فصل العلماء تصانيفهم بالتراجم ، ليضمّوا الشيء إلى ما يلائمه و يفصلوه عما لا يلائمه و تسهيلاً على الطلاب؛ إذ كان افراد كلّ نوع بباب يقصد عند الحاجة أسهل في الاقتباس و أبعد في تحصيل الشيء من مظانّه عن الالتباس ، و تشبيهاً للقارى ؛ لأنه كلما ختم باباً و أخذ غيره ، كان ذلك أبسط لنفسه و أنشط لهمة من أن يستمر على الكتاب بطوله و لذلك فصل الحكيم تعالى كتابه سوراً و جزأه العلماء أعشاراً و أخماساً و أحزاباً. انتهى كلامه. شرح التصريح على التوضيح 1: 18،

س 12

## مقدمه: در بیان نسب و برخی از احوال دعبل است

دعبل - بکسر دال و سکون عین و کسر باء - است و ابوعلی کنیت او بود و پسر علی بود و او پسر رزین و او پسر عثمان و او پسر عبد الرحمن و او پسر عبد الله و او پسر بدیل پسر ورقاء و او از قبیله خُزاعه (1) است و بُدیل بن ورقاء جدّ او از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده ، و دعبل از شُعرا و بُلغای مشهور عرب است و صاحب دیوان و تصانیف مشهوره است و از شیعیان خالص اهل بیت علیهم السلام است و مدّاح حضرت امام الانس و الجانّ علیّ بن موسی الرضا علیه السلام بوده است ، و علامه رحمه الله در کتاب خلاصه (2) گفته است که : « دعبل خزاعی در میان اصحاب ما مشهور است و حال او در کمال ایمان و علوّ منزلت و عظمت شأن معلوم است. » و شیخ نجاشی (3) نیز او را مدح بسیار کرده است و تصانیف او را در فهرست خود ذکر کرده است و سند خود را به او متّصل کرده است و بعضی از احوال او بعد از این معلوم خواهد شد.

ص: 86

---

1- قال السيوطی : و الخُزاعی - بالضم - إلى خُزاعة ، قبیلة من الأُرْد. لب اللّباب : 151 ؛ اللّباب 1 : 307 ؛ معجم قبائل العرب 1 : 338-

340

2- خلاصة الأقوال: 70

3- رجال النجاشی: 162 ، رقم 428

## فصل اول: در بیان سندها و اخبار متعدده که متعلق به قصیده دعبل است.

\*فصل اول: در بیان سندها و اخبار متعدده که متعلق به قصیده دعبل است. (1) اول

بدان که اعظم محدثین شیعه مانند: ابو جعفر محمد بن بابویه (2) و شیخ طوسی (3) و شیخ کشی (4) و علی بن عیسی اربلی (5) رضوان الله علیهم اجمعین و جمعی از علمای سنّیان مانند: ابن طلحه مالکی و غیر او بعضی از این قصیده و متعلقات آن را روایت کرده اند. چنان چه ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده که:

«دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس در مرو به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند بعد از آن که ولایت عهد مأمون را آن حضرت به جبر قبول فرموده بود. دعبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این مذکور خواهد شد و ابراهیم قصیده دیگر

ص: 87

1- جناب سروری در حاشیه مراح الأرواح گوید: أقول هذا خبرٌ مبتدأ محذوف، تقديره: «هذا فصل». والقاعدة في قرائت «الفصل»، هي أنه لا يخلو إمّا أن يكون فيما بعده لفظ أو لا؛ فإن كان الأوّل، فأنّه ينون وإن كان الثاني يُسكّن ولذا قيل: «الفصل»، ينون مهما وصل ويُسكّن مهما فصل. وهو مصدر في أصل الوضع وفي اللغة القطع تقول: فصلت بين الشيئين إذا فرقت بينهما. [و] في الاصطلاح، علامة تفريق بين الاثنتين ولذا قيل ههنا بمعنى اسم الفاعل - أي الفاصل بين الكلامين - كما سمى بالباب أوّل كلّ جملة من الكلام؛ لأنّ الدخول فيها منه. واعلم أنّ الفصل باعتبار معناه اللغوي الذي هو القطع والحجر بين الشيئين ينبغى أن يوصل ب- «بين»؛ فيقال: بين كذا وكذا، إلا أنّ المصنفين يجرونه مجرى الباب؛ فيقولون: «فصل في كذا» كما يقولون: «باب في كذا» مقيد ديكگوز (شرح مراح الأرواح): 49، ح 6

2- عیون أخبار الرضا علیه السلام 2: 142 باب 40، ح 8

3- أمالی شیخ طوسی 1: 396 و 397، مجلس 12، ح 89

4- رجال الكشي: 425، رقم 165

5- كشف الغمه 2: 262

خواند. حضرت بیست هزار درهم به ایشان جایزه شَفَقَت (1) کرد از دراهمی که به اسم مبارک آن حضرت در آن زمان سگه کرده بودند که برابر دو هزار اشرفی بوده است در آن زمان، و هر یک ده هزار درهم گرفتند و دعبل دراهم خود را به شهر قم آورد و شیعیان قم از برای شرافت و برکت آن دراهم را که به نام نامی آن حضرت منور و مزین گردیده بود، هر دره‌می را به ده درهم خریدند که صد هزار درهم به دست او آمد، و ابراهیم آن زر را خرج می کرد و می بخشید و قسمت می کرد و از برکت آن حضرت تمام نمی شد تا آن که خرج کفن و دفن او نیز از آن مال خیر مآل شد.» (2)

و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر روایت کرده است که دعبل گفت:

« من داخل مرو شدم و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم و عرض کردم که قصیده ای در مدح شما انشا نموده ام و به قَسَم بر خود لازم کرده ام که آن را بر کسی پیش از شما نخوانم. حضرت فرمود که: بخوان پس به خدمت لازم السعادة عرض کرد به تفصیلی که در ضمن ترجمه اشعار مذکور خواهد شد، پس چون از خواندن قصیده فارغ شد حضرت برخاست و فرمود که: از جای خود حرکت مکن و داخل حرم شدند، بعد از ساعتی خادم آن حضرت آمد و صد اشرفی رضوی آورد که به اسم سامی آن حضرت مزین گردیده بود به او داد و گفت: مولای من می فرماید که این زر را خرج کن. دعبل گفت که: به خدا سوگند که من برای این مطلب نیامده بودم و قصیده را برای طمع مال دنیا نگفته بودم و صُرَّة (3) زر را پس فرستاد و خلعتی از

ص: 88

1- غیاث اللغات: 516

2- عیون أخبار الرضا علیه السلام 2: 142، باب 40، ح 8

3- این واژه به ضم و کسر و فتح اول خوانده می شود، البته در هر صورتی معنای دیگری دارد و در این جا به معنای کیسه زر و سیم است. به تعبیر بعض مشایخ کلماتی را که ابتدای آن ها بر سه حرکت جایز است خوانده شود، أبو اللّهُو یا أبو اللّعب گویند. و خوش ذوقی ابیاتی از لغات مثلثه سروده که به بیستی از آن که مورد نیاز است اکتفا می کنیم: صَدْرَه جمعی از رجال و صِدْرَه شد شب های سرد \*\*\* صُرّه ظرف درهم است گویند او را همیان ابن السید بَطْلُیوسی گوید: الصَّرّه - بالفتح - الجماعة، و الصَّرّه - بالكسر - البَرْد بمنزلة القِرّه، و الصَّرّه - بالضم - صُرّه الدنانیر و نحوها. انتهى کلامه (ملخصاً). تحفه طالقانی: 124 و 125، نصابچه: 2، المثلث 2: 229 و 230



جامه های پوشیده آن حضرت را استدعا نمود برای برکت و شرافت، پس حضرت همان کیسه زر را با جبه خزی برای او فرستاد و خادم گفت که: حضرت می فرماید که: این صره زر بگیر که بعد از این محتاج به این زر خواهی شد و به ما بر مگردان.

پس دعبل صره و جبه را گرفت و برگشت و از مرو با قافله ای روانه شد و چون به میان قوهان (1) رسیدند جمعی از دزدان به قافله برخوردند و جمیع اموال اهل قافله را گرفتند و مردم قافله را همه دست بر پشت بر بستند و دعبل از آن جمله بود و اموال او را متصرف شدند، و شروع به قسمت کردند، پس یکی از آن دزدان شعری از این قصیده که مناسب این حال بود خواند و مضمونش این است که: می بینم مال اهل بیت را که در میان دیگران قسمت می شود و دست های ایشان از آن مال خالی است. چون دعبل این شعر را شنید پرسید از آن مرد که: این بیت که خواندی از کیست؟ گفت: از مردی از قبیله خزاعه است که او را دعبل بن علی می گویند، دعبل گفت: منم گوینده آن قصیده که این بیت از جمله آن است. چون آن مرد این سخن را شنید برجست و به نزد رئیس و سرکرده ی ایشان رفت و او شیعه بود و بر سر تلی نماز می کرد و این سخن را به او گفت، چون سرکرده این سخن را شنید خود آمد و به نزد دعبل ایستاد و گفت: تویی دعبل؟ گفت: بلی، گفت: بخوان قصیده را، دعبل تمام قصیده را خواند؛ پس فرمود که: دست های دعبل و جمیع اهل قافله را گشودند و جمیع اموال ایشان را برای رعایت

ص: 89

دعبل به صاحبان رد کردند.

و دعبل به سلامت روانه قم شدند و چون شیعیان قم خبر دخول دعبل را شنیدند نزد او جمع شدند و التماس کردند که قصیده خود را بر ایشان بخواند دعبل گفت: همگی در مسجد جامع حاضر شوید. چون حاضر شدند دعبل بر منبر برآمد و قصیده را بر ایشان خواند و مردم قم او را به خلع (1) فاخره و اموال وافره نوازش نمودند، چون اهل قم خبر جبه را شنیدند از او التماس کردند که: جبه را به هزار دینار طلا به ایشان بفروشد، او امتناع نمود. گفتند: پس قدری از آن را به هزار دینار بفروش، باز ابا کرد و از قم بیرون رفت چون به رستاق (2) دهات قم رسید جمعی از جوانان و خورد سالان عرب او را تعاقب نمودند و جبه را از وی گرفتند پس دعبل به قم عود (3) فرمود و التماس رد جبه از ایشان کرد، آن جوانان خود رأی التماس وی را قبول نکردند و سخن پیران و سرکرده های خود را در این باب نشنیدند و گفتند که: آرزوی جبه را از دل بدر کن که ممکن نیست پس دهیم ولیکن به قیمت آن هزار اشرفی به تو می دهیم و او قبول نمی کرد، چون ناامید گردید از پس دادن ایشان آن را، از ایشان التماس نمود که قدری از آن جبه متبرکه را نیز به او بدهند این را قبول کردند و قدری از جبه را با هزار دینار طلا برای قیمت بقیه به او دادند.

چون دعبل به وطن خود معاودت نمود دید که دزدان جمیع آن چه در منزل او یافته اند غارت کرده اند در این وقت آن صد دینار را که حضرت به او عطا فرموده بود به شیعیان فروخت، از برای برکت هر دینار را به صد درهم که ده برابر سوقی بود از او

ص: 90

1- جمع خَلَعَت: آن چه که انسان اعطا می کند

2- الرستاق: مدینه بفارس من ناحیه کرمان و ربما جُعِلَ منها. مراد الاطلاع 2: 615، فقه اللغه (ثعالی): 55؛ مُعجم البلدان 4: 402

3- بازگشت

خریدند، پس ده هزار درهم به دستش آمد، و در این وقت سخن حضرت را به خاطر آورد که بر سبیل اعجاز به او فرموده بودند که: به زودی محتاج خواهی شد به این دینارها. و دعبل کنیزی داشت که او را بسیار دوست می داشت در این وقت رَمَدِ (1) عظیمی در هر دو چشم او بهم رسید چون اطبا و کحّالان چشم های او را ملاحظه کردند گفتند: که چشم راستش باطل شده است در آن تدبیری نمی توانیم کرد لیکن چشم چپش را شروع در معالجه می کنیم و اهتمام می نماییم و امید هست که به اصلاح آید، دعبل از این واقعه بسیار غمگین شد و جزع بسیار کرد تا آن که به خاطرش رسید که بقیّه جِبّه مبارکه حضرت امام رضا علیه السلام با او هست، پناه به آن قطعه جِبّه برد و آن را برگرفت و بر دیده های جاریه مالید و قدری از آن جامه شریف در اوّل شب به عنوان عِصابه (2) بر دیده های جاریه بست چون صبح شد به برکت جامه آن حضرت دیده های جاریه صحیح شده و بیناتر از اوّل گردیده بود.» (3)

و شیخ طوسی رحمه الله در مجالس از علی برادر دعبل روایت کرده است که گفت: «با برادر خود دعبل در سال صد و نود و هشتم هجرت متوجه شهر طوس شدیم و به خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدیم [و تا آخر سال دویست از هجرت در خدمت آن حضرت ماندیم] (4) و حضرت پیراهن خز زردی خلعت به برادرم داد با انگشتری عقیق و کیسه ای از درهم که به اسم شریف آن حضرت مزین بود، و فرمود: ای دعبل، برو به شهر قم که در آن جا فواید خواهی یافت و فرمود که: این پیراهن را خوب محافظت نما که من هزار شب، در هر شب، هزار رکعت نماز در این پیراهن

ص: 91

---

1- سرخ گردیدن سفیدی چشم و آن اکثر از باد و جریان آب بُود. غیاث اللغات: 413

2- نوعی از جامه که بدان سر بندند. غیاث اللغات: 602

3- عیون أخبار الرضا علیه السلام 2: 263، باب 66، ح 34

4- فقط در «ج» است

کرده ام و هزار ختم قرآن در این جامه کرده ام.» (1)

و صاحب کشف الغمّة از بعضی از مخالفان روایت کرده که :

« دعبل گفت : چون این قصیده را گفتم به خراسان رفتم و به خدمت حضرت امام همام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و قصیده را بر آن حضرت عرض کردم تحسین نمودند و فرمودند تا تو را امر نفرماییم بر دیگری بخوان ، چون خبر این قصیده به مأمون رسید مرا طلبید و امر کرد که این قصیده را بر او بخوانم ، من انکار کردم ، یکی از غلامان خود را به طلب حضرت امام علیه السلام فرستاد چون تشریف آوردند ، به خدمت حضرت عرض کرد که من دعبل را امر کردم که قصیده خود را بخواند و انکار نمود. حضرت فرمود: ای دعبل، قصیده را بر خلیفه بخوان. من جمیع قصیده را خواندم و مأمون تحسین بسیار نمود و پنجاه هزار درهم به من کرم کرد و حضرت امام رضا علیه السلام نیز نزدیک به آن مبلغ جایزه عطا فرمود. پس من به آن حضرت عرض کردم که توقع دارم که از جامه های بدن خود جامه ای به من عطا فرمایی که در وقت مردن کفن من باشد. حضرت فرمود چنین کنیم و بعد از آن پیراهنی به من بخشیدند که خود پوشیده بودند و دستمال لطیفی نیز شَمَقَّت فرمودند و گفتند : این را نیکو محافظت نما که به برکت آن از بلاهای عظیم محفوظ خواهی بود. بعد از آن فضل بن سهل ذوالریاستین (2) که وزیر مأمون بود، صله نیکویی به من داد و استر خراسانی زردی برای من فرستاد و در روز بارانی با او می رفتم بارانی ای و کلاه بارانی ای که هر دو از خز بود به من بخشید که هشتاد اشرفی به قیمت آن ها به من دادند و من ندادم. (3)

ص: 92

---

1- أمالی شیخ طوسی 1 : 396 و 397، مجلس 12، ح 89

2- برای وجه تسمیه « فضل بن سهل » ر.ک : عیون أخبار الرضا علیه السلام 2 : 165، باب 40، ح 28

3- عبارت ترجمه این عبارت است: « ثم دفع الی ذوالریاستین.. وزیر المأمون صله و حملنی علی بر ذون أصفر خراسانی و کنت اسایره فی یوم مطیر و علیه ممطر خز و برنس منه فأمر لی به و دعا بغيره جدید فلبسه و قال : انما آثرک باللیس لآئه خیر الممطین قال فاعطیت به ثمانین دیناراً فلم تطب نفسی بیعه »

پس اراده معاودت به عراق (1) نمودم در اثنای راه جمعی از دزدان گُرد بر سر راه آمده بودند و آن چه همراه داشتیم همه را تالان کردند [ و آن روز روز بارانی بود (2) ] پس ماندم در پیراهن کهنه و حالی (3) تازه و از میان آن چه از من بردند تأسّف من بر پیراهن و دستمال شریف آن حضرت بود و تفکر می نمودم در فرموده حضرت که تو به برکت این ها محفوظ خواهی ماند چون شد که این ها را دزد برد؟ ناگاه یکی از آن گُردان حرامی بر من گذشت و بر اسب زرد که ذوالریاستین به من بخشیده بود سوار بود و آن بارانی را نیز در بر داشت و چون به نزدیک من رسید ایستاد و انتظار رفیقان خود می کشید و یک شعر از قصیده مرا خواند. من تعجب کردم که این گُرد از دزدان چگونه توفیق تشیّع یافته، در این وقت طمع کردم که شاید پیراهن و دستمال حضرت را پس گیرم و گفتم ای آقای من ، از کیست این قصیده؟ گفت : وای بر تو، تو را چه کار است با این؟

گفتم : سببی دارد که خواهم گفت. آن گُرد گفت نسبت این قصیده به صاحبش از آن مشهورتر است که احتیاج به بیان داشته باشد. گفتم او کیست؟ گفت دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمّد [صلی الله علیه و آله و سلم] ؛ خدا او را جزای خیر دهد. گفتم به خدا سوگند که منم دعبل و این قصیده از من است. گفت وای بر تو چه می گوئی؟ گفتم امر من از آن مشهورتر است که مخفی باشد. پس اهل قافله را طلبید و از ایشان معلوم کرد همگی شهادت دادند که این دعبل است چون بر او ظاهر شد که منم دعبل، گفت: برای

ص: 93

- 
- 1- بکسر. ر. ک: معجم البلدان 6: 305؛ مراصد الاطلاع 2: 926
  - 2- ترجمه این عبارت از نص حکایت دعبل است: «کان ذلک الیوم یوماً مطیراً»
  - 3- ج: «جانی»

کرامتِ تو آن چه از قافله گرفته اند حتی خِلالی که برده باشند پس دادم، پس ندا کرد در میان اصحابش که هر که چیزی از این قافله گرفته است پس دهد و به برکت من جمیع اموال اهل قافله را ردّ کردند و تمام اموال مرا ردّ کردند و بدرقه همراه آمدند تا ما را به مأمن رسانیدند ، پس من و جمیع قافله محفوظ ماندیم به برکت پیراهن و دستمال آن حضرت (1)»

و صاحب کتاب عدد قویّه روایت کرده است که :

« اهل قم (2) خلعتِ حضرت را به هزار درهم از دعبل می خریدند و او قبول نکرد و چون بیرون رفت شیعیان قم آن خلعت (3) را دزدیدند برگشت و به التماس بسیار یک آستین آن خلعت را گرفت که در میان کفن خود گذارد و هزار درهم را به او دادند. (4)»

و دعبل آن قصیده را به جامهٔ احرامی خود نوشت و وصیّت کرد که او را در آن جامه کفن کنند.

و ابن بابویه رحمة الله علیه از علی پسر دعبل روایت کرده که :

« چون هنگام وفات پدرم شد رنگش متغیّر شد و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد و چون این حالت را مشاهده کردم شیطان مرا وسوسه کرد و نزدیک شد که از مذهبِ او برگردم پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه های سفید پوشیده بود و کلاه سفیدی بر سر داشت گفتم : ای پدر خدا با تو چه کرد؟ گفت : ای فرزند آن چه دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن زبان من ، از آن بود که در دنیا شراب می خوردم و پیوسته بر آن حالت بودم تا آن که به خدمت حضرت رسالت پناه

ص: 94

---

1- کشف الغمة 2 : 262

2- بالضم و تشدید المیم. معجم البلدان 7 : 88 ؛ مرصد الاطلاع 3 : 1122

3- ج، بعلاوة: «آفتاب طلعت»

4- العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة: 283

محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم ، و جامه های سفید در بر و کلاه نورانی بر سر داشت ، چون نظر مبارکش بر من افتاد فرمود ، تو دعبلی؟ گفتم : آری یا رسول الله ، فرمود: بخوان از

شعرهایی که در شأن اولاد من گفته ای ، من این دو بیت را خواندم :

لَا أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إِنْ ضَحَكَتْ \*\*\* يوماً و آل أحمد مظلومون قد قهرُوا

مُشَرَّدُونَ نُفُوا عن عُمر دارهم \*\*\* کاتهم قد جنُوا ما ليس یُعْتَفَرُ

یعنی : خندان نگرداند خدا دندان روزگار را اگر بخندد و شادی کند در روزی که آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ستم دیده و مقهور گردیده اند از دشمنان ، و ایشان را رانده اند و از میان خانه های خود بدر کرده اند ، گویا ایشان گناهی کرده اند که آمرزیده نمی شود.

چون این بیت را خواندم حضرت مرا تحسین فرمود و شفاعت نمود و جامه هایی که در بر داشت به من خلعت داد و این جامه های آن حضرت است که در بر من است.» (1)

و أيضاً روایت کرده است که:

« بر قبر دعبل این ابیات را که از جمله اشعار اوست نقش کرده بودند :

أَعَدَّ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ \*\*\* دِعْبِلُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

يَقُولُهَا مُخْلِصاً عَسَاءَ بِهَا \*\*\* يَرَحُّمُهُ فِي الْقِيَامَةِ اللَّهُ

اللَّهُ مَوْلَاهُ وَ الرَّسُولُ وَ مِنْ \*\*\* بَعْدِهِمَا فَالْوَصِيُّ مَوْلَاهُ

یعنی مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت که او را ملاقات نماید دعبل این را که نیست خدایی بجز او؛

می گوید - این کلمه را از روی اخلاص - : شاید که به این کلمه رحم کند او را در قیامت خدا.

ص: 95

خدا مولا و آقا و صاحب اختیار اوست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن ابی طالب [علیه السلام] است.» (1)

و بدان که قصیده مزبوره اختلاف بسیار دارد و در روایات بعضی بیش تر و بعضی کم تر روایت کرده اند و آن چه مضمون مجموع روایات است ایراد می نماید. اول قصیده این است (2) : (3)

ص: 96

1- عیون أخبار الرضا علیه السلام 2: 266 و 267 ، باب 67 ، ح 36

2- ج ، بجای این جمله : « وها أنا أشرع فی المقصود بعون الملك الودود»

3- آیا جایز است قبل از شعر بسم الله الرحمن الرحیم نوشت؟ قال ابن رشيق القيرواني : الاختلاف في جواز كتابتها : قال أبو جعفر النحاس : اختلف العلماء في كُتِبَ « بسم الله الرحمن الرحيم » أمام الشعر؛ فكَرِهَ ذلك سعيد بن المسيب و الزهري ، و أجازهُ النَّخَعِيُّ ، و كذا يروى عن ابن عباس ، قال : أُكْتُبَ « بسم الله الرحمن الرحيم » أمام الشعر و غيره ؛ قال أبو جعفر : و رأيت علي بن سليمان يميل إلى هذا ، و قال : ينبغي أن يكتب أمام الشعر « بسم الله الرحمن الرحيم » لأنه يجيء بعده « قال فلان » و ما أشبه ذلك . قلت أنا : إنما هذا في الشعر إذا دُونَ ، فأما قصيدة رفعها الشاعر إلى ممدوحه فلا يكتب قبلها اسم قائلها ، لكن بعدها ، و إذا كان الأمر هكذا فلا سبيل إلى كتاب البَسْمَلَةِ ؛ لأنَّ العذرَ حينئذٍ ساقط . العمدة 2 : 269







شرح : چون در میان طایفه شعرا متعارف است (3) که در اول قصاید شعری چند

ص: 99

1- قوله: «عجم اللفظ» أى لا يفهم معناه. و الأعجم الذى لا يفصح و لا يبين كلامه. و المراد أصوات الطيور و نغماتها. بحار الأنوار 49.

251

2- کاروان عشق می راند به پیش \*\*\* عاشقان در گفتگو با یار خویش همزمان با آن که دارد دل به بند \*\*\* مرغان آسمان غوغا کنند

3- قال ابن رشيق فى العمدة : و للشعراء مذاهب فى افتتاح القصائد بالنسيب ؛ لما فيه من عطف القلوب ، و استدعاء القبول بحسب ما فى الطباع من حبّ الغزل ، و الميل إلى اللهو و النساء ، و إنّ ذلك استدراج إلى ما بعده. و مقاصد الناس تختلف : فطريق أهل البادية ذكر الرحيل و الانتقال ، و توقع البين ، و الإشفاق منه ، و صفة الطلول و الحمول ، و التشويق بحنين الإبل و لمع البروق و مرّ النسيم ، و ذكر المياه التى يلتقون عليها و الرياض التى يحلّون بها من حزامى ، و أقحوان و بهار ، و حنوة ، و ظيآن و عرار ، و ما أشبهها من زهر البرية الذى تعرفه العرب. و تبتته الصحارى و الجبال و ما يلوح لهم من النيران فى الناحية التى بها أحبابهم ، و لا يعدون النساء إذا تغزلوا و نسبوا... و أهل الحاضرة يأتى أكثر تغزلهم فى ذكر الصدود ، و الهجران ، و الواشين ، و الرقباء ، و منعة الحرس و الأبواب ، و فى ذكر الشراب و الندامى ، و الورد و النسرين و النيلوفر ، و ما شاكل ذلك من النواوير البلدية ، و الرياحين البستانية ، و فى تشبيه التفاح و التحية به ، و دس الكتب ، و ما شاكل ذلك ممّاهم به منفردون... العمدة 1: 187 و 188. و قال كمال الدين الفسوى رحمه الله فى شرحه على التائيّة: «الحديقة الثالث: فى نبدمة ما يتعلّق بالقصيدة : فأقول أنّها من الطويل و افتتح فيها بالتعزّل ؛ جرياً على عادة الشعرا من الجاهلية و المخضرميين و الإسلاميين من العرب و العجم ، و ذلك أنّهم أرادوا تشويق السامع إلى الغرض المسوّق له الكلام من مدح أو رثاء و غير ذلك ليصغى إليه حين وروده غاية الإصغاء و يكون له حسن موقع و فضل تمكن من قلبه فلم يبادروا به بل قدّموا فتناً آخر من فنون الكلام ليتكّم ل شوقه إلى أن يردّ المقصود و أيضاً المبادرة بالمطلوب من غير توطئة و تقدمة ممّا يستكف عنه العقول بحكم الوجدان حتّى فى المحاورات و أنت إذا فتشت حال النفوس و جدتها ، كأنّها جبلت على إنكار ذلك و يزداد قبح ذلك إذا كان الخطاب مع الملوك و العظماء... و ربما تركوا ذلك لأغراض يطول الكلام بتفصيلها ؛ ثمّ إنّ التغزل مبناه فى الغالب على ذكر أمور لا تحقّق لها فى نفس الأمر و ليست من باب المجاز على وجه لا- يكون ألفاظها مستعملة فى حقائقها اصلاً ، بل هى تخييلات شعرية و أمور فريضة أتى بها لأغراض مستحسنة كالتشويق و التوطئة على ما ذكرنا سواء اتفقت فيها مجازات أم لا... و جدت العادة بفرضها و الإتيان بها لتلك الأغراض على وجه يعلم كلّ أحد أنّه مجرد فرض و تخييل و إنشاء لأحدٍ ووجه التغزّل الغرض مستحسن ؛ فلذلك كانوا يفتتحون به المدائح السنّى كقصيدة كعب و مدائح آله الأظهر من غير أن يمنعوا من ذلك لكنّ ذكر المحقق الشهيد محمد بن أحمد النيسابورى فى كتاب روضة الواعظين: « إنّ الناظم أنشد القصيدة بمحضر الرضا عليه السلام من قوله: (مدارس آيات) فقليل له: لِمَ بدأت بمدارس آيات؟ قال: استحييت من الإمام على بن موسى الرضا عليه السلام أن أنشده التشبيب فأنشدته المناقب و رأس هذه القصيدة (تجاو بن الإرنان البيت)». انتهى كلامه رُفِعَ مقامه. شرح تائيّه: 13 و 14. (ملخصاً)

مناسب مطلب در عشق و شوق یا در سوز و گداز یا در شکایت روزگار یا در وصف معشوق بعنوان «تعزل» می گویند، و بعد از آن گریز، بر سر مطلب می روند؛ این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است.

«رنین» (1) صدای حزین است (2)، و «زفرة» آه درد آمیز است، و «نوانح» جمع

ص: 100

- 
- 1- قال الثعالبی: فصل فی تریب الأصوات: إذا أخرج المکروب أو المریض صوتاً رقیقاً، فهو الرنین. فإذا أخفاه فهو الهنین، فإذا أظهره فخرج خافياً فهو الحنین، فإن زاد فيه فهو الأنین. فإن زاد فی رفعه فهو الخنین. فإذا أرفر به وقبح الأنین فهو الزفیر. فإذا مدّ النفس ثم رمى به فهو الشهيق فإذا تردد نفسه فی الصدر عند خروج الروح فهو الحشرجة. فقه اللغة: 241، باب 20، فصل 9
- 2- قنوی در شرح خود گفته: «و الإرنان جمع الرنة بالراء المهملة وهی الصوت»

ناتحه است ، یعنی زنان نوحه کننده. و کلام أعجم کلامی را می گویند که از آن معنی ای مفهوم نشود.

یعنی : جواب یک دیگر را گفتند و صدا بلند کردند با ناله های سوزناک و آه های دردناک ، نوحه کننده ای چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمی شود. مراد خوانندگی مرغان است که عشاق را و ارباب اندوه را به وجد می آورد.

2

يُخَبِّرُنَ بِالْأَنْفَاسِ عَن سِرِّ أَنْفُسٍ \*\*\* أُسَارَى هَوَى مَاضٍ وَ آخَرَ آتٍ (1) (2)

شرح : یعنی خبر می دادند به نفس های خود از راز نهانی جانمایی (3) چند که اسیر عشق و هوی گردیده اند ؛ بعضی عشاق گذشته اند و بعضی آینده.

3

فَأُصْعِدْنَ أَوْ أَسْفِنْنَ (4) حَتَّى تَقْوَصَتْ \*\*\* صُفُوفُ الدُّجَى (5) بِالْفَجْرِ مُنْهَمَاتٍ (6) (7)

ص: 101

1- قوله: « أُسَارَى هَوَى مَاضٍ » أي يخبرن عن العشاق الماضين والآتين. بحار الأنوار 49 : 251

2- گاه می خوانند از هجران یار \*\*\* گاه از آنان که بر بستند بار

3- ج: « جانی »

4- ع ، ق ، ک ، ب: « فأصعدن أو أسفنن »

5- أي الظلمة

6- قوله « فَأُصْعِدْنَ » أي العشاق. و « الإِسْعَادُ » الإعانة و « الإِسْعَافُ » الإيصال إلى البغية. و الأصوب « فَأُصْعِدْنَ » أو « أَسْفِنْنَ » من أَسْفَ الطائر إذا دنا من الارض في طيرانه ، فالضمير للنوائح - أي كن يَطْرُن تارَةً ، صعوداً ، و تارَةً ، هبوطاً - . و تَقَوَّصَتْ الصُفُوفُ ، انتَقَصَتْ و تَفَرَّقَتْ. بحار الأنوار 49 : 251

7- تا که خور ، شمشیر زرّین برکشید \*\*\* مرغانِ نوحه خوان را سر برید

شرح: یعنی آن مرغان نوحه کننده گاه به جانب بالا و گاه به جانب پستی پرواز کردند، تا آن که شکسته و پراکنده شدند لشکرهای تاریکی شب از هجوم عساکر روشنایی صبح، گریزندگان.

4

عَلَى الْعَرَصَاتِ الْخَالِيَاتِ مِنَ الْمَهَا \*\*\* سَلَامٌ شَعٍ صَبَّ عَلَى الْعَرَصَاتِ (1) (2)

شرح: «مها» (3) جمع مهاة است، و مهاة: گاو کوهی است، و گاهی به اعتبار خوش آیندگی و وحشی بودن تشبیه می کنند معشوق را به آن، و شاید این جا این معنی مراد باشد. و «شج» به معنی حزین است. و «صَبَّ» به معنی بسیار مشتاق است.

یعنی: باد بر آن عرصه های خالی از معشوق من که در زمان سابق در آن جا بوده اند، سلام اندوهناکی که مشتاق است و محزون است بر خالی بودن آن عرصه ها از معشوق من.

5

فَعَهْدِي بِهَا خُضِرَ الْمَعَاهِدِ مَأْلَفًا \*\*\* مِنَ الْعَطِرَاتِ الْبَيْضِ وَالْخَفِرَاتِ (4) (5)

ص: 102

1- «المها» - بالفتح - جمع «مهاة» و هي البقرة الوحشية. و رجل شَجٌّ، أي حزين. و رجلٌ صَبٌّ، عاشقٌ مشتاق. و قوله «على العرصات» ثانياً، تأكيداً للأولى أو متعلقٌ ب «شج» و «صَبٌّ». بحار الأنوار 49: 251

2- صد سلام از من بدان کاشانه ها \*\*\* که کنون گشتند چون ویرانه ها خانه ای کاکنون چنین آلوده است \*\*\* روزی از معشوقه من بوده است

3- قال في حياة الحيوان: المها - بالفتح جمع مهاة و هي البقرة الوحشية و الجمع مهوات. حياة الحيوان 2: 330

4- قوله: «خُضِرَ الْمَعَاهِدِ» أي كنتُ اعهدُها خضرةً أماكنها المعهودة. و الظاهر أنه من قبيل «ضربى زيداً قائماً» أو «عهدي» مبتدأ و «بها» خبره باعتبار المتعلق و «خُضِرَ» حال عن المجرور «بها». و «مألفاً» أيضاً حال منه أو من «المعاهد» و «من» للتعليل متعلق ب «مألفاً». و «الحقر» - بالتحريك - شدة الحياء تقول منه: رجل خفير - بالكسر - و جارية خفيرة و متخففة. «ليالي» متعلقة ب «عهدي».

«يعدين» أي الليالي و العطرات، أي يعدين فيها. بحار 49: 251

5- دلربایی پاک دامن، پاک باز \*\*\* با حیا و با وفا و سرفراز خوب یادم آید ایام وصال \*\*\* جان من می یافت از عشقش کمال

شرح: یعنی دیده ام و به خاطر دارم وقتی را که آن عرصه های معشوق من مکان ها و بقعه های آن سبز و خرّم و محلّ الفت بود، به سبب دلربایان، خوش بویان، سفید رویان با نهایت شرم و حیا که در آن زمین ها بودند.

6

ليالي يُعدينَ الوصالَ على القلبي \*\*\* و يُعدي تَدانيناَ على العَرَباتِ (1) (2)

شرح: یعنی آن چه به خاطر دارم در شبی چند بود که: آن شب ها با آن معشوقان یاری می کردند

وصال محبوب (3) را بر دشمنی و هجران، و یاری می کردند نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران.

7

و إذ هُنَّ يَلْحَظُنَّ العُيُونَ سَواِفِراً (4) \*\*\* و يَسْتَرْنَ بالأَيْدِي عَلى الوَجَناتِ (5) (6)

ص: 103

1- و « أعداه عليه » أعانه عليه. و « القلبي » - بالكسر - البغض - أي ينصرن الوصال على الهجران. و « يعدي ترائينا » أي يعدينا تدانينا و قربنا أو تعدي الليالي قربنا على العَرَبات - أي المفارقات البعيدة - من قولهم: عزب عتّي فلان، أي بَعَدَ. وفي بعض النسخ: باعجام الأول وإهمال الثاني من الغربية وهو أظهر. بحار الأنوار 49: 252

2- ای خوشا آن دم که دور از هر گناه \*\*\* بارها دزدانه می کردم نگاه

3- ج: « محبوبه »

4- جناب سیوطی می گوید: يجوز للشاعر صرف ما لا ينصرف للضرورة؛ لأنه يردّه إلى أصله، و هو الصَّرف، أو يستفيد بذلك زيادة حرفٍ في الوزن... و قال ابن يعيش: جميع ما لا ينصرف يجوز صرفه في الشعر لإتمام القافية وإقامة وزنها - بزيادة التنوين - و هو من أحسن الضرورات لأنه رَدَّ إلى أصله... الأشباه و النظائر في النحو 2: 33 و 34. نکته: جناب سیوطی کتاب دیگری به نام الأشباه والنظائر في الفروع دارد که در علم فقه است. این کتاب در سال 1415 ه در لبنان به زیور طبع آراسته گردید.

5- « إذ هُنَّ » عطف على « ليالي ». « يَلْحَظُنَّ » أي ينظرن - أي العطرَات العيون، أي بالعيون - و المراد عيون الناظرين. « سَواِفِراً » حال و الصرف للضرورة. « و الوَجَنَة » ما ارتفع من الحَدَّين. بحار الأنوار 49: 252

6- دست را می کرد بر چهره حجاب \*\*\* تا مگر پنهان نماید آفتاب

شرح: یعنی و در هنگامی که معشوقان از زیر چشم نظر می کردند به سوی دیده های نظارگیان و تماشا کنندگان، با روهای گشوده بی حجاب، و از روی حیا گونه های خود را می پوشانیدند به دست های خود.

8

وَإِذْ كُلُّ يَوْمٍ لِي بِلَحْظِي نَشْوَةٌ \*\*\* يَبِيتُ لَهَا قَلْبِي عَلَى نَشْوَاتٍ (1) (2) (3)

یعنی: و در روزگاری که در هر روز آن به مشاهده جمال دلبران برای من نشاط به هم می رسید، که دلم شب های بسیار بر آن نشاط به سر می آورد.

و چون از تعزل و رسوم شاعرانه فارغ شد شروع در اظهار مطلب نموده بر سر

ص: 104

---

1- «كُلُّ يَوْمٍ» منصوب و متعلق بعامل الظرف بعده. و «النشوة» - بالفتح - السُّكْر. بحار الأنوار 49 : 252

2- ع: «نَشْوَاتٍ»

3- روز و شب بودم نشاطی بر کمال \*\*\* زان نکو گفتار فرخنده جمال وین زمان این گفتگو افسانه ای است \*\*\* خانه معشوق هم ویرانه ای است



فَكَمْ حَسْرَاتٍ هَاجَهَا بِمُحَسَّرٍ \*\*\* وَوُفِيَّ يَوْمَ الْجَمْعِ مِنْ عَرَافَاتٍ! (1) (2)

شرح: یعنی پس چه حسرت‌ها و اندوه‌ها که از برای من به هیجان آمد در وادی « مُحَسَّر » (3) که منتهای « مینی » (4) است از جانب « مشعر الحرام » (5) به سبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در « عرفات » (6) کردند، و امام زمان در میان ایشان نبود یا بود و مغلوب دشمنان بود.

أَلَمْ تَرَ لِلْأَيَّامِ مَا جَرَّ جَوْرُهَا \*\*\* عَلَى النَّاسِ مِنْ نَقْضِ وَطُولِ شَتَاتٍ؟ (7) (8)

شرح: یعنی آیا نمی‌بینی روزگار را که جنایت‌ها کرد جور و ستم آن بر مردم از بر هم

---

1- « بِمُحَسَّرٍ » أي بوادي، مُحَسَّر - بكسر السين المشددة - وهو حدّ ميني إلى جهة عرفة. وفي القاموس: « يَوْمَ جَمْعٍ »، يوم عرفة. بحار

2- آن زمان که در منا بودم مقیم \*\*\* سینه ام می سوخت از دردی عظیم چون که در عرفات و بین حاجیان \*\*\* بود امام عصر از دیده نهان

3- معجم البلدان 7 : 212 ؛ مرصد الاطلاع 3 : 1234

4- معجم البلدان 8 : 321 ؛ مرصد الاطلاع 3 : 1312

5- معجم البلدان 8 : 270 ؛ مرصد الاطلاع 3 : 1275

6- معجم البلدان 6 : 313 ؛ مرصد الاطلاع 2 : 930

7- قوله « ما جَرَّ » من الجريرة وهي الجناية أو الجرّ من نقض. « من » للبيان ويحتمل للتعليل. والمراد نقض العهود في الإمامة. و«

8- خود نمی‌بینی مگر دست قضا \*\*\* چند بر عالم زند چوب جفا؟ بگسلاند عهدهای راستین \*\*\* دست جور آرد برون از آستین رشته

وَمِنْ دُولِ الْمُسْتَهْزِئِينَ وَ مَنْ غَدَا \*\*\* بِهِمْ طَالِباً لِلتُّورِ فِي الظُّلُمَاتِ ؟ (1) (2)

شرح : یعنی و از دولت های خلفای جور که به شرع و دین و ائمه مسلمین سُخریه و استهزا می نمایند ، یا به خواهش نفس خود عمل می نمایند ، و از گمراهی آن جماعت که طلب می نمایند به سبب متابعت آن خلیفه های ناحق نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت.

فَكَيْفَ وَ مَنْ أَنَّى يُطَالِبُ زُفْلَةً (3) \*\*\* إلى الله (4) بَعْدَ الصُّومِ وَ الصَّلَاةِ، (5)

1- و « مِنْ دُولِ الْمُسْتَهْزِئِينَ » أي بالشرع و الدين و بأئمة المسلمين. و في بعض النسخ « المستهترين » من استهتر أي اتبع هواه فلا يبالي بما يفعل. قوله « وَ مَنْ غَدَا بِهِمْ » عطف على « المستهترين » أو « الدُول » أي مَنْ صار بهم في الظلمات طالباً للتور؛ أي يطلبون الهداية منهم و هذا محال و يحتمل على الثاني أن يكون المراد بهم ، الأئمة و أتباعهم. بحار 49 : 252

2- دید امامت زین دورویی ها گزند \*\*\* هر زمان کردند دین را ریشخند خلق هم دنبال ایشان خاستند \*\*\* نور را از تیرگی ها خواستند

3- قال السيد السند المدني قدس سره: و الزُّفْلَةُ - بالضم - القرب و التَّقَدُّمُ كالزُّفْلِي و المراد بهم [ في قوله عليه السلام فصلَّ عليهم و على الروحانيين من ملائكتك و أهل الزُّفْلَةِ عندك ] الملائكة المقربون و ليس المراد بالقرب ، القرب المكاني لتنزُّهه تعالى عن المكان ، بل قرب المنزلة و الرتبة منه و هم الذين علمهم به سبحانه أكثر و خوفهم و خشيتهم له أشدَّ و من كان كذلك كان أدنى منزلةً عنده و أقرب مرتبةً لديه و يقال لهم : الكروبيون من كرب إذا قرب. رياض السالكين 2: 43 و 44

4- و في أحاديث أهل البيت عليهم السلام : أن معنى « الله » هو الذي يتأله إليه عند الحوائج و الشدائد كل مخلوق ، عند انقطاع الرجاء من كل مَنْ دونه و تقطع الأسباب من جميع ما سواه. رياض السالكين 2: 314

5- آن چه باشد موجب قرب خدا؟ \*\*\* دل سپردن هست بر آل عبا حبّ اهل بیت در دور حیات \*\*\* واجب آمد بعد از صوم و صلوات

سوی حُبِّ اَبْنَاءِ التَّبِيِّ وَرَهْطِهِ \*\*\* وَبُغْضِ بَنِي الزَّرْقَاءِ وَالعَبَلَاتِ؟ (1)

شرح: یعنی پس چگونه و کجا به هم می رسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد به سوی حق تعالی بعد از روزه و نمازها به غیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او؟ و دشمنی فرزندان زن آزرق کبود چشم و فرزندان اُمّیه که ایشان را «عَبَلَات» (2) می گفتند؟

و اول اشاره است به اولاد مروان ملعون (3) که سال ها در میان بنی اُمّیه پادشاهی

ص: 107

1- قوله: «بني الزرقا»، قال الطّيبی: الزرقاة أبغض الألوان إلى العرب؛ لأنه، لونه أعدائهم الروم والمراد بهم، بنو مروان؛ فإن أمه كانت زرقاء، زانية كما روى ابن الجوزي: «أن الحسين عليه السلام قال لمروان: يا ابن الزرقاء الداعية إلى نفسها بسوق عكاظ». وقال الجوهري: «عَبَلَة» اسم أمية الصغرى وهم من قريش، يقال: لهم العَبَلَات - بالتحريك - و «سَمِيَّة»، أم زياد. و «ما أدت» أي حصل منها و من أيها و من الأولاد و الأفعال و «أولو» خير مبتداء محذوف - أي هم - و «الفجرات» عطف على «الكفر». بحار 49: 252 و 253. تذكر: نسبت واژه «طَيِّب»، طَيِّبِي می شود چنان که ابن مالک گوید: و ثالثٌ مِنْ نَحْوِ «طَيِّبٍ» حُذِفَ \*\*\* و شَدَّ طَانِيٌّ مَقُولًا بِالْأَلْفِ

2- قال ابن دُرَيْد: و العَبَلَات: بطن من بنى أمية الصغرى من قريش وإنما نُسبوا إلى أمهم عَبَلَة، إحدى النساء بنى تميم. وقال الجوهري: عَبَلَة اسم أمية الصغرى وهم من قريش، يقال لهم: العَبَلَات - بالتحريك - و النّسبة إليهم، عَبَلِيّ تردّه إلى الواحد، لأن أمهم، اسمها «عَبَلَة». جمهرة اللغة 1: 393؛ صحاح 5: 1757

3- مرحوم آیت الله محمد حسین اصفهانی فرموده: یا وِیل مروان و وِیل عایشة \*\*\*\* لقد تحمّلا خطایا فاحشة أنوار القدسیة: 32

کردند به جور و ستم ، زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود ، چنان چه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که : روزی میان حضرت امام حسین علیه السلام و مروان ملعون نزاعی شد ، حضرت به او گفت : ای پسر زن آزرق می شوم زناکار که در بازار عکاظ (1) - که از بازارهای مشهور عرب بود - می نشست ، و مردم را دعوت می کرد بسوی خود که با او زنا کنند. (2)

و دویم اشاره است به : جمیع سلسله میثومه بنی امیه (3) که حق تعالی در قرآن

ص: 108

1- یاقوت گوید: قال الليث سمى عكاظ، عكاظاً لأن العرب كانت تجتمع فيه فيغكظ بعضهم بعضاً بالفخار... [فتأمل] معجم البلدان 6: 342

2- التذكرة: 119

3- خبائث این شجره ملعونه افرادی هم چون امام المشککین فخر رازی را هم به زبان آورده که در تفسیرش گوید: « إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَبَالِغُ فِي الْجَهْرِ بِالتَّسْمِيَةِ ؛ فَلَمَّا وَصَلَتِ الدَّوْلَةُ إِلَى بَنِي أُمِيهِ بِالْغَوَا فِي الْمَنْعِ مِنَ الْجَهْرِ ؛ سَعِيَ فِي إِبْطَالِ آثَارِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... [و] إِنَّ الدَّلَائِلَ الْعَقْلِيَّةَ مُوَافِقَةً لَنَا وَعَمَلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَنَا وَمَنْ اتَّخَذَ عَلِيًّا وَإِمَاماً لَدِينِهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي دِينِهِ وَنَفْسِهِ ». انتهى ما أردنا من كلامه بألفاظه. جعلنا الله من المتمسكين بهذه العروة الوثقى ورزقنا خير الآخرة والأولى. وقال السيد السند المدني قدس الله نفسه الزكية في الحقائق الندية: رأيت في بعض الكتب الطيبة أنها إنما أضيفت [لفظة بقلّة] إلى الحمقاء؛ لأن سيدتنا فاطمة الزهراء عليها السلام كان تستطيبها فسمتها بنى أمية لعنهم الله « بقلّة الحمقاء » ، ثم وقفت على ذلك في بعض كتب الحديث من جملة: الكافي ، الدعوات للقطب الراوندي ، المحاسن. مفاتيح الغيب 1: 160 و 161؛ الحقائق الندية 2: 517

مجید ایشان را شجره ملعونه نامیده است (1) و در مدّت هزار ماه غضب خلافت ائمه حق کردند ، و اول ایشان عثمان ملعون بود ، و آخر ایشان مروان حمار. و بنی مروان نیز از جمله ایشان بودند ، لعنة الله عليهم.

14

وَ هِنْدٍ وَ مَا أَدَّتْ سَمِيَّةٌ وَ ابْنُهَا \*\*\* أَوْلُو الْكُفْرِ فِي الْإِسْلَامِ وَ الْفَجْرَاتِ؟ (2)

شرح : یعنی بغض و عداوت هند (3) جگر خوار که مادر معاویه (4) [ مسکنها هاویه ]

ص: 109

1- اشاره است به آیه 60 سورة اسراء :... وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا  
2- کار آن کس که بدیشان دل نهاد \*\*\* کی بود چون کار خصم بد نهاد دشمنی چون آل مروان کثیف \*\*\* هم معاویه ستم کار سخیف هم معاویه و هم ابن زیاد \*\*\* جورها راندند بر اهل بلاد چون ستم پیشه بُدند و نا نجیب \*\*\* هر دورا بود از پلیدی ها نصیب  
3- هي المعروفة بأكلة الأكباد ، الأنسة بمذاكير الرجال ، الجوادة التي تتمثل في الآيات التالية بأجلى مظاهرها : لم تخبّ من نوال طالبا \*\*\* لن تكفّ عن وصال راغبا دارها مفتوحة للداخلين \*\*\* رجلها مرفوعة للفاعلين فهي مفعولٌ بها في كلّ حال \*\*\* فعلها تمييز أفعال الرجال كان ظرفاً مستقراً وكرها \*\*\* جاء زيدٌ قامَ عمرو و ذكرها و هي بنت عتبة ، شقّت جنب حمزة سيد الشهداء و أخرجت كبده لتأكلها فصيّرها الله تعالى في قمها مجراً، ثم لفظتها و اشتهرت بأكلة الأكباد. راجع به اورجوع شود به الدر المنثور في طبقات ربات الخدور: 537 - 539 -

4- هو ولد عدوّ الله صخر بن حرب الحرامي الأموي أبي سفيان لعنهم الله تعالى. تنبيه للنبية: الله دَرّ صاحب بن عبّاد حيث قال: قالت : تحبّ معاوية \*\*\* قلتُ : أسكتي يا زانية قالت : أسأت جوابنا \*\*\* فاعدتْ قولي ثانية يا زانية يا بنت ألفي زانية \*\*\* و أحبّ من شتم الوصي علائقة فعلى يزيد لعنة و على أبيه ثمانية الإرشاد في أحوال صاحب الكافي اسماعيل بن عبّاد: 47

بود، و آن چه حاصل و صادر شد از سُمِّيّه و پسر او که زیاد باشد، و ایشان صاحبان کفر و فجورها بودند در اسلام.

بدان که سُمِّيّه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود، و بدین سبب پدر زیاد (1) ولد الزّنا معلوم نبود، و او را زیاد ابن اَبیه می گفتند - یعنی زیاد پسر پدرش - و چون زیاد و معاویه در ولد الزّنا بودن و عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با یک دیگر شریک بودند، معاویه زیاد را به خود ملحق کرد، و گفت برادر اوست، زیرا که ابوسفیان شبی با مادر او زنا کرد، و زن شراب فروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد. و تا چنین نسب های کثیف نباشد آن اعمال قبیحه از کسی صادر نمی گردد. و عبید الله (2) پسر زیاد

ص: 110

1- عالم مسیحی جناب بستانی گوید: هو زیاد بن اَبیه، و زیاد ابن سُمِّيّه، و زیاد ابن اَبی سفیان، و زیاد بن عُبَید؛ لآنه لم یکن له أب شرعی يُعرف به. ولد بالطائف في السنة الثامنة للهجرة وقيل في السنة الاولى. وقال الديميري في حياة الحيوان: زيادٌ لست أدري من أباه \*\*\* و لكنّ الحمار أبو زياد [ لأنّ أبا زياد كنية الحمار ]. أدباء العرب في الجاهلية و صدر الإسلام: 471؛ حياة الحيوان الكبرى 2: 10. فإن شئت التفصيل فيه فراجع إلى تقوية الإيمان بردّ تركيه ابن اَبی سفیان ( لمحمد بن عقيل ) ( م 1350 )؛ فوات الوفيات 2: 31، رقم 158؛ معجم الذين نُسبوا إلى أمهاتهم: 162

2- قاضی عبد النبی عثمانی درباره او گوید: « كان عبید الله بن زیاد أمير الجيش و هو جهز علی الحسين بن علی کرم الله وجهه و علی من كان معه من أهل بيته و رفقاءه السعداء حتى قتله رئيس الأشقياء شمر بن ذي الجوشن لعنة الله عليه و سيّ عبد الله الملعون بن زیاد حرمة الكريم و أهان بما يقشعر من ذكره جلود الأبدان و يبكي الملك و الإنس و الجن... » عقیده آلوسی درباره یزید و اتباع او: « و أنا أقول: الذي يغلب علی ظني أنّ الخبيث لم يكن مصداقاً برسالة النبي صلى الله عليه [ و آله ] و سلّم و أنّ مجموع ما فعل مع أهل حرم الله تعالى و أهل حرم نبيه عليه الصلاة و السلام و عترته الطيبين الطاهرين في الحياة و بعد الممات و ما صدر منه من المخازي ليس بأضعف دلالة علی عدم تصديقه من إلقاء ورقة من المصحف الشريف في قدر، و لا أظنّ أنّ أمره خافياً علی أجلة المسلمين إذا ذاك و لكن كانوا مغلوبين مقهورين لم يسعهم إلاّ الصبر ليقضى الله أمراً كل مفعولاً ولو سلّم أنّ الخبيث كان مسلماً فهو مسلم جمع من الكبائر ما لا يحيط به نطاق البيان. و أنا أذهب إلى جواز لعن مثله علی التعيين ولو لم يتصور أن يكون له مثله من الفاسقين و الظاهر أنّه لم يتب، و احتمال توبته أضعف من إيمانه و يلحق به ابن زياد و ابن سعد و جماعة فلجنة الله عزّ و جلّ عليهم أجمعين، و علی أنصارهم و علی أعوانهم و شيعتهم و من مال إليهم إلى يوم الدين ما دمعت عينٌ علی أبي عبد الله الحسين، و يعجبني قول شاعر العصر ذوالفضل الجلي عبد الباقي أفندي العُمري الموصل و قد سئل عن لعن يزيد اللعين: يزيد علی لعني عريض جنبه \*\*\* فأغدوا به طول المدى ألعن اللعنا و من كان يخشى القال و القيل من التصريح بلعن ذلك الضليل فليقل: لعنَ الله عزّ و جلّ من رضي بقتل الحسين و من آذى عتره النبي صلى الله عليه [ و آله و ] سلّم بغير حقّ و من غصب حقهم فإنّه يكون لاعتنائه لدخوله تحت العموم دخولاً أولياً في نفس الأمر و لا يخالف أحد في جواز اللعن بهذه الألفاظ ونحوها سوى ابن العربي المار ذكره و موافقيه؛ فإنّهم علی ظاهر ما نقل عنهم لا يجوزون لعن من رضي بقتل الحسين رضي الله تعالى عنه، و ذلك لعُمري هو الضلال البعيد الذي يكاد يزيد علی ضلال يزيد. انتهى كلامه؛ و لولا مخافة التطويل لذكرنا و جوهاً كثيرة في هذا الباب كما أنا كتبت رسالة في هذا الموضوع بالعربية؛ تفسير روح المعاني 13: 227 تا 229 ( تحقيق عبد البارى عطه )؛ تفسير روح المعاني 26: 71 تا 74



نیز ولد الزنا بود ، و بدین سبب جرأت بر قتل سید الشهداء [علیه الصلاة و الثناء] و جگر گوشه رسول خدا و سایر نفوس مقدسه و سفک دماء محترمه و اعمال شنیعه دیگر نمود لعنة الله عليهم أجمعين.

15

هُم نَقَضُوا عَهْدَ الْكِتَابِ وَ فَرَضَهُ \*\*\* وَ مُحْكَمَهُ بِالْثُورِ وَالشُّبُهَاتِ (1) (2)

شرح : یعنی ایشان نقض کردند و شکستند عهد واجبی را که در آیات محکمت واضحه الدلالات قرآن مجید برایشان لازم شده بود که : آن خلافت و امامت حق ائمه علیهم السلام است به بهتانها که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بستند و احادیث دروغ که بر آن حضرت افترا کردند ، و شبهه های باطل واهی که برای مردم ظاهر ساختند.

16

وَ لَمْ تَكُ إِلَّا مِحْنَةً كَشَفْتَهُمْ \*\*\* بِدَعْوَى ضَلَالٍ مِنْ هُنَّ وَهَنَاتٍ (3) (4)

شرح : یعنی نبود غصب کردن آن ملاعین خلافت امیر المؤمنین علیه السلام (5) را با آن

ص: 112

1- و « فَرَضَهُ » عطف علی أحد قوله. بحار 49 : 253

2- عهد قرآن را که بد نصی درست \*\*\* سخت بشکستند در گام نخست

3- « لم تَكُ إِلَّا مِحْنَةً » أي لم يكن إلا امتحان أصابهم بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم ، فظهر كفرهم و نفاقهم بدعوى ضلال. قوله : « مِنْ هُنَّ وَهَنَاتٍ » كناية عن الشيء القبيح ؛ أي من شيء و أشياء من القبائح و بسبب الكفر و الأغراض الباطلة و الأحقاد القديمة و العقائد الفاسدة. بحار 49 : 253

4- این که فرصت شد که سلطانی کنند \*\*\* خلق را دعوت به نادانی کنند امتحانی هست از پروردگار \*\*\* تا نماید عیشان را آشکار

5- سید نعمت الله جزایری رحمه الله در شرح صحیفه سجادیّه می فرماید: « امیر المؤمنین » مشتق من الميرة ، و هو الكيل ؛ لأنه يكيل العلم للمؤمنين و منه قوله تعالى : « و نمیر أهلنا » و قد خصّه الله تعالى به ، حتّى أنّ السيد الزاهد ابن طاووس صنّف كتاباً كبير الحجم سمّاه كشف اليقين في تسمية مولانا امير المؤمنين عليه السلام. و نقل فيه احاديث كثيرة تدلّ صريحاً على انحصار التسمية به عليه السلام ؛ و لذا لم يسمّ أحد من أولاده المعصومين به و إن شاركوه في معناه [فضلاً عن غيرهم] انتهى كلامه رُفِعَ مقامه. و ينكشف من جنایات أعداء الله و أعداء الرسول و آله من جملتها : معاوية ابن أبي سفيان ، أنّ تلقيب معاوية و أمثاله بأمير المؤمنين زور و بهتان و عتوّ و عدوان و أنّ اللقب الحقيقي لهؤلاء هو أمير الماكرين أو الغادرين أو الخائنين أو المجرمين أو المتمردين و أمثالها. و بالتأمل في قصّه حُجر بن عدي الكندي و أصحابه شهداء مرج عذراء و ما فعله ابن سميّة بالمخلصين من شيعة أمير المؤمنين علي عليه السلام بالكوفة و ما صنعه ابنه بريحانة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أهل بيته عليهم السلام ، و ما فعله مسرف ابن عقبة بالمهاجرين و الأنصار و أبنائهم في حرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتبين قطعياً أنّ ضلال أهل الشام كانوا يقضون على هؤلاء لولا مخالفة معاوية من مغبة الأمر ، و ردعه شياطينه عن قتل هؤلاء العظماء و إن شئت التفصيل فراجع إلى السفر الجليل النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية و الرد على المتعصّب العنيد المانع من ذمّ يزيد للحامض أبي الفرج عبد الرحمن بن علي الشهير بابن الجوزي (م 597 هـ) و يزيد ابن معاوية لأبي جعفر أحمد



المكيّ وكشف الهاوية للشيخ ذبيح الله المحلّاتي. ولله درّ الشاعر: لو أنّ عبداً أتى بالصالحاتِ غداً \*\*\* وودّ كلّ نبيّ مرسلٍ وولي وصام  
ما صام صوماً بلا مللٍ \*\*\* وقام ما قام قواماً بلا كسلٍ و حجّ ما حجّ من فرضٍ ومن سننٍ \*\*\* و طاف بالبيت حافٍ غير متعلٍ و طار في الجوّ  
لا يؤى إلى أحدٍ \*\*\* و غاص في البحر مأموناً من البللِ و عاش ما عاش آلفاً مؤلفاً \*\*\* عار من الذنب معصوماً من الزللِ يكسو اليتامى من  
الديباجِ كلّهم \*\*\* و يطعم الجائعين الثبر بالعسلِ ما كان في الحشر يوم البعث منتفعاً \*\*\* إلا بحبّ أمير المؤمنين علي السلام عليك يا إمام  
المتقين و يا سيد الموحدين و يا قسيم الجنّة و النار يا أمير المؤمنين علي. نور الأنوار: 7؛ و.ر.ك شفاء الصدور: 121 - 136



وضوح و ظهور ، مگر امتحانی از خدا که کفران منافقان را ظاهر گردانید ، و ایشان را رسوا کرد به دعوی گمراهی که کردند به سبب غرض های باطل و نفاق های پنهان و کینه های دیرینه.

17

تُرَاتٌ بِلَا قُرْبَىٰ وَ مُلْكٌ بِلَا هُدَىٰ \*\*\* وَ حُكْمٌ بِلَا سُورَىٰ بِغَيْرِ هُدَاةٍ (1) (2)

شرح : یعنی آن گمراهی میراثی بود که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بردند بدون قرابت و خویشی ، و پادشاهی و خلافتی بود که متصرف شدند بی هدایت و دانایی ، و حکمی

بود در میان مسلمانان که جاری ساختند بدون مشورت پادشاهان و راهنمایان دین.

18

رَزَايَا أَرْتْنَا خُضْرَةَ الْأَفْقِ حُمْرَةً \*\*\* وَرَدَّتْ أُجَاجًا (3) طَعَمَ كُلُّ فُرَاتٍ (4) (5) (6)

ص: 114

1- « تُرَاتٌ » - بالرفع - خبر مبتداء محذوفٍ أو - بالجر - بدلاً من « ضلال » و كذا « مُلْكٌ » و « حُكْمٌ » يحتملهما و « التُّرَاتِ » الإِثْرُ و التَّاء بدلٌ من الواو و « المُلْكُ » السلطنة و الخلافة ؛ أي ورثوا النبي صلى الله عليه و آله و سلم بلا قرابة و ملكوا الخلافة بلا هداية و علم و حكموا في النفوس و الأموال و الفرج بغير مشورة من الهداة ؛ بحار 49 : 253

2- بی قرابت ارث او را برده اند \*\*\* حق او را آشکارا خورده اند مشورت ناکرده با اهل یقین \*\*\* حاکمیت را گرفتند این چنین

3- قال الثعالبي : لا يقال للماء الملح : أُجَاجٌ إِلَّا إِذَا كَانَ مَعَ مَلُوحَتِهِ مُرًّا. فقه اللغة: 61. وقال في موضع آخر : فَإِذَا اجْتَمَعَتْ فِيهِ الْمَلُوحَةُ وَ الْمَرَاةُ ، فَهُوَ أُجَاجٌ ... . فَإِذَا كَانَ عَذْبًا ، فَهُوَ فُرَاتٌ. فقه اللغة : 307 ، باب 25 ، فصل 12. وقال السيد المدني رحمه الله : و الأجاج - بالضم - الشديد الملوحة لا يمكن شربه. وقيل : هو المرّ الشديد المرارة الغليظ الذي لا يطاق شربه. رياض السالكين 3 : 252

4- آب بسیار خوش گوارا را گویند. ترجمان اللغة 1 : 268

5- « رزایا » أي تلك الأمور مصائب صارت بسببها خضرة أفق السماء حمرة و « ردت » أي صيرت تلك الرزایا طعم كل فُرَاتٍ - أي عذب - أجاجاً ؛ أي مالحاً. بحار 49 : 253

6- این مصیبت آن چنان آمد عظیم \*\*\* که ز خاطر شسته شد عظم رمیم

شرح: یعنی این‌ها مصیبتی چند است که، نمود به ما سبزی افُق آسمان را سرخی، و گردانید در کام ما مزه هر آب شیرین را شور و تلخ، و اشاره است به آن چه مشهور است میان عرب و عجم که کسی که غم و آلم بر او عارض (1) شد دنیا در نظر او تیره و متغیر می‌نماید، و در کام او لذت‌ها ناگوار می‌شود. و ممکن است که اشاره بوده باشد به احادیثی که وارد شده است که: زیادتی سرخی افق مشرق و مغرب بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به هم رسید. و چون غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام کردند آب آسمان برطرف شد و ابرها آب شور از دریاها بر می‌دارند. و در زمان حضرت صاحب الأمر علیه السلام که حق به صاحبش بر می‌گردد آب شیرین از آسمان می‌بارد و برکت‌های زمین مضاعف می‌گردد.

19

و مَا سَهَّلْتَ تِلْكَ الْمَذَاهِبَ فِيهِمْ \*\*\* عَلَى النَّاسِ إِلَّا بَيْعَةَ الْفَلَتَاتِ (2) (3)

شرح: یعنی و آسان نکرد این مذاهب‌ها و بدعت‌ها را که در میان ایشان به هم

ص: 115

1- ج: «غالب»

2- «بیعة الفلتات» اشاره‌ی قول عمر: «كانت بيعة أبي بكر فلتة وقي الله المسلمين شرها كما مرّ [في المجلد الثامن]. وفي قاموس: كان الأمر فلتة أي فجأة من غير تدبّر و تردد و هما على الاستعارة أو أشار بهما إلى ما مرّ من أنّ بعد السقيفة انقطع ماء السماء و صار ماء أجاجاً و إنّ اشتداد حمرة الأفق حصل بعد شهادة حسين عليه السلام. بحار 49: 253 و 254

3- این همه بدعت که در دین رخ نمود \*\*\* حاصل گمراهی یک عده بود

رسیده است بر مردم، مگر بیعت باطلی که بی تأمل و تدبّر با ابوبکر کردند، و به آن چسبیدند، و گفتند: ما بیعت را بر هم نمی توانیم زد. و آن بیعت شوم را اجماع نام کردند، و در نظر مردم مشتبه گردانیدند، با آن که در اوّل حال اکثر مهاجران و انصار بیعت نکردند، و احدی از بنی هاشم بیعت نکرد. و چون منافقان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند، به جبر و عنف (1) مردم را به بیعت می بردند، و ریسمان ها در گردن ایشان کرده می کشیدند، و شمشیرها بر بالای سر ایشان بود که بیعت می کردند. و چنین خلافت و بیعتی را اجماع نامیده، حجّت خلاف خود ساختند!

و سنیان در کتب خود از عمر روایت کرده اند که گفت: بیعت ابوبکر فلتة ای (2) بود، یعنی امری بود که بی تدبّر و تفکّر به ناگاه روی داد، خدا مسلمانان را از شر آن نگاه دارد! پس اگر بعد از این کسی خواهد چنین کاری بکند مگذارید و او را بکشید!

و این شعر اشاره به آن است، و سببش آن بود که، عمر برای خود می خواست خلافت را، و با او تمهید کرده بود که من اوّل تکلیف خلافت به تو می کنم، تو قبول مکن و به من برگردان تا مردم ما را بی غرض بدانند! و به ظاهر ابوبکر محیل قبول کرد. و چون عمر به او تکلیف کرد ابوبکر دست دراز کرد و به ناچار عمر با او بیعت کرد. و

ص: 116

1- درشتی کردن و تندی و ستیزه نمودن. غیاث اللغات: 615

2- كان الأمر فلتة أي فجأة من غير تردّدٍ و تدبّرٍ... وقال القزويني: افتلت الكلام، بي اندیشه گفت سخن را. و لمحمد بن علي بن ابراهيم الحماعي المحدث الشاعر: ما كنت من شكلي ولا كنت من شكلك، يا طالق البتة غلطت في أمرك أغلوطة \*\*\* فذكرتني بيعة الفلتة

ديوان دعبل: 126، ح 1؛ قاموس 1: 160؛ ترجمان اللغة 1: 268

وَ مَا قِيلُ أَصْحَابِ السَّقِيفَةِ جَهْرَةً \*\*\* بِدَعْوَى تُرَاتٍ فِي الضَّلَالِ بَنَاتٍ (2) (3)

شرح : یعنی نبود گفتار آن ها که در سقیفه بنی ساعده (4) گفتند : - به آواز بلند ، - در وقتی که معارضه با انصار می کردند که دعوی میراث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند به سبب گمراهی ، و گفتند: ما خویشان آن حضرتیم [البته] (5) ؛ یعنی آن سخن فایده ای به ایشان نمی بخشد.

و این اشاره است به آن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر در نظم و نثر می فرمودند که : حجّتی که قریش (6) بر انصار تمام کردند - ما خویشان پیغمبریم و اَحَقِّیم به خلافت آن حضرت - همان حجّت را من برایشان دارم که شما قبیلۀ آن حضرتید ، دعوای اَحَقِّیت می کنید ، من که پسر عم و داماد اویم چون اولی و اَحَقّ

ص: 117

1- لم نعر عليه ولكن ذكر مفصلاً في بحار الأنوار 27: 319

2- قوله « و ما قيل » مصدرٌ بمعنى القول اسم « ما » و خبره قوله « تتات » من تتأ - أي ارتفع - . و « جَهْرَةً » حال عن « قيل » . و « في الضلال » صفة أو متعلّق ب « تتات » بحار 49: 254

3- مدعی بودند که ما برتریم \*\*\* چون که خویشاوند با پیغمبریم این سخن لیکن نمی باشد درست \*\*\* ادعایی هست بی مبنا و سست

4- معجم البلدان 5: 52؛ مرصد الاطلاع 2: 721

5- در اصل : « بلند مرتبه » . شارح چون کلمۀ « بنات » را در متن شعر « بنات » خوانده [یعنی باء جر+نات = ناتئ از تتأ الشئ : ارتفع ] آن را « بلند مرتبه » ترجمه کرده است ولی مصحح به استناد شرح قنوی ، کلمه را « بنات » ضبط نمود و ترجمۀ آن را « البته » کرد. نکته : به باور من مرحوم مجلسی در بحار الأنوار نسخه ای غیر از نسخه ای که ترجمه و شرح کرده آراسته

6- « قيل سميت قریش لأنهم كانوا أصحاب تجارة و لم يكونوا أصحاب زرع و لا ضرع ، و القرش الكسب » . معجم البلدان 7: 41؛

مرصد الاطلاع 3: 1086

نباشم؟ قطع نظر از نصّ روز غدیر (1) و غیر آن ، و افضل بودن در جمیع کمالات.

21

وَلَوْ قَلَّدُوا الْمُوصَى إِلَيْهِ أُمُورَهَا (2) \*\*\* لَزُمْتُ بِمَأْمُونٍ عَلَيَّ (3) الْعَشْرَاتِ (4) (5)

شرح : یعنی اگر این امت بی شرم می گذاشتند امور خود را به آن کسی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را وصی گردانید ، و سفارش امت را به او کرد ، هر آینه چسبانیده بودند

و تفویض کرده بودند [ امر خدا را ] به کسی که ایمن بودند از آن که از او خطایی (6) و

ص: 118

1- واژه « غدیر » بر پنج مکان اطلاق می شود. رك : معجم البلدان 6 : 377 ؛ مرادد الاطلاع 2 : 984

2- ع : « زمامها »

3- ع : « من »

4- تقلید الولاية الأعمال ، تفویضها إليهم وضمير « أُمُورَهَا » لل « خلافة » أو « الأُمَّة ». قوله « لَزُمْتُ » أي الأُمُورِ مِنَ الزَمَامِ ، كناية عن انتظامها. بحار 49 : 254

5- کاش امت دست بیعت می گشود \*\*\* با کسی که مصطفی فرموده بود آن که بُد پاکیزه از کار خطا \*\*\* دور از هر گونه زشتی و خطا  
6- فائدة لا- تخلو عن عائدة : قال ابن معصوم السيد على خان المدني رحمه الله : الخطأ هو ما يكون مبدؤه من صاحبه و هو نوعان : أحدهما : ما تولد عن فعل وَقَعَ منه و له أن يفعلهُ ، كمن يرمي هدفاً فأصاب إنساناً و هذا لا يستحقُّ به ملامة ما لم يقع من صاحبه تقصير في الاحتراز. و الثاني : ما يتولد من فعل ليس له أن يفعلهُ ، كمن شرب فسکر ، فحملهُ السكر على أن كسر إناءً و ضرب إنساناً ، فقد ارتكب محظوراً أدى به إلى وقوع ذلك منه و هذا يستحقُّ الدّم و اللوم معاً. فالضرب الأول يقال فيه : أخطأ فهو مخطيء. و الثاني يقال فيه : خطأ فهو خاطئ ؛ و لهذا قال أهل اللغة : خطأ إذا تعمد ما نهى عنه ، و أخطأ إذا أراد الصواب فصار إلى غيره من غير عمد. رياض السالكين 2 : 331 و 332

أخي خاتم (2) الرُّسُلِ الْمُصَنِّفِي مِنَ الْقَدَى \*\*\* وَ مُقْتَرِسِ الْأَبْطَالِ فِي الْغَمَرَاتِ (3) (4)

شرح: یعنی آن مأمون، برادر آخر پیغمبران بود و پاکیزه بود از هر بدی به نص آیه تطهیر (5) و مصنفی از هر رجسی که به خاطر خلد و درنده شجاعان بود در جنگ های عظیم.

ص: 119

1- ع: «أخا»

2- قال الثعالبي: لا يقال خاتم إلا إذا كان فيه فَضٌّ وإلا فهو فَتْحَةٌ. وقال السيد المدني: خاتم القوم - بالفتح والكسر - أي آخرهم الذي ختموا به، وخاتم النبيين من أعلق به باب النبوة ولا يقدح فيه نزول عيسى بعده عليه السلام؛ لأن معنى كونه خاتم النبيين أنه لا ينبي أحد بعده، وعيسى ممن نبى قبله وحين ينزل أنما ينزل على شريعة محمد صلى الله عليه وآله وسلم، مصلياً إلى قبله كآته بعض أمته. وقال الخفاجي: خاتم: اسم فاعل... نقل السيوطي في فن الأغاز عن السخاوي أنه جمع على خواتيم... قلت: وهو على خلاف القياس وقد ورد: «الأعمال بخواتيمها». فقه اللغة: 59، باب 3، فصل 1؛ رياض السالكين 3: 211؛ شفاء الغليل: 142؛ نور الأنوار: 183

3- «أخي» بدل من «مأمون». بحار 49: 254

4- روز میدان دشمنان را می درید \*\*\* آیه تطهیر در شائش رسید مصطفی او را برادر خوانده بود \*\*\* بیخ عصمت در دلش نشانده بود

5- اشاره به آیه تطهیر: (إنما يريدُ اللهُ ليُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) الأحزاب: 33. از شاعران شیعه و سنی در خصوص این آیه شریفه اشعاری سروده اند که شیخ الحافظ زین المحققین علامه امینی قدس سره در کتاب شریف الغدير جمع آوری کرده اند من جملتها شعر أبي الحسن ابن جبیر: أَحَبُّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنِ عَمَّةٍ \*\*\* عَلِيًّا وَسَبْطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَا هُمَا أَهْلُ بَيْتِ أَذْهَبُوا الرِّجْسَ عَنْهُمْ \*\*\* وَ أَطْلَعَهُمْ أَفْقَ الْهُدَى أَنْجَمًا زَهْرًا مُوَالَاتِهِمْ فَرَضَ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ \*\*\* وَ حُبَّهُمْ أَسْنَى الدَّخَانِ لِلْأُخْرَى وَ مَا أَنَا لِلصَّحْبِ الْكَرَامِ بِمُبْغِضٍ \*\*\* فَإِنِّي أَرَى الْبَغْضَاءَ فِي حَقِّهِمْ كُفْرًا هُمَا جَاهَدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ \*\*\* وَ هُمْ نَصَرُوا دِينَ الْهُدَى بِالظُّبَا نَصْرًا عَلَيْهِمْ سَلَامُ اللَّهِ مَا دَامَ ذِكْرُهُمْ \*\*\* لَدَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ أَكْرَمَ بِهِ ذِكْرًا نَوْرَ الْأَبْصَارِ: 115



فَإِنْ جَحَدُوا كَانَ الْغَدِيرُ شَهِيدَهُ \*\*\* وَبَدْرٌ وَأُحُدٌ شَامِخُ الْهَضْبَاتِ (1) (2)

شرح: یعنی پس اگر انکار کنند خلافت و استحقاق امامت او را، نصّ روز غدیر که در عالم مشهور است گواه اوست. و جوانی های او در جنگ بدر و أُحُد - که کوه های بلند دارد - شاهد استحقاق خلافت اوست (3).

و آي مِنَ الْقُرْآنِ تُتْلَى بِفَضْلِهِ \*\*\* وَ إِثَارُهُ بِالْقُوْتِ فِي اللَّزْبَاتِ (4) (5)

ص: 120

- 1- قوله « شَامِخُ الْهَضْبَاتِ » ، صفةٌ لـ « أُحُدٍ » . و « الشامخُ » المرتفع. و « الهضبةُ » الجبل المنبسط على وجه الأرض. بحار 49: 254
- 2- حجتی واضح بود عید غدیر \*\*\* که امامت هست زان مرد دلیر شاهدان دیگرش بدر و أُحُد \*\*\* کز علی شایسته تر ، هرگز نَبَد
- 3- سید رضا هندی رحمه الله را در قصیده کوثریه همین مضمون را به نظم در آورده: یا مَنْ قَدْ انْكَرَ مِنْ آيَاتِ \*\*\* أبا حَسَنِ مَا لَا يُنْكَرُ إِنَّ كُنْتَ لِجَهْلِكَ بِالْأَيَّامِ \*\*\* حَجَدْتَ مَقَامَ أَبِي شُبَّرٍ فَاسْأَلْ بَدْرًا وَ اسْأَلْ أُحُدًا \*\*\* وَ سَلِ الْأَحْزَابِ وَ سَلِ خَيْبَرَ
- 4- « اللزبات » - بالسكون - جمع اللبزة - بالتحريك - وهي الشدة والقحط. بحار 49: 254
- 5- هل أتى نازل شد از پروردگار \*\*\* تا شود احسان و فضلش آشکار

شرح: یعنی و گواهی می دهد بر خلاف او آیه ای چند از قرآن که مردم می خوانند، و دلالت می کند بر فضیلت او اختیار کردن او مساکین را به قوت خود در شدت ها و تنگی ها و قحط ها. اشاره است به قصه نزول سوره کریمه «هل أتى» (1) و غیر آن از صدقات آن حضرت که عامه و خاصه روایت کرده اند و کتب سیر و اخبار فریقین مشحون و مملو است از آن ها.

25

وَعَزَّ جَلالٍ (2) أَدْرَكْتَهُ بِسَبْقِهَا \*\*\* مَنَاقِبُ كَانَتْ فِيهِ مُؤْتِنَاتٍ (3) (4)

ص: 121

1- ابن صباغ مالکی گوید: هم العروة الوثقى لمعتصم بها \*\*\* مناقبهم جاءت بوحی و إنزال مناقب فی الشوری و فی هل أتى أتت \*\*\* و فی سوره الأحزاب يعرفها التالی و هم أهل بیت المصطفی فوداهم \*\*\* علی الناس مفروض بحکم و إسجال و ابن إدیس شافعی گوید: إنا عبید لفتی \*\*\* أنزل فیہ هل أتى إلی متی أکتمه \*\*\* إلی متی إلی متی و به تعبیر شیخ اجل سعدی: از خدا آمده ای آیت رحمت بر خلق \*\*\* و آن کدام آیت لطف است که در شأن تو نیست نور الأبصار: 115 و 116؛ دیوان شافعی 19 و 20

2- ع: «عزَّ جلال» و صحیح همین صورت است. ک «و عزَّ جلال». ولی شارح این دو کلمه را مانند قنوی «عزَّ جلال» خوانده و ترجمه کرده است

3- «أدرکت» ضمیر المفعول لل «عزَّ» و فاعله «مناقب» و ضمیر «بسبقها» لل «مناقب». قوله «مؤتِنات» أي طریات مبتدعات لم یسبقه إلیها أحد، من قولهم: «روضة أنف» کعُنق و مُحسن لم نزع و كذلك کأس أنف، لم یشرِب و أمر أنف، مستانف. بحار 49: 255

4- بس که بُد سرشار از خوبی و خیر \*\*\* پیش افتادست منزل ها ز غیر منقبت هایی یکایک بس گران \*\*\* که نصیص گشت بیش از دیگران نیک اوصافی که می باشد مُحال \*\*\* که کسی آرد به کف با مکر و مال آن شجاعت را نیارد کس به کف \*\*\* تا نسازد تیر جانش را

هدف

شرح: یعنی و بزرگواری، جلالت و عظمتی که دریافته است آن را به سبب سبقت گرفتن به سوی منقبتی چند که در آن حضرت بود، و دیگری پیش از او آن ها را دریافته بود.

26

مَنَاقِبُ لَمْ تُدْرِكْ بِكَيْدٍ (1) (2) وَلَمْ تُنَلَّ \*\*\* بِشَيْءٍ سِوَى حَدِّ الْقَنَا الذَّرِبَاتِ (3)

شرح: یعنی آن چه مذکور شد منقبتی چند است که نمی توان یافت آن ها را به مکر یا به مال و نمی توان به آن ها رسید به چیزی مگر به دم نیزه های تند برنده؛ یعنی از جمله منقبت های آن حضرت شجاعت بی نهایت بود که اساس دین مبین به زور بازوی معجز نمای آن حضرت شد، و اکثر عداوت منافقان با آن جناب از آن جهت بود.

27

نَجِيٌّ لِحَبْرِيْلَ الْأَمِينِ وَأَنْتُمْ \*\*\* عُكُوفٌ عَلَى الْعُرَى مَعًا وَمَنَاةٌ (4) (5)

ص: 122

1- در حاشیه « ا » برای این کلمه دو نسخه بدل نوشته: « بمالٍ » و « بخیر »

2- راغب اصفهانی گوید: الكَيْدُ ضَرْبٌ مِنَ الْاِحْتِيَالِ وَقَدْ يَكُونُ مَذْمُومًا وَمَمْدُوحًا وَإِنْ كَانَ يُسْتَعْمَلُ فِي الْمَذْمُومِ أَكْثَرَ وَكَذَلِكَ الْاِسْتِدْرَاجُ وَالْمَكْرُ. وَيَكُونُ بَعْضُ ذَلِكَ مَحْمُودًا، قَالَ: « كَذَلِكَ كَيْدُنَا لِيُؤَسِّفَ » [يوسف: 76] وَقَوْلُهُ: « وَأَهْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ » [اعراف: 183]... مفردات: 461

3- قوله: « بخير » أي بمالٍ وفي بعض النسخ « بكيدٍ » ولعله أوصوب. بحار 49: 255

4- « نَجِيٌّ » أي كان ينجيه و يساره جبرئيل؛ لأنه كان يسمع الوحي. « وَأَنْتُمْ عُكُوفٌ » أي والحال أنتم ملازمون و محبوسون على عبادة الأصنام و الخطاب لغاصبي الخلافة. « مَعًا وَمَنَاةٌ » فيه تقديم و تأخير؛ أي و منات معًا. بحار 49: 255

5- آن زمان که خلق گمره در حیات \*\*\* می پرستیدند عَزَا و منات در کنار مصطفی بود آن جلیل \*\*\* می شنید او هم صدای جبرئیل

شرح: یعنی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه عليه همراز جبرئیل (1) امین [ که پیک رب العالمین است ] (2) بود؛ زیرا که صدای وحی خدا [ را ] که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل می نمود او می شنید (3) چنان که خود فرموده: در وقتی که شما ملازمت می نمودید بر سجده کردن و پرستیدن عَزَى (4) « کانت أعظم الأصنام عند قریش و كانوا يزورونها و يهدون لها و يتقربون عندها بالذبايح... فلم تزل العزى... حتى بعث الله نبيه صلی الله علیه و آله و سلم فعابها و غيرها من الأصنام و نهاهم عن عبادت ها و نزل القرآن فيها فاشتد ذلك على قریش ». معجم البلدان 8: 323؛ مراد الاطلاع 2: 937 (5) و مناة (6) - که دوت بزرگ

ص: 123

1- واژه « جبرئیل » ضبط های گوناگونی دارد که ابن مالک اندلسی در بیتی بدان ها اشاره کرده: جَبْرِيْلُ جَبْرِيْلُ جَبْرَائِيْلُ جَبْرِيْلُ \*\*\* و جَبْرِيْلُ و جِبْرَال و جَبْرِيْنُ نظم الفوائد: 88؛ و.ر.ک: نور الأنوار: 17

2- در « ج »

3- و جا دارد که خطاب بدان فاروق اعظم و صدیق اکبر؛ اعني امير المؤمنين على عليه السلام چنین گفت: من آب زندگانی بعد از تو می نخواهم \*\*\* بگذار تا بمیرم بر خاک آستانت و به تعبیر صاحب بن عبّاد: یا امیر المؤمنین المرتضی \*\*\* إن قلبي عندكم قد وَقَفًا و همو فرموده: أنا و جميع من فوق التراب \*\*\* فبدأ ترابی نعل أبي تراب ديوان صاحب بن عبّاد: 185 تذکر: عبّاد - بفتح عين - صحیح و لا غیر فراجع إن شئت إلى كتب الرجال و التراجم.

4- جناب ابو نصر فراهی (م 617 ه) نام، هفده بُت را در دو بیت سروده، از جمله « عَزَى » و « مناة »: يَغُوتُ و نَسْرُ و يَعْوقُ است و بَعْل وُودٌ، عَزَى \*\*\* سُوع و لالت و مناة است نام های بتان صَـنَم چه؟ نَصْب و نُصَب، زُون و جِبْت و بت طاغوت \*\*\* و ثن بت و وَثْنِي بت پرست و ال پیمان تذکر: کتاب نصاب الصبیان - که هر چند کم برگ اما پر بار است - بیش از هفت صد سال، مورد تدریس و تدرّس بوده و ده ها شرح و حاشیه بر آن نگاشته شده است. 1222 واژه عربی که 1088 تاى آن به فارسی ترجمه شده و مابقی مترادف اند. در تقلید از نصاب، حدود 19 نصاب عربی به فارسی و حدود 8 نصاب از زبان های دیگر به زبان فارسی و 9 نصاب فارسی به لهجه های فارسی، سروده شده است. هم چنین مقالاتی درباره نصاب نوشته شد.

5- جناب ابو نصر فراهی (م 617 ه) نام، هفده بُت را در دو بیت سروده، از جمله « عَزَى » و « مناة »: يَغُوتُ و نَسْرُ و يَعْوقُ است و بَعْل وُودٌ، عَزَى \*\*\* سُوع و لالت و مناة است نام های بتان صَـنَم چه؟ نَصْب و نُصَب، زُون و جِبْت و بت طاغوت \*\*\* و ثن بت و وَثْنِي بت پرست و ال پیمان تذکر: کتاب نصاب الصبیان - که هر چند کم برگ اما پر بار است - بیش از هفت صد سال، مورد تدریس و تدرّس بوده و ده ها شرح و حاشیه بر آن نگاشته شده است. 1222 واژه عربی که 1088 تاى آن به فارسی ترجمه شده و مابقی مترادف اند. در تقلید از نصاب، حدود 19 نصاب عربی به فارسی و حدود 8 نصاب از زبان های دیگر به زبان فارسی و 9 نصاب فارسی به لهجه های فارسی، سروده شده است. هم چنین مقالاتی درباره نصاب نوشته شد.

6- یاقوت حموی گوید: « لم أقف على أحدٍ يقول في اشتقاقه و أنا أقول فيه ما ينسج لي فإن وافق الصواب فهو بتوفيق الله و إلا فالمجتهد مصيب؛ فلعله يكون من الممّا و هو القدر و كأنهم أجروه مجرى ما يعقل... و كانت قریش و جميع العرب تعظمها فلم تزل على ذلك حتى خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من المدينة في سنة ثمان للهجرة و هو عام الفتح فلما سار من المدينة أربع ليالٍ أو خمس ليال، بعث على بن أبي طالب [ عليه السلام ] إليها فهدمها ». معجم البلدان 8: 325؛ مراد الاطلاع 3: 1315

قریش بودند - [ من خدای یگانه را می پرستیدم ] ؛ و این خطاب با جمعی است که غضب خلافت آن حضرت کردند مانند : ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه.

ص: 124





بَكَيْتُ لِرَسْمِ (1) الدَّارِ مِنْ عَرَفَاتٍ \*\*\* وَ أَذْرَيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ بِالْعَبْرَاتِ (2) (3)

شرح: این مطلع دویم از این قصیده است.

یعنی: گریستم برای آثار خانه خراب آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان را از آن جا دور کرده بودند، و منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند، در عرفات، و پاشیدم آب چشم خود را به گریه کردن ها.

وَبَانَ (4) عُرَى صَبْرِي وَهَاجَتْ صَبَابَتِي \*\*\* رُسُومَ دِيَارٍ قَدْ عَفَّتْ وَعِرَاتِ (5) (6)

ص: 127

1- الرسمُ: الأثر، يقال رسم الدار - أي أثرها - . دستور العلماء 2: 134

2- « بکیت » هذا مطلع ثانٍ و المراد « رسم دار » أهل بيت عليهم السلام. و « الذرابة » الحدة. و « الذرب » إلحاد من كل شيء و سيف ذرب. و قال الجوهري: أذريت الشيء، إذا ألقيته كالقائك الحب للزرع. و « الذرى » اسم الدمع المصبوب [ يريد قدس سره ] أن قوله: « و أذريت دمع العين بالعبرات » يحتمل أن يقرأ بالياء من الذري، و أن يقرأ بالباء الموحدة من الذرب بمعنى الحدة و الحرارة [بحار 49:

256

3- خانه آل پیمبر شد خراب \*\*\* غصه اش گرداند جانم را کباب سیل ها از دیده ام آمد فرود \*\*\* رشته های صبر را از هم گشود

4- ع « وفك »

5- « بان » أي افترق و بَعَدَ. قوله « وهاجت » يقال: هاج الشيء وهاجه غيره، فعلى الأول فقوله « صبابتي » فاعله وقوله « رسوم » منصوب بنزع الخافض؛ أي لرسوم و على الثاني فقوله « رسوم » فاعله. قوله « عفت » أي إنمحت و اندرست. و « الوعر » ضد السهل. و « الصبابة »

رقة الشوق و حرارته. بحار 49: 255

6- طاقتم در این مصیبت گشت طاق \*\*\* در درونم شعله و ر شد اشتیاق چون کنون از کینه گردنکشان \*\*\* خانه اهل نبی شد بی نشان



شرح: یعنی و بریده شد حلقه های صبر من و به هیجان آمد شوق من به سبب نشان های منزل ها و خانه هایی که اثر آن ها محو شده بود و چول (1) و ناهموار شده بودند.

30

مدارس آیات (2) خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ \*\*\* وَ مَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفَرٍ الْعُرَصَاتِ (3) (4)

شرح: یعنی آن خانه ها محلّ درس گفتن آیه ای چند بود که اهل بیت رسالت در آن ها تفسیر آیات می فرمودند، و اکنون به سبب جور مخالفان خالی شده اند آن ها از تلاوت قرآن؛ چه جای تفسیر آن، و محلّ نزول وحی الهی بود، و اکنون عرصه های آن از عبادت و هدایت خالی و بیابان و ویران شده است.

31

لآلِ رَسُولِ اللَّهِ (5) بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِيٍّ \*\*\* وَ بِالْبَيْتِ (6) وَ التَّعْرِيفِ وَ الْجَمَرَاتِ (7) (8)

ص: 128

- 1- چول - بضم اول - بر وزن غول: بیابان و جای خالی از آدم را گویند. برهان قاطع 2: 671؛ انجمن، 326
- 2- الآيات جمع آیه و هی العلامة. و سمّیت الآیه القرآنیة، آیه لكونها علامة على صدق من أتى بها
- 3- «مدارس» - بالرفع - مبتدأ و «لآل» خبره أو مجرور بدل «ديار» و «لآل» حينئذٍ يحتمل الوصفية لل «مدارس» و «المنزل» و كونه خبراً لمحدوف و يحتمل أن يكون الظرف خبراً لل «ديار» المذكور بوضع الظاهر موضع المضمّر. و «القفر» مفاضة لا نبات فيها و لا ماء، و أقفرت الدار خَلَّتْ. بحار 49: 255
- 4- خانه هایی که در آن ها بود نور \*\*\* آیه می خواندند با ایمان و شور این زمان خالی است از درس و کتاب \*\*\* و منافق های دون، گشته خراب منزل وحی است مانند کویر \*\*\* خشک گشت و خالی از هر خرد و پیر
- 5- شافعی گوید: آل النَّبِيِّ ذُرِّيَّتِي وَ هُمُو إِلَيْهِ وَسِيلَتِي \*\*\* أَرْجُو بِهِمْ أُعْطِيَ عَدَا بَيْدِي الْيَمِينِ صَحِيفَتِي وَ فِي مَوْضِعِي دِيْغَرِ كَفْتِه: يَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ \*\*\* فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ كِفَاكُم مِّنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْتُمْ \*\*\* مَن لَّمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ وَ هُمُو فَرَمُودَه: يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِي مِّنْ آلِ هَاشِمٍ \*\*\* وَ يُغْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا الْعَجِيبِ لَنْ كَانَ ذَنْبِي حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ \*\*\* فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ عَنْهُ أَتُوبُ هُمْ شُفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَ مَوْقِفِي \*\*\* إِذَا مَا بَدَتْ لِلنَّاطِرِينَ خُطُوبٌ وَ نِيْزٌ كَفْتِه: إِنِّي أَحَبُّ بَنِي النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى \*\*\* وَ أَعَدُّهُ مِنْ وَاجِبَاتِ فَرَانِضِي إِنْ كَانَ رَفَضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ \*\*\* فَلْيُشْهَدِ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي فَانظُرْ أَيُّهَا الْمَتَأَمِّلُ إِلَى مَلَا حِظْتِه لِهَذِهِ الْأَلْفَاظِ وَ الْأَبْيَاتِ. ديوان شافعی: 38، 93، 24، 25، 72
- 6- ع: «و بالركن»
- 7- «الْخَيْف» مسجد مني. و «التعريف» و قوف عرفة و المراد هنا محلّة. بحار 49: 255
- 8- خانه های پاک آل مصطفی \*\*\* کعبه و عرفات و جمرات و منا خانه ها بود از رسولی راستین \*\*\* خلق را می خواند دائم سوی دین

شرح: یعنی آن خانه ها از آل رسول خدا بود صلوات الله عليهم در خيف (1) - یعنی مسجد منی - و در خانه کعبه و در عرفات و در جمرات (2) منی.

32

دیار لَعْبَدِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنَى \*\*\* وَلِلسَّيِّدِ الدَّاعِي إِلَى الصَّلَاةِ

ص: 129

---

1- مراصد الاطلاع 1: 496؛ معجم البلدان 3: 265

2- مراصد الاطلاع 1: 366؛ معجم البلدان 3: 75

دیارِ علیِّ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ \*\*\* وَ حَمَزَةَ وَ السَّجَادِ ذِي التَّقِنَاتِ (1)

شرح: یعنی خانه ها بود از عبد الله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خیف منی، و از سید بزرگی که خواند مردم را به سوی نمازها؛ یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم، و خانه های علی بن ابی طالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء و حضرت امام زین العابدین که بسیار سجده کننده بود، و از بسیاری سجود در پیشانی او پینه ها به هم رسیده بود مانند پینه زانو و سینه شتر، و هر سالی چندین مرتبه به مقراض می برید آن پینه ها را.

34

دیارِ لِعَبْدِ اللَّهِ وَ الْفَضْلِ صِنُوهِ \*\*\* نَجِي رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ (2) (3)

شرح: یعنی خانه ها از عبد الله پسر عباس عموی پیغمبر و فضل برادر عبد الله بود که همراز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود در خلوت ها. و ظاهراً دعبل در این جا تقیه از مأمون کرده است که از اولاد عباس بود.

35

وَ سِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِي وَ صَبِيهِ \*\*\* وَ وَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَ الْحَسَنَاتِ (4) (5)

ص: 130

- 
- 1- خانه هایی کز بدی پاکیزه بود \*\*\* از علی و از حسین و حمزه بود سجده گاه روشن سجاد بود \*\*\* جعفر طیار زانجا پر گشود
  - 2- «الصنوان» نخلتان نبتتا من أصل واحد، و في الحديث: «عم الرجل صنو أبيه» بحار 49: 255
  - 3- ابن عباس آن مددکار کهن \*\*\* با پیمبر یار بود و هم سخن
  - 4- «وارث» عطف علی «وصیه». بحار 49: 255
  - 5- از حسین و از حسن بود و علی \*\*\* وارث دین و رسالت را ولی

شرح: یعنی و خانه های دو فرزند زاده رسول خدا و پسر وصی او، و وارث علم خدا و سایر نیکی ها و کمالات.

36

مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ يَنْزِلُ بَيْنَهَا \*\*\* عَلَى أَحْمَدَ الْمَذْكُورِ فِي الصَّلَوَاتِ (1) (2)

شرح: یعنی و آن خانه ها محلّ نزول وحی خدا بود، که وحی نازل می شد در میان آن ها بر احمد (3) که مذکور می شود نام او در نماز، و به روایت دیگر در پسین ها (4) و بامدادها.

37

مَنَازِلُ قَوْمٍ يُهْتَدَى بِهِدَاهُمْ \*\*\* فَتُؤْمَنُ (5) مِنْهُمْ زَلَّةُ الْعَثَرَاتِ (6)

شرح: یعنی و آن ها منزل های قومی بود که هدایت می یافتند مردم به برکت هدایت ایشان، و ایمن بودند از آن که از ایشان لغزشی واقع شود به سبب عصمت ایشان.

38

مَنَازِلُ جِبْرِيلَ الْأَمِينِ يَحُلُّهَا \*\*\* مِنَ اللَّهِ بِالْتَّعْلِيمِ وَ الْبَرَكَاتِ (7) (8)

ص: 131

1- ک، ع، ق: «السورات»

2- خانه هایی که سراپا نور بود \*\*\* وحی ها بر مصطفی آمد فرود مُرسل پاکی که هنگام نماز \*\*\* لب شود از ذکر نامش سرفراز

3- و لله ذرّ الشاعر حيث قال: نام احمد نام جمله انبیاست \*\*\* چون که صد آمد نود هم پیش ماست

4- ما بین ظهر و غروب و عصر (از ملخص اللغات). پسین مقابل پیشین، و آخر روز، و بدین معنی نیز مقابل پیشین است. برهان قاطع  
1: 406، ح 7؛ آندرج 2: 927

5- إ؛ ج: «فیؤمن»

6- مردمان ز آن ها هدایت می شدند \*\*\* ایمن از هر لغزش و مکرری بُدند

7- البرکات: جمع بركة - بتحريك - وهي بمعنى الزيادة و النماء و تطلق على مطلق الخير. و برکات السماوات و الأرض، خیراتها الناصية  
بانزال المطر من السماء و یاخراج النبات و الثمار من الأرض. ریاض السالکین 3: 252

8- خانه هایی با تبرک ها قرین \*\*\* جایگاه پاک جبریل امین

شرح: یعنی آن دیار محلّ نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا، و حلول می کرد در آن خانه ها از جانب حق تعالی به رسانیدن وحی به سلام کردن و برکت ها.

39

مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ مَعْدِنُ عِلْمِهِ \*\*\* سَبِيلُ رَشَادٍ وَاضِحُ الطَّرِيقَاتِ (1)

شرح: یعنی آن خانه ها بودند محلّ نزول وحی خدا و معدن علم او، و راه صلاحی که راه های آن واضح و ظاهر است.

40

مَنَازِلُ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَالتَّقَى \*\*\* وَ لِلصَّوْمِ وَالتَّطَهِيرِ وَ الْحَسَنَاتِ (2)

شرح: یعنی منزلی چند که بودند برای نماز و پرهیزگاری، و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد.

41

مَنَازِلُ لَا تَتِيمٌ يَحُلُّ بِرَبْعِهَا \*\*\* وَ لَا ابْنُ صِهْكَ هَاتِكُ الْحُرْمَاتِ (3)(4)

شرح: یعنی منزلی چند بود که نزول نکرد به ساحت آن ها ابوبکر که از قبیله تَیم بود و نه

ص: 132

---

1- جایگاه وحی و علم کردگار \*\*\* راه رشد از منفذش بود آشکار

2- تکیه گاه زهد و پرهیز و صلوات \*\*\* روزه و تطهیر و احسان و زکات

3- « الرَّبْعِ » الدار و المحلّة. و « الفاتك » الجري الشجاع و فتك به ، انتهز منه فرصة فقتله و في الأمر لَجّ و الأظهر « هاتك » كما في بعض

النسخ. بحار 49 : 255

4- خانه هایی کاین زمان ویران شدست \*\*\* از گزند ظالمان این سان شدست

عمر که فرزند صهاک حبشیّه زانیه بود و هتک کننده حرمت های اهل بیت رسالت علیهم السلام بود.

مؤلف گوید که : ممکن است که مراد به دیار و منزل ها خانه آبادهای رفیع و منازع امامت و خلافت باشد ، نه خانه های ظاهری چنان که از آیه کریمه « فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ » (1) گفته اند ، و در کتاب حیاة القلوب (2) بیان کرده ام ، هر که خواهد به تفصیل این مطلب مطلع گردد، رجوع به آن کتاب نماید.

42

دیار عفاها جور کُلّ مُنابذٍ \*\*\* وَ لَمْ تَعْفُ لِلْأَيَّامِ وَالسَّنَوَاتِ (3) (4)

شرح : یعنی خانه ای چند است که اثر آن ها را برطرف کرده است ستم هر دشمنی که در مقام محاربه باشد و علانیه عداوت کند ، و محو خراب نشده است از گذشتن روزها و سال های بسیار ؛ و غرض آن است که : بنای دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که به مرور ایام و سنین برطرف شود ، بلکه از جور ظالمان چند روزی پنهان شده است.

43

قفا (5) نَسَّالِ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا : \*\*\* مَتَى عَهْدُهَا بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ ؟ (6)

ص: 133

1- نور: 36

2- حیاة القلوب 5: 93؛ 244

3- « نابذة » الحرب ، كاشفه. بحار 49: 255

4- بار دیگر می شود تعمیر و راست \*\*\* گرچه اکنونش خرابی ها بجا است

5- ملا سعد تفتازانی در شرح التصریف گوید : « وقد يستعمل لفظ الاثنین في بعض المواضع لِلوَاحِدِ » دده خلیفه سه صفحه عبارت اخیر الذکر را شرح کرده و مطالب نابی در حاشیه خود نوشته که از باب تتمیم فائده چند سطر می آوریم : و العلة فيه أن أقل أقران الرجل في ماله وأهله ، اتان مجرى كلام الرجل على حد ما ألف من خطابه و البصريون ينكرون هذا للإلباس و مذهب المبرّد في مثل قول الشاعر: قفا نبك من ذكرى حبيب و منزل ، البيت ؛ أن تثنية الفعل للتأكيد فنزل تثنية منزلة التكرير و المعنى مثلاً : قف و قد وجهه الجار بردی بانه حذف الفعل الثاني ثم أتى بفاعله و فاعل الفعل على صورة ضمير الاثنین متصلاً بالفعل. انتهى. و در شرح تصریف سه مثال برای این استعمال ذکر شده : فإن تَرجاني يا ابنَ عَفَّانَ فَأَنْزِرْ \*\*\* و إن تَرَعاى أحمرضاً مُمَنَّعا فقلت لصاحبي لا تحسانا \*\*\* بَنَزِعَ أُصُولِهِ و اجدرّ شِيحاً شرح التصريف : 242، حاشیه دده خلیفه : 199-201 ؛ و اگر طالب فیضی ر.ک : الأشباه و النظائر 4: 199 و 200

6- ای برادرها ، کنون دارم سؤال \*\*\* چون بگشته محو آثار کمال؟ پاکی و ایمان شده یکسر تباه \*\*\* پُر شده گیتی ز پستی و گناه

شرح : در میان عرب شایع است که خطاب عام را به صیغهٔ تشبیه می‌کنند و جهات آن را در کتاب بحار الأنوار (1) ذکر کرده‌ام.

یعنی : بایستید ای برادران ، تا سؤال کنیم از خانه ای که اهلس سبک و کم شده اند ، و

ص: 134

---

1- قوله: « قفا » قد شاع في الأشعار هذا النوع من الخطاب: فقيل: إن العرب قد يخاطب الواحد مخاطبة الاثنين. وقيل: هو للتأكيد من قبيل لبيك - أي قف قف -. وقيل: خطاب إلى أقل ما يكون معه من جمل و عبد. وقيل: إنما فعلت العرب ذلك، لأن الرجل يكون أدنى أعوانه اثنين راعي إبله و غنمه و كذلك الرفقة أدنى ما يكون ثلاثة؛ فجرى خطاب الاثنين على الواحد لمرون ألسنتهم عليه. وقيل: أراد قفناً على جهة التأكيد؛ فقلبت النون، ألفاً في حال الوصل؛ لأن هذه النون تقلب ألفاً في حال الوقف فحمل الوصل على الوقف. و « نَسأل » جواب الأمر. قوله « متى عهدها » الضمير ليل « دار » أي بعد عهدها عن الصوم و الصلوات؛ لجور المخالفين على أهلها و اخراجهم عنها. بحار 49: 256؛ و.ر.ك: سر الأدب في مجاری كلام العرب: 136

چندگاه است که روزه و نمازها در آن برطرف شده است.

غرض بیان آن است که: سال های بسیار است که از استیلاي مخالفان و مغلوب گردیدن اهل بیت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شده است، و بدعت های منافقان ظاهر گردیده است، و به عوض عبادت و ورع و تقوی و پرهیزگاری، شرب خمر و لهو و لعب و قتل نفوس و نهب اموال شیعیان شایع شده است.

44

وَ أَيْنَ الْأُولَى سَطَّتْ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَى \*\*\* أَفَانِينَ فِي الْأَقْطَارِ (1) مُفْتَرِقَاتِ (2) - (3)

شرح: یعنی و کجایند آن ها که دور گردانید ایشان را، غربت مکان و دوری از جاهای خود؟ و پراکنده گشتند در اطراف عالم مانند: شاخ های درخت که پراکنده شوند؟

45

هُمُ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا أَعْتَزُوا \*\*\*\* وَ هُمْ خَيْرُ سَادَاتِ (4) وَ خَيْرُ حُمَاةِ (5) - (6)

ص: 135

1- ک: «الاطراف» ع: «الآفاق»

2- قوله: «و أين الأولى» أولى هنا اسم موصول، قال الجوهري. و أما «أولى» بوزن العلى، فهو أيضاً جمع لا واحد له من لفظه واحده الذى. «سَطَّتْ» - بتشديد الطاء - أي بعدت. و «الندى» الوجه الذى ينويه المسافر. و «الأفانين» الأغصان، جمع أفنان و هو جمع فتن و هنا كناية عن التفرق. بحار 49: 256

3- پس کجایند آن بزرگان نجیب \*\*\* از وطن دورند تنها و غریب

4- ع: «قادات»

5- «اعتزى» أي انتسبش. بحار 49: 256

6- وارثان لایق پیغمبرند \*\*\* سرور خلق اند و دین را یاورند



شرح: یعنی ایشانند اهل میراث پیغمبر هرگاه نسب خود را بیان کنند، و ایشانند بهترین سروران و بهترین حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت.

46

إِذَا لَمْ تُتَاجِ اللَّهَ فِي صَلَوَاتِنَا \*\*\* بِأَسْمَانِهِمْ لَمْ يَقْبَلِ الصَّلَاةَ (1)

شرح: یعنی هرگاه مناجات نکنیم با خدا در نمازهای خود به نام های مبارک (2) ایشان، خداوند قبول نمی کند نمازهای ما را (3).

47

مَطَاعِيمُ (4) لِلْأَعْسَارِ

(5) فِي كُلِّ مَشْهَدٍ \*\*\* لَقَدْ شَرَّفُوا (6) بِالْفَضْلِ وَالْبِرْكَاتِ (7) - (8)

ص: 136

1- خود نمی گردد نمازی هم قبول \*\*\* گر نباشد ذکری از آل رسول

2- ج: « بنام های نامی و اسم های سامی گرامی »

3- و این مضامین را جناب شافعی زیبا سروده: یا آل بیت رسول الله حبکم \*\*\*\* فَرَضُ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ \*\*\*\* مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

4- إطعام و إنعام اهل بیت علیهم السلام بدون منت و چشم داشتی است نه ریا و نشان دادن مال و اموال به دیگران شیخ اجل چه زیبا این افراد را معرفی کرده: بِسِّ الْمَطَاعِمِ حِينَ الدَّلِّ يَكْسِبُ بِهَا \*\*\* الْقِدْرُ مُنْتَصَبٌ وَالْقِدْرُ مَخْفُوضٌ نَانِمُ افزود و آبرویم کاست \*\*\* بینوایی به از مدلت خواست گلستان: باب 3، حکایت 10

5- در دو نسخه اصل، وق: « فی الأعسار »، ع: « فی الإقتار »، ک: « فی الأقطار »

6- ماده « ش. ر. ف. » هم لازم و هم متعدی استعمال شده چنان که ابن منظور در لسان العرب اشاره کرده: « و قد شَرَّفَهُ و شَرَّفَ عَلَيْهِ و شَرَّفَهُ جَعَلَ لَهُ شَرَفًا ». این واژه مثلث العین است یعنی از سه باب آمده: شَرَّفَ، شَرِّفَ، شَرَّفُوا، که صورت اول هم لازم و هم متعدی استعمال شده. صورت دوم و سوم فقط لازم استعمال شده. ماده « ش. ر. ف. » به ابواب مختلفی رفته که هر کدام معنای متفاوتی دارد؛ مثلاً اگر به باب تفعیل رو به معنای شرف دادن به دیگران است اما اگر به باب تَفَعَّلُ رود به معنای کسب شرف کردن از دیگری است؛ بنابراین نباید تَشَرَّفَ و تَشْرِيفَ را بجای هم به کار برد که فساد معنوی دارد. در ما نحن فیه شَرَّفُوا و شَرَّفُوا هر دو صحیح است، فتأمل. تَأْيِيدُ فیه تسدید: جوهری گوید: « شَرَّفَهُ اللَّهُ تَشْرِيفًا. و تَشَرَّفَ بكذا، أي عَدَّهُ شَرَفًا ». فیروزآبادی نیز گوید: « شَرَّفَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ مِنَ الشَّرْفِ وَفُلَانٌ بَيْتَهُ، جَعَلَ لَهُ شَرَفًا وَ تَشَرَّفَ، صَارَ مُشَرَّفًا »؛ انتهى. صحاح 4: 1380؛ قاموس 3: 158

7- «المطاعيم» جمع المطعام؛ أي كثير الإطعام والقرى. بحار 49: 256

8- غیر خدمت نیست ایشان را هدف \*\*\* فضلشان بخشیده بر مردم شرف روز سختی ها زهر خرد و ز پیر \*\*\* بی گمان هستند از جان دستگیر

شرح: یعنی بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده اند در پریشانی ها و قحطی ها در هر محلی ، به تحقیق که شرف یافته اند به فضیلت بر دیگران به برکت ها و رحمت ها و نعمت ها که از ایشان به مردم رسیده است.

48

وَمَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبٌ (1) و مُكَذِّبٌ \*\*\* وَ مُضْطَّعِنَ ذُو إِحْنَةٍ وَ تِرَاتٍ (2) - (3)

شرح: یعنی و نیستند مردم [ یعنی منکران اهل بیت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين ] (4) مگر غصب کننده حق ایشان یا تکذیب کننده ای که ایشان را به دروغ

ص: 137

1- ع: « حاسد »

2- « تَصَاغَنَ » القوم و اضطغنوا، انطووا على الأحقاد. و « الإحنة » - بالكسر - الحقد. و « الموتور » الذي قتل له قتيلاً فلم يدرك بدمه ؛

تقول منه و تره ، يتره ، و ترأ ، و تره. بحار 49: 256

3- دشمنان پستشان نالایق اند \*\*\* غاصب و ناراستگو و فاسق اند

4- فقط در « ج »

نسبت دهند (1)، یا کینه ورزی، که عداوت ایشان را در دل دارند، و طلب کننده است خون هایی را که رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در راه دین [و جهاد با معاندین] (2) ریخته اند.

49

إِذَا ذَكَرُوا قَتْلَى بَدْرٍ وَ خَيْبَرَ \*\*\* وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَسْبَلُوا الْعِبْرَاتِ (3)-(4)

شرح: یعنی هر گاه به یاد می آورند کشته شده های جنگ بدر (5) و خیبر (6) و روز

جنگ حنین را که به دست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند، جاری می گردانند آب دیده های خود را. اما جنگ بدر و حنین (7)، برای آن که برادران و پدران و اقارب ایشان در آن دو جنگ به دست آن حضرت کشته شدند، و اما جنگ خیبر به سبب آن که

ص: 138

1- مرحوم مامقانی قدس سره فرموده: از خلیل بن احمد پرسیدند: ما تقول في علي بن أبي طالب؟ گفت: ما أقول في حق امرئٍ كتمت مناقبه أوليائه؛ خوفاً، و أعدائه؛ حسداً، ثم ظهر من بين الكتمين مأملاً الخافقين. تنقيح المقال 2: 264

2- فقط در «ج»

3- «إِذَا ذَكَرُوا» أي منافقي قريش و أهل الكتاب معاً ولو خصّ بالأول فذكر «خيبر»؛ لِإِتِّهَمَ انْهَزَ مَوَافِيَهُ وَ جَرَى الْفَتْحَ عَلَيَّ يَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَوْهُمُ لِلْحَسَدِ. و لو كان مكان «خيبر»، «أحد»، كان أنسب. بحار 49: 256

4- یادشان آید امیر المؤمنین \*\*\* خونشان را ریخت در بدر و حنین

5- معجم البلدان 2: 283؛ مرصد الاطلاع 1: 170

6- معجم البلدان 3: 263؛ مرصد الاطلاع 1: 494

7- «يجوز أن يكون تصغير الحنان وهو الرحمة تصغير ترخيم ويجوز أن يكون تصغير الجن وهو حنّ من الجن وقال السهيلي: سمى بحنين ابن قانية بن مهلائيل». معجم البلدان 3: 190؛ مرصد الاطلاع 1: 432

دیگران گریختند ، و فتح به دست ظفر آسای آن حضرت جاری شد (1).

و اگر به جای خیبر «أحد» (2) بود مناسب تر بود ، زیرا که در جنگ خیبر کسی از قریش کشته نشد ، مگر آن که در ضمیر «ذکروا» منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند.

50

فَكَيْفَ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَرَهْطَهُ \*\*\* وَهُمْ تَرَكُوا أَحْشَاءَهُمْ وَغِرَاتِ (3)-(4)

شرح : یعنی پس چگونه دوست دارند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و خویشان و قبیله او را ؟ و حال آن که از کشتن اقارب و عشایر آن ها پر شده احشای اندرون های ایشان از کینه و عداوت.

51

لَقَدْ لَا يَنْوُهُ فِي الْمَقَالِ وَأَصْمَرُوا \*\*\* قُلُوباً عَلَى الْأَحْفَادِ مُنْطَوِيَاتِ (5)

ص: 139

1- شیخ محمد حسین غروی اصفهانی رحمه الله می فرماید : سَلْ خَنْدَقاً وَخَيْبِراً وَبَدراً \*\*\* فَإِنَّهَا بِمَا أَقُولُ أُدْرِي سَلْ أَحْداً فِيهِ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ \*\*\* نادى الأمين لا فتى إلا علي لله دَرُّ ضَرْبَةٍ أَفْضَلُ مِنْ \*\*\* عِبَادَةِ الْجَمِيعِ مِنْ إِنْسٍ وَجِنٍّ يَا ضَرْبَةً قَاضِيَةً عَلَى الْعِدَى \*\*\* نفسى و أمي و أبي لك الفداء الأنوار القدسيه: 18

2- معجم البلدان 1: 95؛ مرصد الاطلاع 1: 39

3- «الوغة» شدة توقد الحر و منه قيل : في صدره على و عر - بالتسكين - أي ضغن و عداوة و توقد من الغيظ. بحار 49: 256

4- لا-جرم در قلبشان بس کینه ها است \*\*\* بغضهاشان از علی در سینه ها است پس چه سان با آل او باشند دوست \*\*\* چون بجوشد کینشان در خون و پوست بس که خون ها ریخت تیغ ذوالفقار \*\*\* از اقارب هایشان در روزگار

5- ظاهراً بودند یار مرتضی \*\*\* خصم او بودند لیکن در خفا

شرح: یعنی هر آینه به تحقیق که در ظاهر با او نرمی و همواری می کردند در گفتگو، و پنهان می کردند عداوت را در دل هایی که پیچیده شده بود بر کینه دیرینه.

52

فَإِنْ (1) لَمْ تَكُنْ إِلَّا بِقُرْبَى مُحَمَّدٍ \*\*\* فَهَاشِمٌ أَوْلَى مِنْ هُنَّ وَهَنَاتٍ (2) (3)

شرح: یعنی اگر نبود خلافت مگر به قرابت و خویشی محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنان چه در روز سقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند، پس در این صورت بنی هاشم اولی و سزاوارتر خواهند بود به خلافت از آن جماعتی که خویشی دوری دارند، و در نسب ایشان گفتگوها نیز هست!

53

سَقَى اللَّهُ قَبْرًا بِالْمَدِينَةِ (4) غَيْثَةً فَقَدْ حَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَاتِ (5) (6)

شرح: یعنی سیراب گرداند خداوند قبری را که در مدینه (7) طیبه است، به باران رحمت خود، پس به تحقیق که نازل شد در آن قبر کسی که باعث ایمنی کافه خلائق است در دنیا و آخرت با برکت های بسیار.

ص: 140

- 
- 1- قال ابن هشام: «مِنْ أَوْجِهِ الْفَاءِ: أَنْ تَكُونَ رَابِطَةً لِلْجَوَابِ وَذَلِكَ حَيْثُ لَا يَصْلِحُ لِأَنْ يَكُونَ شَرْطًا وَهُوَ مُنْحَصِرٌ فِي سِتِّ مَسَائِلٍ: ... وَ السَّادِسَةُ أَنْ تَقْتَرْنَ بِحَرْفٍ لَهُ الصِّدْرُ كَقَوْلِهِ: فَإِنْ أَهْلِكَ فَذِي لَهَبٍ لِظَاةٍ / عَلِيٍّ تَكَادُ يَلْهَتُهَا التَّهَابَا». مغني اللبيب 1: 218
  - 2- قوله: «إِلَّا بِقُرْبَى مُحَمَّدٍ» إشارة إلى قَدْحٍ فِي أَنْسَابِهِمْ أَيْضًا. بحار 49: 256
  - 3- چون بنی هاشم خود از پیغمبرند \*\*\* بر خلافت بعد از او لایق ترند
  - 4- در دو نسخه اصل: «فِي الْمَدِينَةِ»
  - 5- «غَيْثَةً» مَفْعُولٌ ثَانٍ لِ «سَقَى». بحار 49: 256
  - 6- بار الها، مالک پیغمبری \*\*\* پس سلام ما به نزدش آوری
  - 7- معجم البلدان 7: 227؛ مرصد الاطلاع 1: 1247

نَبِيِّ الْهُدَى صَلَّى عَلَيْهِ عَلَيْهِ مَلِيكُهُ \*\*\* وَبَلَّغَ عَنَّا رُوحَهُ التُّحَفَاتِ (1) (2)

شرح: یعنی آن سبب ایمنی پیغمبر هدایت است، درود فرستد بر او پروردگار و مالک اختیار او، و برساند خدا از جانب ما به روح مقدس مطهر او، تحفه ها و درود و ثنا. (3)

وَ صَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَازِرِ شَارِقٍ \*\*\* وَ لَاحَتْ نُجُومُ اللَّيْلِ مُبْتَدِرَاتٍ (4) (5)

شرح: یعنی و صلوات فرستد بر او حق تعالی مادام که طلوع کند خورشید از افق، و مادام که ظاهر شوند ستاره های شب (6)؛ مبادرت کنندگان طلوع آفتاب را هر صبح.

1- « نَبِيِّ الْهُدَى » بدل من « الأَمْنِ ». « مَلِيكُهُ » أي رَبِّهِ وَ مَالِكِهِ. وَ « التُّحَفَاتِ » مَفْعُولٌ ثَانٍ لِ « بَلَّغَ ». بحار 49: 256

2- رحمت خود را چو باران بهار \*\*\* بارها بر تربت پاکش ببار

3- ج: « و برساند خداوند عالمیان از جانب ما بندگان به روح مقدس مطهر خاتم پیغمبران تحفه های بی پایان و درود و ثنای بی کران »

4- « ذَرَّ » الشَّمْسُ ، طَلَعَ وَ الشَّرْقُ الشَّمْسُ وَ يَتَحَرَّكُ وَ شَرَقَتِ الشَّمْسُ ، طَلَعَتْ وَ الشَّرْقُ الشَّمْسُ حِينَ تَشْرُقُ. وَ « لَاحَتْ » أي ظَهَرَتْ وَ تَلَالُآتُ « مُبْتَدِرَاتٍ » ؛ أي يَبْتَدِرُونَ طُلُوعَ الشَّمْسِ أَوْ كِنَايَةً عَنِ سُرْعَتِهِنَّ فِي الْحَرَكَةِ. بحار 49: 257

5- تا شب و روز تو باشد پابه جا \*\*\* رحمت خود کن نثار مصطفی

6- فِيهِ صِنْعَةُ التَّأْيِيدِ ، وَ هُوَ تَعْلِيْقُ الشَّيْءِ بِأَمْرِ يَفِيدُ الْأَبَدِيَّةَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى : « خَالِدِينَ فِيهَا مَادَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ ». قَالَ الشَّارِحُ : صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَى النَّبِيِّ مَادَامَ طَلَعَ الشَّمْسُ وَ ظَهَرَتْ وَ تَلَالُآتُ النُّجُومُ وَ ذَلِكَ أَمْرٌ يَقْتَضِي التَّأْيِيدَ ، إِذِ الطُّلُوعُ ثَابِتٌ لِلشَّمْسِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَصَلَاتُهُ تَكُونُ إِلَى ذَلِكَ الْيَوْمِ. وَ إِن شئتَ التَّفْصِيلُ مَا زَادَ عَلَى هَذَا فَرَاغَ إِلَى كِتَابِ « الإِصْبَاحِ » الْمَعْرُوفِ بِالْمَطْوَلِ

أَفَاطِمُ (1) لَوَخِلَتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا \*\*\* وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ (2) (3)

ص: 142

1- قال الدسوقي: «أفاطم» أي بالفاطمة وهو مرخم - بفتح الميم - على اللغة الفصحى وهي لغة من لا ينتظر الحذف المحذوف وقال الشُّمْنِي: فاطم - بالفتح - مرخم فاطمة على الأكثر وهو أن ينوى المحذوف. وقال الدماميني: والأصل، فاطمة فرخم بحذف الهاء وأبقى الميم على فتحها جرياً على اللغة الفصحى. آن چه ذکر شد در ذیل بیت معروف امرء القیس: أفاطم مهلاً بعض هذا التذلل \*\*\* و إن كنت قد أزمعت صرمي فأجملي است که مناسباً ذکر شد. جناب سیوطی هم در نسبت به فاطمة گوید: الفاطمي - بكسر الطاء - إلى سيدة نساء العالمين رضی الله تعالی عنها. حاشية الدسوقي على مغني اللبيب 1: 32. المصنف من الكلام 1: 3؛ تحفة الغريب: 19؛ لب اللباب في تحرير الأنساب: 299. تذكر: «شَمْنِي» به ضمّ شین و ميم و تشدید نون چنان که سیوطی در لبّ اللباب ضبط کرده، صحیح است و لا غیر و لو بلغ ما بلغ. جناب سید علی اکبر برقی در کتاب راهنمای دانش وران گوید: «شَمْنِي» - بافتح اول و دوم - منسوب است ب «شَمْن» معرّب چَمَن از قُرّای گرگان (استر آباد)... شَمْنِي صاحب شرح المصنف من الكلام على مغني ابن هشام است در سال 872 در گذشت. أقول: جناب سیوطی آگاه به ضبط شَمْن نیز بوده چنان که خود سیوطی در مختصر معجم البلدان (یاقوت حموی) نگاشته؛ و همو در لبّ اللباب في تحرير الأنساب گوید: «الشَمْنِي» - بفتح تین و نون - إلى شَمْن قرية بإسترآباد. «الشَمْنِي» - بضم تین و تشدید النون - إلى شَمْنه، مزرعه بباب قُسطنطينية. پس سیوطی بر هر دو ضبط نیز آگاه بود. مضاف بر این شَمْنِي استاد سیوطی بوده و با او حشر و نشر داشته و در خدمتش بوده. بنابراین کلام جناب برقی که گفته: «سیوطی در دو موضع از بغية الوعاة آن را به ضمّ اول و دوم و تشدید نون ضبط کرده، اشتباه است» خلاف حقیقت است و صحیح نمی نماید. راهنمای دانشوران 2: 38؛ معجم البلدان 5:

157؛ لب اللباب: 245، رقم 2410 و 2411

2- و «جَدَلَه» صَرَعَه على الجدالة و هي التراب. بحار 49: 257

3- دختر پاک نبی، ای فاطمه \*\*\* در دلت صد خون فتد زین واهمه گر بدانی پاره ی جانت به تیغ \*\*\* کشته شد بر دست دشمن بی دریغ سینه ات جوشان شود، جان هم پریش \*\*\* دجله را گلگون کنی از اشک خویش

إِذَا لَلَطَمْتِ الْخَدَّ فَاطِمِ عِنْدَهُ \*\*\* وَ أَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ (1)

شرح: یعنی ای فاطمه، اگر خیال کنی حسین را که به تیغ بی دریغ اعدا بر خاک کربلا افتاده، و در کنار شطّ فُرات (2) تشنه لب جان داده، هر آینه طپانچه بر گونه گلگون خودخواهی زدن ای فاطمه! و نهرها از آب دیده محزون بر گونه های گلگون خود جاری خواهی کرد

58

أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ فَاثِدْبِي \*\*\* نُجُومَ سَمَوَاتِ بَأَرْضِ فَلَاةٍ (3)

شرح: یعنی ای فاطمه، برخیز! ای دختر بهترین خلق خدا! و ندبه و نوحه کن بر فرزندان خود که ستاره های فلک امامت و رفعتند، و در زمین بیابان چول (4) به مذلت افتاده اند.

ص: 143

1- أقول لا يجوز تلاوة مثل هذه الأبيات إلا إذا حصل الإقبال و سالت الدموع على الخدين و أحاطت الرعشة بالجانبين

2- معجم البلدان 6: 19؛ مرصد الاطلاع 3: 1021

3- خیز از جای خودای خیرالنساء \*\*\* بر پسرهای خودت کن نوحه ها گرچه ایشان ز آسمان هفتم اند \*\*\*\* در بیابان های تنهایی گمند

4- « چول » چنان که گفته شد بمعنی بیابان برهوت است. جناب سید محمد علی داعی الاسلام نیز گوید: « بیابان کم و آب و علف

[است]. فرهنگ نظام 2: 484



قَبورِ بَكُوفانِ وَأُخْرَى بِطَيْبَةٍ \*\*\* وَأُخْرَى يَفْعُ نَالَهَا صَلَوَاتِي (1) (2)

شرح: یعنی قبری چند در کوفه است، و قبرهای چند دیگر در طَیْبَه (3) است؛ یعنی مدینه طَیْبَه، و قبرهای دیگر در فَخ (4) مکه مشرفه است، برسد به آن ها صلوات من.

مؤلف گوید که: قبرهای کوفه اشاره به ضرایح مقدسه حضرت امیر المؤمنین (5) و حضرت امام حسین - صلوات الله علیهما - و قبور شهدای کربلاست، و بعضی از اولاد ائمه اطهار علیهم السلام که در کوفه و حوالی آن مدفونند.

و قبرهای مدینه اشاره است به، مرقد منور حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و مضجع معتبر حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - و ضرایح مطهّرة ائمه بقیع - صلوات الله علیهم - و سایر سادات عالی درجات که در آن بلده طَیْبَه مدفونند.

و فح اسم موضعی است در نزدیکی مکه معظمه که اطفال را در آن جا مُحَرِّم

ص: 144

1- قوله: «وَأُخْرَى يَفْعُ» إشارة إلى القتلى يَفْعُ فِي زَمَنِ الْهَادِي وَ هُم: الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ سَلِيمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَ أَتْبَاهِهِمَا. بحار 49: 257

2- پس سلام من بدان مردان پاک \*\*\* که بخوابیدند اکنون زیر خاک در مدینه یا که مکه خفته اند \*\*\* یا به کوفه ترک هستی گفته اند

3- «هو اسم لمدينة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقال لها: طيبة وطابة وهي الرائحة الحسنة لحسن رائحة تربتها فيما قيل...». معجم البلدان 6: 275؛ مرصد الاطلاع 2: 900

4- «الفحّ الذي يُصَادُ بِهِ الطير مُعَرَّبٌ وَ لَيْسَ بَعْرَبِي وَ اسْمُهُ بِالْعَرَبِيَّةِ طَرَقٌ وَ هُوَ وادٍ بِمَكَّةَ». معجم البلدان 6: 416؛ مرصد الاطلاع 3:

1019

5- و چه زیبا سروده مرحوم شهریار در غزل بی نظیر خود: به جز از علی که آرد پسری ابو العجائب \*\*\* که عَلم کند به عالم شهدای کربلا

را

می گردانند. و مجمل قصه فخر آن است که: حسین پسر علی پسر حسن؟ سیم پسر حسن، دویم پسر امام حسن مجتبی علیه السلام که مادر او زینب، دختر عبد الله، پسر حسن دویم بود در ایام خلافت موسی که ملقب به هادی و چهارم خلفای بنی عباس بود خروج کرد، (در ماه ذی قعدة سال صد و شصت و نه از هجرت) در مدینه.

و ابو الفرج اصفهانی [356 ه] در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که:

«سبب خروج حسین آن بود که هادی مردی شقی از اولاد عمر بن الخطاب (1) را والی مدینه طیبه کرد، و آن عمری ملعون، کار را بر سادات مدینه طیبه بسیار تنگ کرد، و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می رسانید، و چون اوایل آمدن حاجیان شد به مدینه، هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه کردند حسین و سادات را که خروج کنید، ما اعانت شما می کنیم، حسین اراده خروج کرد و جمع کرد سادات را که از جمله آن ها: سه پسر عبد الله بن الحسن، پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود، یکی یحیی نام داشت و دیگری سلیمان و سیمی ادریس، و عبد الله پسر حسن سیم که او را افضس می گفتند، و ابراهیم پسر اسماعیل که او را طباطبا (2) می گفتند، و سادات طباطبا نسبت به او می رسانند، و عمر پسر حسن، پسر علی، پسر حسن سیم، و عبد الله پسر اسحق، پسر ابراهیم حسن دویم بودند، و دوستان و آزاد کرده ها و آشنایان خود را جمع کردند، پس بیست و شش نفر از فرزندان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمع آمدند، و با ده نفر

ص: 145

1- عبد العزیز ابن عبد الله

2- «طباطبا» - بفتح هر دو طاء مهمله - لقب اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن علی علیهم السلام؛ زیرا که در زبان لکننت داشت و به جای «قاف»، «طا» می گفت آورده اند که در ایام خردسالی به روز عید، والد بزرگوار او به او فرمود: چه نوع جامه برای تو مهیا کنم؟ او گفت: «طباطبا»؛ یعنی «قباقا» از آن روز اسماعیل را لقب «طباطبا» مشهور گشت و اولاد او را سادات طباطبایی گویند. غیاث اللغات: 555

از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم خروج کردند، و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند، و افطس بر منار بالا رفت و مؤذن را جبر کرد که «حیّ علی خیر العمل» در اذان گفت، عمری چون این صدا (1) را شنید گریخت و از مدینه بیرون رفت، و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد، و کسی از اولاد ابو طالب تخلف نمود از ایشان مگر (2) حضرت امام موسی کاظم - صلوات الله علیه - و حسن پسر جعفر، پسر حسن سیّم. پس حسین بر منبر بر آمد و گفت بعد از حمد و ثنا: «منم فرزند رسول خدا، و بر آمده ام بر منبر رسول خدا، و در حرم رسول خدا شما را دعوت می کنم که عمل کنید به سنت رسول خدا.

مردم بعضی بیعت کردند و در این حال حمّاد (3) بریری (4) که داروغه مدینه بود لشکری جمع نمود و بر در مسجد آمد و چون خواست از مرکب به زیر آید، سید یحیی بن عبد الله با شمشیری که در دست داشت چنان بر پیشانی او زد که زره و کلاه خودش را برید و نصف سرش را پرائید، و آن ملعون از اسب درگرددید، و یحیی حمله کرد بر لشکرش و همه گریختند.

و در آن سال مبارک (5) ترک که از امرای خلیفه بود به حج آمده بود، چون داخل مدینه شد و خبر خروج حسین را شنید، شب، - پنهان کس به نزد او فرستاد که من نمی خواهم مبتلا به جنگ تو شوم، و در خون سادات داخل شوم، شب جمعی را بر سر لشکر من بفرست اگر چه ده نفر باشند، که بهانه باشد برای من و من بگریزم.

ص: 146

1- ج: «صدای بایمان مشحون»

2- ج بعلاوة: «امام زمان و حجة الله علی الانس و الجان»

3- ج: «عماد»، مقاتل: «خالد»

4- معجم البلدان 2: 292؛ مراصد الاطلاع 1: 176

5- ث: «مبرک»، ج: «متبرک»، ولی در مقاتل (ص 448): «مبارک الترمکی» ضبط شده است

حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت» (1).

کلینی (2) - علیه الرّحمة - روایت کرده است که :

« چون حسین خروج کرد و مدینه طیبه را متصرف شد ، فرستاد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را تکلیف کرد که با او بیعت کند. حضرت به نزد او رفت و فرمود : ای پسر عمّ مرا تکلیف بیعت مکن ، پسر عمّ تو محمّد بن عبد الله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را جبر بر بیعت کرد ، بر او لازم شد که امری چند را که نمی خواست بگوید ، گفت ؛ یعنی خبر داد به آن که : او کشته خواهد شد و به چه نحو کشته خواهد شد و که او را خواهد کشت. اگر مرا نیز تکلیف کنی آن چه می دانم خواهم گفت. حسین گفت : من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید ، من شما را جبر نمی کنم ، اختیار با شماست. چون به وداع حضرت امام موسی علیه السلام آمد ، حضرت فرمود : ای پسر عمّ ؛ بدان که در این سفر البتّه کشته خواهی شد ، نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندند که در ظاهر اظهار اسلام می کنند ، و در باطن مشرک و کافرند. پس فرمود : « إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (3) من مزد مصیبت شما را ای گروه خویشان ، من از خدا می طلبم.

پس حسین بیرون رفت و چنان چه حضرت فرموده بود او و اصحابش همه کشته

ص: 147

1- مقاتل الطالبیین : 407-415 (ملخصاً)

2- « کُلین » - بضم کاف و فتح لام است چنان که علامه و شیخ الطایفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند و از مشایخ خلفاً عن سلف بدین وجه مسموع گشته و بالفعل نیز در ألسنة اهالی آن ولایت ؛ یعنی ری و توابع آن ، بدین وجه قرانت می شود و آن توابع و دیهات می باشد. و صاحب قاموس بفتح کاف و کسر لام گفته و او را به میزان « امیر » دانسته است و این از أغلاط قاموس است. قصص العلماء : 396 و 397

3- بقره: 156

و صاحب مقاتل الطالبيين گفته است که :

« حسین با سی صد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را در مدینه نایب کرد ، چون به فتح رسیدند لشکر هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند ، و در آن سال از بنی عبّاس ملاءین عبّاس بن محمّد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی به حج آمده بودند ، و مبارک (2) ترک [ و علی بن یقطین ] (3) و حسن حاجب و حسین بن یقطین نیز به ایشان ملحق شدند ، و ایشان با لشکر گران در برابر لشکر سید حسین ( ایستادند در روز هشتم ماه ذی حجه ) در وقت نماز صبح.

پس اول بر حسین امان عرض کردند که : ما شما را امان می دهیم و ضامن می شویم که خلیفه ضرری به شما نرساند ، بلکه احسان کند به شما. سید حسین چون می دانست که بر امان ایشان اعتماد نمی توان کرد و اگر دست بیابند ایشان را به اقبیح و جوه به قتل خواهند رسانید ، قبول نکرد ، و قتال عظیم در میان ایشان واقع شد. و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند می کردند ، و آن شیران بیشه شجاعت قبول امان نکرده ، مردانه جنگ می کردند و با قِلّت عدد و عدم مدد ، جمع کثیری از آن اشقیاء را به جهنّم فرستادند تا آن که محمّد بن سلیمان لعین از عقب لشکر ایشان در آمد و اکثر

لشکر حسین را به قتل رسانید (4) ، تا آن که حسین و سلیمان بن عبد الله بن الحسن (5) و عبد الله بن اسحاق بن ابراهیم بن الحسن و حسن بن محمّد با جماعت دیگر از سادات

ص: 148

1- بحار الأنوار 48: 160 و 161 به نقل از اصول کافی

2- إ: « مبرک » ؛ ج: « متبرک » و کلمه از مقاتل چاپ قاهره تصحیح شد

3- فقط در « إ » است

4- إ: « رسانیدند »

5- إ: « الحسين »

و موالی شهید شدند (1)، و اکثر سادات حسنی در آن روز به قتل آمدند (2).

و از حضرت امام محمد تقی - صلوات الله علیه - روایت کرده اند که :

« بعد از واقعه هایلله کربلا واقعه ای بر سادات کرام عظیم تر از جنگ فسخ واقع نشد ». (3)

و چون آن لشکر شقاوت اثر سرهای شهدا را به نزد موسی و عباس آوردند ، جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس شوم حاضر بودند. آن دو ملعون از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدند که : این سر حسین است؟ حضرت فرمود : بلی ، « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (4). به خدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امر کننده به نیکی ها و نهی کننده از بدی ها ، و در میان سادات حسنی ، مانند خود نداشت. آن ملاعین ساکت شدند و جواب نگفتند.

و چون اسیران سادات را به نزد هادی ملعون بردند امر کرد که همه را به قتل آوردند. و در همان روز آن سگ به جهنم واصل شده (5). و از جمعی [ثقات] (6) روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان شد او را تلقین کلمه شهادتین می کردند ، و او شعری چند می خواند که مضمونش این است که :

ص: 149

---

1- ج: « سادات رفیع الدرجات و موالی سعادت بینات ، به درجه شهادت رسیدند و به شهدای کربلا ملحق گردیدند »

2- مقاتل الطالبیین: 417 و 418

3- بحار 48: 165

4- بقره: 156

5- ج: « سگ شقاوت اندوز به جهنم واصل شد و به عمر سعد و شمر بن ذی الجوش - لعنهما الله - ملحق گردید »

6- د « ج »

« کاشکی مادر مرا نمی زانید و به جنگ حسین و اصحابش نمی رفتم ».

و در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که :

« در شبی که سید حسین و اصحابش شهید شدند ، بر سر آب های غطفان ، تا صبح آن قبیله نوحه جن را می شنیدند که اشعار می خواندند (1) و برایشان گریه و ندبه می کردند » (2).

و ایضاً از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که:

« حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در فتح ، از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود که : جبرئیل نازل شد و گفت یکی از فرزندان تو در این جا شهید خواهد شد و ثواب کسی که با او شهید شود برابر شهیدان دیگر است. (3)

و ایضاً روایت کرده است که:

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز در فتح فرود آمد و نماز کرد و فرمود که : در این جا مردی از اهل بیت من کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد گرفت به سوی بهشت» (4)

ص: 150

---

1- قال الحافظ السيوطي : أخرج أبو نعيم في الدلائل عن أم سلمة قالت : سمعتُ الجنَّ تبكي علي حسين [ عليه السلام ] و تنوح عليه و أخرج ثعلب في أماليه عن أبي خباب الكلبي قال : أتيت كربلاء فقلت لرجل من أشرف العرب : أخبرني بما بلغني أنكم تسمعون نوح الجن فقال : ما تلقى أحداً إلا أخبرك أنه سمع ذلك ، قلت : فأخبرني بما سمعت أنت ، قال : سمعتم يقولون : مسح الرسول جبينه \*\*\* فله بريق في الخدود أبواه من عليا قریش \*\*\* وجد و خير الجدود تاريخ الخلفاء: 208

2- مقاتل الطالبیین : 426

3- مقاتل الطالبیین: 366 ؛ بحار الأنوار 48 : 170

4- بحار الأنوار 48 : 170

بدان که از این حدیث مستفاد می شود که حسین دعوی امامت نکرده باشد، و از برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند، و اگر غالب آید حق را به امام زمان بدهد چنان چه احادیث در باب او و در باب زید علیهما السلام به این مضمون وارد شده است.

60

و آخری بأرض الجوزجان محلها\*\*\* وَقَبْرُ بِيَا حَمْرِي لَدَى الْغُرَبَاتِ (1) (2) (3)

شرح: یعنی و قبر چند دیگر در زمین جُوزجان (4) خراسان محل آن هاست، و قبری که به باخمري (5) در غربت و دور از دیار ایشان واقع است.

و اول اشاره است به قتل یحیی (6) پسر زید (7) شهید که بعد از شهادت پدرش به

ص: 151

1- قوله: «و آخری بأرض الجوزجان» إشارة إلى قتل یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام؛ فإنه قتل بجوزجان و صلب بها فی زمن الولید و كان مصلوباً حتى ظهر أبو مسلم و أنزله و دفنه. و «محلها» مبتدأ و «بأرض» خبره. و «باخمري» اسم موضع علی ستة عشر فرسخاً من الكوفة، قتل فيها إبراهيم بن عبد الله بن الحسن، بحار 49: 257

2- ع: «القربات»

3- در خراسان نیز سرداری رشید\*\*\* از ثری سوی ثریا پر کشید

4- معجم البلدان 3: 90؛ مراد الاطلاع 1: 357

5- «قتل إبراهيم هناك فقبره به إلى الآن یزار و إياها عنی دِعْبَل بن علی». معجم البلدان 2: 253؛ مراد الاطلاع 1: 148

6- قال صاحب اللباب: الجوزجاني... خرج منها جماعة من العلماء و بها قتل یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب رضی الله عنه. اللباب فی تهذیب الأنساب 1: 208

7- بدان که، زید به دو نفر اطلاق می شود: اول: زید بن علی بن الحسین علیهم السلام که در سنه 126 ه در 44 سالگی به شهادت رسید (و ماجرای شهادتش این بود که: از والی مدینه به هشام شکایت کرد و هشام به جای رسیدگی به شکوائیه ایشان تحقیقش کرد و به حضرت باقر علیه السلام نیز جسارت کرد و نهایتاً الأمر زید را شهید کرد. حضرت صادق علیه السلام پرسید که بدن عمویم چه شد؟ گفتند: ما آن را زیر شن های ساحل دفن کردیم ولی دشمن آن را پیدا کرد. حضرت با صدای بلند شروع به گریه نمود و فرمود: أفلا أو قَرْتُمُوهُ حَديدًا (چرا تگه آهنی به بدنش نیستید [تا به ته آب فرود رود و به دست دشمن نیفتد]). بدنش را چهار سال در گرما و سرما به دار آویختند و به لطف إلهی بدنش نپوسید و سالم بود. ذهبی عالم سنی در الکاشف نویسد: یکی از روایات صحاح سته از نگهبانان بدن زید بوده او می گفت: وقتی نوبت نگهبانی من شد در خواب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که به بدن زید نگاه کرد و خطاب به من فرمودند: «هكذا تغفلون بولدي». و در نجف شاعری بود به نام شیخ صالح کواز که در این باره فرمود: کَانَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ فِيهِ تَنَافُسًا\*\*\* فَنَالَ الْفَضَا مِنْهُ أَعَزَّ الْمَرَاتِبِ (از بیانات استاد فاطمی نیا دام ظلّه: دوم زید بن موسی بن جعفر أخ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام که به زید النار معروف است. وجه تسمیه زید النار را در کتب مفصله ذکر کرده اند فراجع إن شئت



خراسان رفت و در آن جا خروج کرد ( در زمان ولید پلید (1) از خلفای بنی امیّه (2) ، و در جوزجان (3) او را شهید کردند و بر دار کشیدند ، و بر دار بود تا ابو مسلم مروزی خروج کرد و او را از دار به زیر آورد و دفن کرد.

و دویم اشاره است به قتل ابراهیم پسر عبد الله بن الحسن که بعد از کشته شدن

ص: 152

1- ج بعلاوه: « عليه اللعنة و العذاب الشديد »

2- ج بعلاوه: « لعنهم الله »

3- « قال المتوكل... لَمَّا قَتَلَ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ صُرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ ، فَلَقَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَحْدَثَةً الْحَدِيثِ عَنْ يَحْيَى بْنِ فَبِكِي وَاشْتَدَّ وَجَدَهُ بِهِ وَقَالَ : رَحِمَ اللَّهُ ابْنَ عَمِّي وَ أَلْحَقَهُ بِأَبَائِهِ وَ أَجْدَادِهِ . وَقَالَ السَّيِّدُ الْمَدَنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي شَرْحِهِ عَلَى الصَّحِيفَةِ : فِي بَكَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى بْنِ زَيْدٍ ، وَ شِدَّةِ وَجَدِهِ وَ دَعَائِهِ لَهُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ يَحْيَى كَانَ عَارِفًا بِالْحَقِّ مَعْتَقِدًا لَهُ ، وَ إِنَّ حَالَهُ فِي الْخُرُوجِ كَحَالِ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ « ؛ انتهی کلامه رفع مقامه. فإن شئت التفصيل فراجع إلى رياض السالكين في شرح صحيفه سيد الساجدين 1 : 119-123

برادرش محمد گریخت و به عراق رفت و در آن جا خروج کرد و مدت ها حکومت کرد، و آخر در باخمی که در شانزده فرسخی کوفه است کشته شد و در آن جا مدفون شد، و تفصیل این قصه ها مناسب این ترجمه نیست، و در کتاب *حياة القلوب* (1) *إن شاء الله* به تفصیل مذکور خواهد شد.

61

وَقَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ \*\*\* تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ (2) (3)

شرح: یعنی و قبری که در بغداد (4) است، برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمان به رحمت خود فرو گرفته است در غره های بهشت.

و ابن بابویه - رحمة الله عليه - روایت کرده است که:

«دعبل گفت که: چون به این موضع قصیده رسیدم، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: ای دعبل می خواهی در این موضع دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود؟»

گفتم: بلی یا ابن رسول الله! پس حضرت فرمود این دو بیت بعد را:

62

وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا هَذَا مِنْ مُصِيبَةٍ (5) \*\*\* الْحَتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّرْفَاتِ (6)

ص: 153

- 
- 1- در منبع مذکور چیزی یافت نشد
  - 2- قوله: «تَضَمَّنَهَا» أي قبل ضمانها أو اشتمل عليه مجازاً. بحار 49: 257
  - 3- باز بنگر مؤمنی نیکوسرشت \*\*\* رفت از بغداد بر سوی بهشت
  - 4- «أُمُّ الدُّنْيَا وَسَيِّدَةُ الْبِلَادِ»، قال ابن الأنباري: أصل بغداد للأعجام والعرب تختلف في لفظها؛ إذ لم يكن أصلها من كلامهم ولا اشتقاقها من لغاتهم...». معجم البلدان 2: 360؛ مرصد الاطلاع 1: 209؛ بديع اللغة: 113؛ شفاء الغليل فيما في كلام العرب من الدخيل: 86؛ المعرب والدخيل من معاجم العربية: 142؛ المعرب للجواليقي: 73
  - 5- مرحوم شيخ حرّ عاملی قدس سره راجع به این مکان مقدس می فرماید: و ما بدأ من بركات مشهده \*\*\* في كل يوم أمسه مثل غده و كشافا العمى والمرضى به \*\*\* إجابة الدعا في أعتابه و جناب دعبل در قصیده بلند و بالای دیگری گفته: قَبْرَانِ فِي طُوسٍ: خَيْرَ النَّاسِ كُلِّهِمْ \*\*\* وَقَبْرٌ شَرُّهُمْ هَذَا مِنَ الْعَبْرِ مَا يَنْفَعُ الرَّجْسَ مِنْ قُرْبِ الزَّكِيِّ، و لا \*\*\* على الزكى بقرب الرجس من ضرر به نقل یکی از دوستان روحانی دو بیت مذکور روی یکی از درهای حرم حضرت رضا علیه السلام نوشته شده دیوان دعبل: 198، بیت 22 و 23
  - 6- گفت امام هشتم ای دعبل، کنون کن \*\*\* به شعر خود دو بیتی را فزون: طوس هم مهمان خود گردانده است \*\*\* آن که را غربت ز میهن رانده است دود آه از خاک آید برون \*\*\* سینه اش از حسرت دل غرق خون تا رسد روزی که خیزد در جهان \*\*\* قائم آل محمد از نهان

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا \*\*\* يُفْرِجُ عَنَّا الْغَمَّ وَالْكَرْبَاتِ (1)

شرح: یعنی و قبری که در شهر طوس است چه عجب مصیبتی است که پیوسته آتش حسرت در درون (2) می افروزد با ناله های جان سوز تا روز حشر، تا روزی که حق تعالی برانگیزد و ظاهر سازد قائمی را که فرج می دهد و زایل می گرداند از ما غم را و کربت ها و شدت ها را، اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ (3).

عَلِيُّ بْنُ مُوسَى أَرْشَدَ اللَّهُ أَمْرَهُ \*\*\* وَصَلَّى عَلَيْهِ أَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ

ص: 154

1- کمال الدین 2: 374

2- ا: « درونها »

3- تأجیح النیران: 36

شرح: یعنی صاحب آن قبر علی بن موسی است خدا به اصلاح آورد امر او را و درود فرستد بر او بهترین درودها را.

مؤلف (1) گوید: ظاهراً همان دو بیت از حضرت امام رضا علیه السلام است، و بیت سیم را دعبل اضافه کرده است. و به روایت ابن بابویه دعبل گفت: یا ابن رسول الله آن قبری که در طوس (2) است قبر کیست؟ حضرت فرمود که: قبر من است، و منقضی نخواهد شد شب ها و روزها تا آن که بگرد شهر طوس محلّ تردد شیعیان من و زائران، به درستی که هر که در شهر طوس و غربت من زیارت کند مرا، با من باشد در درجه من در روز قیامت و گناهِش آمرزیده شود.

65

فَأَمَّا الْمُصِصَاتُ الَّتِي لَسْتُ بِالْغَا \*\*\* مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتِ (3) (4)

66

قَبُورٌ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا \*\*\* مُعَرَّسُهُمْ (5) مِنْهَا بِشَطِّ فُرَاتِ (6)

ص: 155

1- ج: « مترجم »

2- معجم البلدان 6: 272؛ مرصد الاطلاع 2: 897

3- « الْمُصِصَاتُ » من قولهم: أمضه الجرح - أي أوجعه - والمضض، وَجَعُ المصيبة. قوله « الست بالغا » أي لا أبلغ بكنه صفاتي أن أصف أنّها بلغت منّي - أي مبلغ من الحزن - ويحتمل أن يكون « صفات » بالتثوين - أي صفات المبالغ - فالتثوين بدل من المضاف إليه. بحار 49: 257

4- ای دریغا، قلب من آمد به درد \*\*\* چون توانم وصف این اندوه کرد چون توانم داد شرح آن بلا \*\*\* خفتگان در مسلخ کربلا تشنه لب مردند بر رود فرات \*\*\* پیش از این ای کاش می کردم وفات

5- بغدادی گوید: الْمُعَرَّسُ - بضم الميم وفتح الراء - مكان النزول من آخر الليل والأشهر فيه مُعَرَّسٌ - بتشديد الراء المفتوحة - و جناب نظام نیشابوری گوید: التعريس: نزول في السفر من آخر الليل للاستراحة و « أعرسوا » لغة فيه قليلة و الموضوع: مُعَرَّسٌ و مُعَرَّسٌ. شرح شواهد شافیه: 13 و 14؛ شرح نظام بر شافیه: 99

6- قوله: « قَبُورٌ » خبرٌ ليل « مُصِصَاتُ » حذف الفاء منه للضرورة. « يِطْنِ النَّهْرِ » أي بقربه. و « النهر » هو الشعبة التي أجريت من الفرات إلى كربلاء وهو الذي منع الحسين عليه السلام منه. و المراد ب « الفرات » هنا، أصل النَّهْرِ العظيم. و « التعريس » النزول آخر الليل و موضع مُعَرَّسٌ و هنا يحتمل المصدر. و الحاصل: أن قبورهم قريبة من الفرات بحيث إذا لم ينزل المسافر بقربها يذهب اليوم إلى الفرات، فهو نصف منزل و الغرض تعظيم جورهم و شناعته بأنهم، ماتوا عطشاً مع كونهم بجانب النهر الصغير و بقرب النهر الكبير. بحار 49: 257

تُوفُوا عِطَاشاً بِالْفُرَاتِ (1) فَلَيْتَنِي \*\*\* تُؤَفِّتُ فِيهِمْ قَبْلَ يَوْمِ وِفَاتِي (2)

شرح: یعنی پس اما آن مصیبت ها که دل مرا سوخته و به درد آورده است و چندان که سعی کنم وصف آن ها را چنان چه باید نمی توانم کرد، اندوه بر صاحبان قبری چند است که واقعتاً در نزدیک نهری که از پهلوی کربلا- جاری است، و در آخر شب اگر در آن جا نزول نمایند وقت چاشت به نهر فرات می رسند، وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات. چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از روز مردن می مردم.

مؤلف گوید که: فرات نهر بزرگی است که در پنج فرسنگی کربلای معلی (3) می گذرد، و از آن نهری جدا کرده بودند که به کربلا می آمد، و به کوفه (4) می رفت، و

ص: 156

1- ع: «بالعراة»

2- لا يجوز القراءة بهذه الآيات إلا حال رقة القلب و جريان الدموع

3- معجم البلدان 7: 125؛ مرصد الاطلاع 3: 1154

4- «سميت الكوفة لاستدارتها أخذاً من قول العرب: «رأيت كوفاناً و كوفاناً - بضم الكاف و فتحها للرميلة المستديرة...». معجم البلدان 7: 161؛ مرصد الاطلاع 3: 1187

آبادانی کوفه از آن نهر بوده است ، و آن نهر بود که بر روی حضرت امام حسین علیه السلام بستند ، و اثر آن نهر نزدیک مرقد منور (1) حضرت عباس رضی الله عنه ظاهر است ، و عباس از آن نهر آب برداشته بود که برای لب تشنگان اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بیاورد ، و او را در میان گرفتند و در حوالی آن نهر او را شهید کردند. لهذا دور از سایر شهدا در آن جا مدفون شد.

و ابن علقمی که وزیر مستعصم بود از علمای شیعه بود و او باعث بر طرف شدن مستعصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی عباس است ، چون حدیثی شنیده بود که هر گه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به کربلا تشریف آوردند ، خطاب به این نهر کردند که : تو را بر روی جدم امام شهید ، بستند و تو هنوز جاری هستی و می آیی؟ به این سبب ابن علقمی آن نهر را خراب کرد ، و آن باعث خرابی شهر کوفه شد ؛ و به این سبب آن نهر مسمی به نهر علقمی شد ؛ زیرا که خراب کننده اش او بود.

و غرض شاعر بیان زیادتی شناعة اعمال قبیحه آن کافران است که با آن که سید الشهداء و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچکی و نزدیکی نهر بزرگ بودند آب را از ایشان منع نمودند تا آن که همه با لب تشنه شهید شدند. (2)

ص: 157

1- ج ، بعلاوه: « و مضجع مطهر »

2- قاضی میر حسین می بدی از سعد الدین تفتازانی نقل می کند که : « و الحق أنّ رضا یرید بقتل الحسین و استبشاره بذلك و إهانته أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ممّا تواتر معناه و إن كان تفاصيله آحاداً فنحن لا نتوقّف في شأنه بل في إيمانه - لعنة الله عليه و على أنصاره و أعوانه - ». - جناب سیوطی نیز گوید : « و كان قتله بكرلاء و في قتله قصّة فيها طول لا يحتمل القلب بذكرها ف « إنا لله و إنا إليه راجعون » و قتل معه ستّة عشر رجلاً من أهل بيته ». شرح دیوان حضرت علی علیه السلام : 206 ؛ تاریخ الخلفاء: 207

إلى الله أشكو لوعةً عند ذكْرِهِم \*\*\* سَقْتَنِي بِكَأْسِ التَّكْلِ وَالْفُطْعَاتِ (1) (2)

شرح: یعنی به خدا شکایت می‌کنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد می‌کنم ایشان را که به من می‌آشامند کاسه‌های ماتم زدگی و رسوایی را.

أخاف بأن أزدارهم فتشوقني \*\*\* مصارعهم بالجزع فالتخلات (3) (4) (5)

شرح: می‌ترسم از آن که زیاده‌گردانم زیارت ایشان را، پس به هیجان آورد حزن مرا دیدن محلّ شهادت ایشان و قبرهای ایشان که واقع است در میان وادی و نخلستان.

ص: 158

1- «لوعة» الحبّ، حرقة. بحار 49: 257

2- چون به یاد آرم از این مردان پاک \*\*\* سینه‌ام از غصه‌گردد چاک‌چاک دیگ‌غم در سینه‌ام آید به جوش \*\*\* برخدای خویشتن آرم خروش‌گر بینم خاکشان را ز اشتیاق \*\*\* طاقتم بی‌شک بخواهد گشت طاق

3- و «ازدار» افتعل من الزیارة. و يقال: «شاقني» حبّها، أي هاجني و شاق الطنب إلى التود، شدّه و أوثقه. و «الجزع» - بالكسر - منعطف الوادي و وسطه أو منقطعه أو منحاه أو لا یسمی جزعاً، حتّى تكون له سعة تنبت الشجر أو هو مكان بالوادي لا شجر فيه و ربّما كان رملا و محلّة القوم كذا في القاموس؛ أي أخاف من زیارتهم أن یهیج حزني عند رؤية مصارعهم الواقعة بین الوادي و أشجار النخل. و في بعض النسخ «التخلات» بالحاء المهملة؛ أي فتشودني رؤية مصارعهم إلى الجزع و النحول، و هو بعيد. بحار 49: 258

4- در دو نسخه‌ی اصل: «و النخلات»

5- دست‌گذار فلک‌گردانده دور \*\*\* مردمان را از بر آن‌ها به زور

تَقَسَّمَهُمْ (1) رَيْبُ الْمُنُونِ (2) فَمَا تَرَى \*\*\* لَهُمْ عَقْوَةٌ مَغْشِيَّةٌ الْحُجْرَاتِ (3) (4)

شرح: یعنی پراکنده کرده است ایشان را حوادث روزگار، پس نمی بینی از برای ایشان خانه و ساحتی که مردم وارد شوند، یا در حجره های آن یا در جوانب آن.

خَلَا أَنْ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ عُصْبَةٌ (5) \*\*\* مَدِينِينَ (6) أَنْضَاءٌ مِنَ اللَّزْبَاتِ (7) (8)

شرح: یعنی بغیر از آن که جمعی از ایشان در مدینه مشرفه هستند با مذلت و

ص: 159

1- ق: «تغشاهم»

2- ع: «الزمان»

3- «تغشاهم» أي أحاط و نزل بهم وفي بعض النسخ القديمة «تقسّمهم» أي فرقههم. و «الريب» ما يقلق النفوس من الحوادث. و «المنون» الدهر و الموت. و «العقر» - بالضم و الفتح - محلّة القوم و وسط الدار و أصلها - أي ليس لهم دار - و «حجرة» القوم - بالفتح - ناحية دارهم و جمعها حُجْرَات - بالتحريك - و ساحة يأتي الناس حجراتها. بحار 49 : 258

4- هر کسی را گوشه ای افکنده است \*\*\* جانشان را از بلا آکنده است

5- این کلمه نیز مثلث الفاء است ولی معنای هر صورتی با صورت دیگر فرق می کند. ابن السید بطلیوسی گوید: الْعَصْبَةُ - بالفتح - فَعْلَةٌ مِنَ الْعَصَبِ وَ هِيَ الطَّيُّ الشَّدِيدُ... وَ الْعَصْبَةُ شَجَرَةٌ تَلَوَّيْ عَلَى غَيْرِهَا مِنَ الشَّجَرِ لَهَا وَرَقٌ ضَعِيفٌ. وَ الْعَصْبَةُ - بالكسر - هِيَأْتِ الْإِعْتَصَابُ... وَ الْعَصْبَةُ - بالضم - الْجَمَاعَةُ مِنْ عَشْرَةٍ إِلَى أَرْبَعِينَ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ( مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوتُوا بِالْعَصْبَةِ [القصص: 76]؛ انتهى كلامه ملخصاً. المثلث 2 : 292

6- ع: «مدی الدهر»

7- قوله: «مَدِينِينَ» أي أذلاء. «أقضاء» أي مهزولين أو مجردين. وفي القاموس: «اللَّزْبَةُ» الشدة و الجمع اللَّزْبَات - بالتسكين - بحار 49 : 258

8- جمعی اندک در مدینه ساکنند \*\*\* غرقه در محنت به سختی جان کنند



قَلِيلَةَ زُؤَارٍ سِوَى أَنْ زُؤَرًا \*\*\* مِنْ الضَّنْعِ وَالْعِقْبَانِ وَالرَّخْمَاتِ (1) (2)

شرح: یعنی کم کسی زیارت می کند قبور ایشان را مگر آن که زیارت کننده ای چند دارند در آن بیابان ها از گفتارها و عقاب ها و همای ها که در خرابه ها و ویرانه ها می باشند.

لَهُمْ كُلُّ يَوْمٍ تَرْبَةً (3) بِمَضَاجِعَ \*\*\* ثَوْتُ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُفْتَرِقَاتِ (4) (5)

شرح: یعنی از برای ایشان هر روز تربتی به هم می رسد از قبری چند که اقامت می کنند در نواحی زمین جدا از یک دیگر.

تَنَكَّبَ لِأَوَاءِ السَّنِينِ جِوَارَهُمْ \*\*\* فَلَا تَصْطَلِيهِمْ جَمْرَةُ الْجَمَرَاتِ (6) (7)

شرح: یعنی شدت ها و بلاهای سال ها نزدیک آن صاحبان قبرها نمی گردد، ( زیرا که در رحمت و نعمت پروردگار خودند، و از دنیا و اهل آن آسیبی به ایشان نمی تواند رسید )

---

1- « أَنْ زُؤَارًا » أي إِنَّ لَهُمْ زَائِرِينَ. و « الْعِقْبَانِ » جمع الْعِقَابِ. و « الرَّخْمَاتِ » جمع الرخمة؛ أي لا يزور قبورهم سوى هذه الطيور - بحار 49 : 258

2- زائران خاک آن فرزانه ها \*\*\* جغد و گفتارند در ویرانه ها

3- ع: « نومة »

4- « ثَوْتُ » أي اقامت. بحار 49 : 258

5- می شود افزون به هر جای زمین \*\*\* تربت پاکیزگانی این چنین

6- « التَّنَكُّبِ » العُدُول. و « اللَّأْوَاءِ » السَّدَّةُ؛ أي لا يجاورهم لأواء السنين لفراقهم الدنيا؛ والمراد ب « الْجَمَرَاتِ » جمرات الجحيم. بحار 49 : 258

7- دور باشند از افق های قضا \*\*\* از بدی و زحمت مردم رها

وَقَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَ أَرْضِهَا (1) \*\*\* مَغَاوِيرُ نَحَاوُونَ فِي الْأَزْمَاتِ (2) (3)

شرح: یعنی و به تحقیق که بودند از جمله آن سادات رفیع الدرجات گروهی در حجاز (4) مکه و زمین های حوالی آن بسیار غارت کنندگان دشمنان را، و بسیار نحرکنندگان شتران را در قحط سال ها.

حِمَى لَمْ تَزُرْهُ الْمُدْنِبَاتُ وَ أَوْجُهُ \*\*\* تُصْنِيءُ لَدَى الْأَسْتَارِ وَ الظُّلْمَاتِ (5) (6) (7)

شرح: یعنی ایشان را بارگاه و حرم سرایی بود، که زنان گناه کار به زیارت ایشان نمی توانستند رفت، چه [رسد] جای آن که اهل آن گناه کار باشند، و رویی چند داشتند که روشنی می بخشید در زیر پرده ها و در تاریک ها.

1- ق، ع: «أهلها»

2- رجل «مغوار» کثیر الغارات و غارهم الله بخیر، أصابهم بخصب و مطر. بحار 49: 258

3- پاک مردانی که روز زندگی \*\*\* بهر حق کردند نیکو بندگی از سخاوتمندی این اهل راز \*\*\* هر فقیری سیر می شد در حجاز

4- معجم البلدان 3: 118؛ مرصد الاطلاع 1: 380

5- «الحمى» ك «إلى» ما حمي من شيء. قوله «لم تزره المدنبات» أي لم تقربه إلا المطهرات من الذنوب. بحار 49: 258

6- ع: «في الظلمات»

7- همسرانی مؤمن و پاکیزه خو \*\*\* در شبستان داشتند آنان نکورویشان از فرط ایمان تابناک \*\*\* روشنی می داد بر گردون ز خاک

إِذَا وَرَدُوا حَيْلًا بِسُمْرٍ مِنَ الْقَنَا \*\*\* مَسَاعِيرَ حَرْبٍ أَقْحَمُوا الْغَمْرَاتِ (1) (2)

شرح: یعنی هرگاه وارد می شدند بر لشکری سواران با نیزه های گندم گون، افروزنده آتش حرب، خود را بی باکانه داخل می کردند و می افکندند در دریاهاى جنگ.

فَإِنْ فَخَرُوا يَوْمًا أَنَا بِمُحَمَّدٍ \*\*\* وَ جِبْرِيلَ وَ الْفِرْقَانَ وَ السُّورَاتِ (3) (4)

شرح: یعنی اگر فخر کنند روزی می آورند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را؛ یعنی نسب خود را به آن حضرت ذکر می کنند، و جبرئیل علیه السلام و قرآن مجید را ذکر می کنند که بر جد ایشان نازل شده، و سوره های قرآن را یاد می کنند که در شان ایشان فرود آمده است.

وَعَدُّوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَ الْعُلَى \*\*\* وَ فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ خَيْرَ بَنَاتِ (5)

شرح: یعنی و می شمارند علی را که صاحب منقبت های بی احصاست و صاحب

ص: 162

1- « السُّمْرَةُ » بین البياض و السواد. و « الْقَنَا » جمع القنات و هی الرمح و « الْمِسْعَرُ » - بكسر الميم - الخشب الذى تسعه به النار و منه قيل للرجل: إنه مسعر. « حَرْبٌ » أي تحمى به الحرب و هو - بالنصب - حال و يحتمل الرفع. « أقمحوا » أي أدخلوا أنفسهم بلا رؤية. و « الغمرة » الشدة و غمرة البحر، معظمه بحار 49: 258

2- دشمنان را خوار کردند و زبون \*\*\* شرحش از حد قلم باشد برون

3- ع: « ذى السورات »

4- فخرها دارند که، در روزگار \*\*\* جدشان باشد رسول کردگار نیز در قرآن شان یابی نشان \*\*\* آیه هایی آمده در شأنشان

5- بر علی که رفعتش بی انتهاست \*\*\* فخرها دارند و الحق هم سزاست مامشان زهرای پاک و اطهر است \*\*\* هیچ فخری زین نسب بالاتر است؟

رفعت و علاست ، و فاطمة منوره زهرا را که بهترين دختران عالميان است (1).

80

وَ حَمْرَةَ وَ الْعَبَّاسَ ذَا الْعَدْلِ وَ التَّقَى \*\*\* وَ جَعْفَرَهَا الطَّيَّارَ (2) فِي الْحَجَبَاتِ (3)

شرح : يعنى و مى شمارند حمزه را و عباس را که صاحب عدالت و پرهيزگارى بود (4)! و جعفر ايشان را که پرواز کننده است در حجاب هاى عزت و شرف.

81

أُولَيْكَ لَا مَلْقُوحُ (5) هِنْدٍ وَ حَزْبِهَا \*\*\* سُمِّيَةَ مِنْ نُوْكَيَّ وَ مِنْ قَدِرَاتِ (6) (7)

شرح : يعنى آن بزرگواران که ذکر کرديم از زناى هند زناکار بهم نرسيده اند مانند معاويه ، و نه از گروه و اشباه هند مانند سميّه مادر زياد ولد الزنا از احمقان و صاحب قذارت و نجاست در فعل و در نسب.

ص: 163

- 
- 1- و چه خوش گفته ابن ادریس شافعی: إذا في مجلسٍ نَدُّكُرُ عَلِيًّا \*\*\* و سبطيه و فاطمة الرّكّية يُقال تجاوزوا يا قومُ هذا \*\*\* فهذا من حديث الرافضيّة برئت إلى المهيمن من أناسٍ \*\*\* يرون الرّفْضَ حُبَّ الفاطميّة ديوان شافعی: 130
  - 2- ب. ب. ع: « جعفرًا الطيار »
  - 3- حمزه و عباسشان ياران پاک \*\*\* جعفر طيارشان برتر ز خاک
  - 4- ج: « بودند »
  - 5- ك: « منتوج » ؛ ع: « أبناء »
  - 6- « مَلْقُوحُ هِنْدٍ » أي لم يحصلوا من لقاحها و وطنها. و قوله « نُوْكَيَّ » أي حمقى و يمكن أن يكون من النّيك و هو الجماع ؛ لكن لا يساعده اللغة. بحار 49 : 258 و 259
  - 7- چون معاويه نبودند و زياد \*\*\* مردمانى زشت كار و بد نهاد

سَسْأَلُ تَيْمٍ عَنْهُمْ وَعَدِيَّهَا \*\*\* وَبِيعْتُهُمْ مِنْ أَفْجَرِ الْفَجَرَاتِ (1)

هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ عَنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ \*\*\* وَهُمْ تَرَكَوا الْآبَاءَ رَهْنَ شَعَاتِ

شرح: یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند از ابوبکر که از قبیله تَیْم (2) است و از عمر که از قبیله عَدِی (3) است که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشان را غصب کردید. و بیعت ایشان که با ابوبکر کردند بدترین قبایح و گناهان بود، و ابوبکر و عمر و اتباع ایشان منع کردند پدران آن ها را از گرفتن حق خود، و ایشان فرزندان را به ظلم و ستم در اطراف عالم متفرق کردند؛ زیرا که اگر آن ها غصب حق امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - نمی کردند، هرگز بنی امیه و بنی عباس (4) بر اهل بیت رسالت مسلط نمی شدند، چنان چه یکی از اکابر گفته است: به خدا سوگند که حضرت امام حسین علیه السلام شهید نشد مگر در روز بیعت سقیفه (5) (6)

ص: 164

- 1- زود باشد زان دو تن بیدادگر \*\*\* باز پرسد در قیامت دادگر کز چه رو حق علی را خورده اید \*\*\* حق [و] ارشش را به یغما برده اید
- 2- «التَّيْمِي» هذه النسبة إلى عدة قبائل اسمها تيم؛ فالأول تيم؛ قریش، و الثاني تيم اللات و يقال: «تيم الله بن ثعلبة و الثالث تيم الرباب». اللباب في تهذيب الأنساب 1: 164 (ملخصاً)
- 3- قبیله عَدِی بن کعب، در نسبت بدان هم «عَدَوِي» گفته می شود. اللباب في تهذيب الأنساب 2: 73؛ معجم البلدان 6: 303
- 4- ج بعلاوة «لعنهم الله»
- 5- ج: «سقیفه بنی ساعده»
- 6- و به قول آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی رحمه الله: و ما رموه إذ رموه بآل رمی \*\*\* من كان أشقى منهم وأظلمهم أسسوا السقيفة السخيفة \*\*\* ظلماً و ما أدراك ما السقيفة در جای دیگر فرماید: و ما زماه إذ زماه حرمله \*\*\* و إنما زماه من مهّد له سهم أتى من جانب السقيفة \*\*\* و قوسه على يد الخليفة ويلٌ له ممّا جنت يدها \*\*\* و هل جنى بما جنى عداه الأنوار القدسيه: 32 و 111

وَهُمْ عَدَلُوهَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ \*\*\* فَيَبِيعُهُمْ جَاءَتْ عَلَى الْغَدَرَاتِ

وَلِيَّهُمْ صِنُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ \*\*\* أَبُو الْحَسَنِ الْفَرَّاجُ لِلْغَمَرَاتِ

شرح: یعنی ایشان گردانیدند خلافت را از وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پس بیعت ایشان آمد بر سبیل مکرها و حيله ها، و امام ایشان برادر و همتای پیغمبر است؛ یعنی محمد [صلی الله علیه و آله و سلم]، و او ابو الحسن است که فرج دهنده غم های عظیم بود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا شکافنده لشکرهای انبوه بود در غزوات.

مَلَأَمَكُ فِي آلِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُمْ \*\*\* أَحِبَّائِي مَا دَامُوا (1) وَأَهْلُ يُقَاتِي (2) (3)

ص: 165

1- ع « ما عاشوا » ؛ ق: « أودای ما عاشوا »

2- قوله: « مَلَأَمَكُ » - بالنصب - أي كَفَّ عَنِي مَلَأَمَكُ. بحار 49: 259

3- عشق من بر اهل بیت مصطفی \*\*\* تا نفس باقی است باشد پا به جا تکیه ها کردم بر ایشان در منیش \*\*\* دور باد از تکیه گاهم سرزنش بندگان برگزیده ایزدند \*\*\* نفس را رنگی ز خوبی ها زدند

تَخَيَّرْتَهُمْ رُشْدًا لِنَفْسِي إِنَّهُمْ (1) \*\*\* علی (2) كُلِّ حَالٍ خَيْرُهُ الْخَيْرَاتِ

شرح: یعنی دور دار ملامت خود را از من در محبت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ زیرا که ایشان دوستان منند تا هستند، و اهل اعتماد منند، اختیار کرده ام ایشان را برای صلاح نفس خود زیرا که ایشان بر هر حال برگزیده برگزیدگانند (3).

نَبَذْتُ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ صَادِقًا (4) \*\*\* وَ سَلَّمْتُ نَفْسِي طَائِعًا لِرُؤُلَاتِي (5)

فِيَارَبِّ زِدْنِي فِي هَوَايَ (6) بَصِيرَةً \*\*\* وَ زِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي

ص: 166

1- ع: «رشداً لامری فانهم»

2- ج: «لفی»

3- و چه زیبا گفته سند اعلام اهل سنت جار الله زمخشری: كَثُرَ الشُّكُّ وَ الْخِلَافُ وَ كُلُّ \*\*\* يَدْعِي الْفَوْزَ بِالصِّرَاطِ السَّوِيِّ فَاعْتَصَمِي بِالْإِلَهِ سِوَاهِ \*\*\* ثُمَّ حُبِّي لِأَحْمَدَ وَ عَلِيٍّ فَازَ كَلْبٌ بِحُبِّ أَصْحَابِ كَهْفٍ \*\*\* كَيْفَ أَشْقَى بِحُبِّ آلِ النَّبِيِّ مَضْمُونِ بَيْتِ مَذْكَورٍ رَا خَوْشِ ذَوْقِي بِهِ فَارْسِي بِهِ نَظْمِ كَشِيدِهِ: رَسْتِگَارِ آمَدِ سَگِي كُو گِشْتِ بَا اَصْحَابِ كَهْفِ \*\*\* مَن كَه بَا آلِ رَسُولِمِ چُون نَبَاشْمِ رَسْتِگَارِ خُورْشِيدِ مَشْرِقِينِ: 215

4- ع: «جاهداً»

5- دل بر اهل بیت دادم راستی \*\*\* جان خود را هم دهم بی کاستی بار الها، عشق من را کن فزون \*\*\* حُبِّشان را اجر ده از حد برون تا برآید ناله ای از فاخته \*\*\* قلب من هم زین بلا بگداخته

6- ع: «من یقینی»

یعنی: محبت خود را به سوی ایشان افکنده ام از روی صدق و راستی، و تسلیم کرده ام جان خود را به طوع و رغبت از برای والیان و امامان خود، پس ای پروردگار من زیاد کن بینایی مرا در محبت ایشان، و ثواب محبت ایشان را زیاد کن در حسنات من.

90

سَابِكِهِمْ مَا حَجَّ اللَّهُ رَاكِبٌ \*\*\* وَ مَا نَاحَ قُمْرِيٌّ عَلَى الشَّجَرَاتِ (1)

91

وَإِنِّي لَمَوْلَاهُمْ وَقَالَ عَدُوَّهُمْ \*\*\* وَإِنِّي لَمَحْزُونٌ بِطُولِ (2) حَيَاتِي

شرح: یعنی پس برایشان خواهم گریستم مادام که حج کند از برای خدا سواره ای، و مادام که ناله و نوحه کند قُمرای بر درختان، و به درستی که من دوست و معتقد ایشانم و دشمنم با دشمنان ایشان، و بدرستی که من اندوهناکم از درازی عمر خود؛ زیرا که ایشان را در این احوال نمی توانم دید، یا می خواهم جان خود را فدای ایشان بکنم.

92

بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كُھُولٍ وَفَيْئَةٍ \*\*\* لَفَكٌ عُنَاةٌ أَوْ لِحْمَلٍ دِيَاتِ (3) (4)

ص: 167

1- تا بیاید کس سوی بیت الحرام \*\*\* نامه دل هم نخواهد شد تمام دشمنم با دشمنان خوارشان \*\*\* دوستم با هر که باشد یارشان بار الها ، عمر من کوتاه کن \*\*\* یا مرا با راهشان همراه کن

2- ع: «طوال»

3- وقوله «عُنَاةٌ» أي أسارى، أي كانوا معدين مرجون لفك الأسارى. و «حَمَلُ الدِّيَاتِ» عن القوم ولنجاة قوم من الركبان وقعوا في مَحْمَصَةٍ فَأَشْرَفُوا عَلَى الْمَوْتِ. بحار 49: 259

4- جان من چون تحفه ای در این جهاد \*\*\* پیش کش بر اهل بیت پاک باد بازگردانند زنجیر از اسیر \*\*\* دستگیری می کنند از خرد و پیر چون کسی از دیه باشد ناتوان \*\*\* جای او گیرند این بار گران هر سواری را که می افتد به بند \*\*\* نیزه های تیزتان آزاد کرد



وَلِلْخَيْلِ لَمَّا قِيدَ الْمَوْتُ خَطْوَهَا \*\*\* فَأَطْلَقْتُمْ مِنْهُنَّ بِالذَّرِيَّاتِ (1)

شرح: یعنی جان خود را فدای شما می‌کنم ای پیران، و جوانان اهل بیت رسالت؛ برای آن که یاری کنید مسلمانان را چنان که (2) عادت شماست از خلاص کردن اسیران که به جور و ستم ایشان را اسیر کرده باشند، یا دیتی بر کسی لازم شده باشد و قادر بر ادای آن نباشد، و شما متحمل آن دیت او بشوید و او را آزاد سازید، و از برای نجات دادن سوارانی چند که در محمصه افتاده باشند و تن به مردن و کشتن داده باشند به حدی که گویا مرگ پای اسبان ایشان را در بند و زنجیر کرده است که قدرت گریختن نداشته باشند، و شما بند از پای ایشان بردارید و از کشته شدن نجات بخشید، به کار فرمودن نیزه‌ها و شمشیرهای تیز برنده.

أَحِبُّ قَصِيَّ الرَّحْمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ \*\*\* وَأَهْجُرُ فِيكُمْ زَوْجَتِي (3) وَبَنَاتِي (4) (5)

شرح: یعنی دوست می‌دارم آن‌ها را که خویش من نیستند یا خویشی دور دارند هرگاه دوست شما باشند، و دوری می‌کنم از زن و فرزند و دختران خود اگر از شیعه و

ص: 168

1- «القيد» كأنه قيد خيولهم فأطلقتم و حللتم القيود عن الخيول بالقنا و السيف الذرية الحديدية. بحار 49: 259

2- إ: «چنان چه»

3- ع: «أُسرتي»

4- قوله: «قَصِيَّ الرَّحْمِ» أي أحب من كان بعيداً من جهة الرَّحْمِ، إذا كان محبباً لكم. و «أَهْجُرُ» زوجتي و بناتي، إذا كنَّ مخالقات لكم. بحار 49: 259

5- هر غریبی راهتان بگرفت پیش \*\*\* دوست می‌دارم من او را همچو خویش اهل بیتم با شما گر نیست دوست \*\*\* در نگاه من همانند عدوست

وَأَكْتُمُ حُبِّيكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحٍ \*\*\* عَنِيدٍ لِأَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مُوَاتٍ (2) (3)

شرح: یعنی و پنهان می کنم من محبت (4) شما را از ترس دشمنی که پنهان می کند دشمنی خود را، و معاند اهل حق است و موافق در مذهب نیست.

فِيَا عَيْنٍ بَكِيهِمْ وَجُودِي بِعَبْرَةٍ \*\*\* فَقَدْ أَنْ لِّلْسَكَابِ وَالْهَمَلَاتِ (5) (6)

شرح: یعنی پس ای دیده، گریه کن برایشان، وجود و بخششی کن به آب دیده، پس به تحقیق که وقت آن شده است که فروریزی آب دیده را و نهرها از اشک جاری گردانی.

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا \*\*\* وَ إِنِّي لِأَرْجُوا الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي (7)

- 
- 1- و به قول شیخ اجل: هزار خویش که بیگانه از خدا باشد \*\*\* فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد گلستان: باب دوم
  - 2- قوله: «حُبِّيكُمْ» أي حُبِّي إياكم. و «المؤاتاة» المطاوعة و الموافقة و قد نقلت الهمزة واوًا. بحار 49: 259
  - 3- گرچه از ترس دورویان زمان \*\*\* مهرتان در سینه ام باشد نهان دشمنان بستند تیغ از هر کنار \*\*\* مهرتان را چون نمایم آشکار؟
  - 4- برای تعریف محبت و مراتب و علامات آن ر.ک: نور الأنوار: 212 و 213
  - 5- «التسكاب» الإنصباب. و «هملت» عینه، فاضت. بحار 49: 259
  - 6- چشم من، بخشنده باش و اشک ریز \*\*\* تا بجوشد چشمه ها از خاک نیز
  - 7- پس قسم بر آن که جان را آفرید \*\*\* در جهان ترسم بُد از خصم پلید بس امیدم هست در روز جزا با شفاعت کردم از آتش رها

شرح: یعنی سوگند می خورم: به تحقیق که ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا، به درستی که امیدوارم که ایمن باشم به برکت شفاعت پیشوایان

دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: ای دعبل خدا ایمن گرداند تو را در روز ترس بزرگ؛ یعنی روز قیامت.

98

أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُدُّ ثَلَاثُونَ (1) حَجَّةٌ (2) \*\*\* أَرْوَحُ وَأَعْدُوا دَائِمَ الْحَسْرَاتِ (3) (4)

شرح: یعنی آیا نمی بینی که مدّت سی سال است که پسین و بامداد بر من

ص: 170

1- ع: «مذ ثلاثين». قنوی در شرح خود گفته: «مذومند إن جَزَّ بهما اسم فهما حرفان، و ان وقع بعدهما اسم مرفوع فهما اسمان مرفوعان على الابتداء، و الاسم المرفوع بعدهما خبر لهما عند جمهور البصريين. ثم أنّهما قد تكونان بمعنى أول المدّة نحو ما رأيتَه مذيوم الجمعة، أي أول زمان عدم رؤيتي آياه يوم الجمعة، و قد تكونان بمعنى جميع المدّة نحو ما رأيتَه مذيومان أي جميع مدّة عدم رؤيتي آياه يومان، و «مذ ثلاثون» في البيت من هذا القبيل.....»

2- واژه «حجّة» به سه حرکت خوانده می شود، لکن معانی هر صورتی متفاوت است و خوش ذوقی در این باره گفته: بشنو از من حَجَّه را و حِجَّه را و حُجَّه را \*\*\* حَجَّه سال و حِجَّه یک حَجَّ، حُجَّه برهان ای فلان و صاحب کتاب المثلث گوید: الحَجَّةُ - بالفتح - الفَعْلَةُ الواحدة من الحجّ... و الحَجَّةُ أيضاً مصدر حَجَّ الطيبُ الشجرة إذا قاسَهَا بالميل... و الحَجَّةُ أيضاً شحمة الأذن... و الحِجَّةُ - بكسر الحاء - السنّة... و الحُجَّةُ - بالضم - معروفة. انتهى كلامه ملخصاً. المثلث 1: 460 و 461؛ نصابچه: 3

3- «الحِجَّة» - بالكسر - السنه. بحار 49: 259

4- خود نمی بینی که سی سال تمام \*\*\* سخت حیران گشته ام هر صبح و شام حیرت از ظلمی که در دور قضا \*\*\* می رود بر اهل بیت مصطفی

می گذرد، و پیوسته در حیرتم از مظلوم بودن اهل بیت رسالت؟

99

أَرَى فَيَنبَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا \*\*\* وَأَيُّدِيَهُمْ مِنْ فَيَنبَهُمْ صَفِرَاتٍ (1)

شرح: یعنی می بینم حقوق ایشان را از خمس و غنایم و انفال و غیر آن که مال امام و اقارب اوست در میان غیر ایشان قسمت می شود، و دست های ایشان از حق ایشان خالی و تهی است.

دعبل گفت: چون این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود:

راست گفتمی ای خزاعی.

و گریستن آن حضرت برای گمراهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود نه از برای دنیا؛ زیرا که جمیع دنیا به نزد ایشان به قدر پر پشه ای اعتبار نداشت.

100

فَكَيْفَ (2) أَدَاوِي مِنْ جَوَى بِي (3) وَالْجَوَى \*\*\* أُمِّيَّةٌ أَهْلُ الْكُفْرِ وَاللَّعْنَاتِ (4) (5)

101

وَآل زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ \*\*\* وَآل رَسُولِ اللَّهِ مُنْهَتِكَاتٍ (6)

ص: 171

1- مال ایشان را دورویان برده اند \*\*\* خمس و انفال و غنیمت خورده اند

2- ا. ج. ک: «و کیف»

3- ع: «لی»

4- «الْجَوَى» الحرقه و شدّة الوجد من عشق أو حزن. بحار 49: 259

5- ای دریغا، چون دلم ناید به درد؟ \*\*\* زین همه ظلمی که آن بد کار کرد؟ چون که ابناء معاویه کنون \*\*\* از بلا هستند محفوظ و مصون

در امان هستند نیز آل زیاد \*\*\* از خوشی ها در گلو افکننده باد لیک اهل بیت پیغمبر به دهر \*\*\* رانده می گردند از شهری به شهر

6- ق. ع: «فی الفلوات»

یعنی: [ پس ] چگونه دوا کنم از سوزش دلی که دارم؟ و سوختن دل من از آن است که بنی امیه که اهل کفر و لعنت ها بودند با آل زیاد ولدالزنا در قصرها، مصون و محفوظ باشند و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند و بر شتران سوار کرده شهر به شهر گردانند (1). این سوزش و اندوه را به چه چیز دوا می توان کرد؟

102

سَابِكِيهِمْ مَا دَرَّ فِي الْأُفُقِ (2) شَارِقٌ \*\*\* وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ بِالصَّلَوَاتِ (3)

103

وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا \*\*\* وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ

شرح: یعنی بعد از این خواهم گریست همیشه مادام که طالع شود در افق آفتابی و مادام که ندا کند منادی رسول یا منادی به سوی خیر به نمازها؛ یعنی مادام که بانگ نماز گویند و مادام که آفتاب طلوع کند یا نزدیک غروب آن شود، و در شب خواهم گریست و در بامدادها.

104

دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعًا \*\*\* وَ آلُ زِيَادٍ تَسْكُنُ الْحُجْرَاتِ (4) (5)

ص: 172

1- قال الشيخ عبد الحسين الأعصم: وإذا أتت بنت النبي لربها \*\*\* تشكو ولا تخفى عليه خافية والله يغضب للبتول بدون أن \*\*\* تشكوا فكيف إذا أتته شاكية رب انتقم ممن أبادو عترتي \*\*\* وسبوا على عجب النياق بناتيه الدر النضيد في مرآة السبط الشهيد: 358

2- إ: «الأرض»

3- تا مؤذن می دهد بانگ نماز \*\*\* تا بود خورشید در عالم فراز روز و شب از غصه ها خواهم گریست \*\*\* مرگ بهتر باشد از این گونه زیست

4- «البقع» الأرض، القفر التي لا شيء بها. بحار 49: 259

5- خانه اهل نبی چون شد به باد \*\*\* قصرها افراشتند آل زیاد خاک گلگون گشت از آل نبی \*\*\* و ان پلیدان فارغ از رنج و تبی آل پیغمبر بدور از راحتی \*\*\* وان خبیثان فارغ از هر آفتی

وَأَلِ رَسُولِ اللَّهِ تَدْمَى نُحُورَهُمْ \*\*\* وَ أَلِ زِيَادٍ رَبَّةَ الْحَجَلَاتِ (1)

وَأَلِ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبِي (2) حَرِيمُهُمْ \*\*\* وَ أَلِ زِيَادٍ آمِنُ السَّرَبَاتِ (3)

شرح: یعنی خانه های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خالی و ویران گردیده بود و آل زیاد در حجره های خود به ناز و نعمت ساکن بودند، و آل رسول خون از گلوهای ایشان می ریخت از قید و بند و زنجیر، و آل زیاد صاحبان حجله های ناز بودند، و آل حضرت رسالت حریم ایشان را اسیر کردند و آل زیاد در راه ها ایمن بودند.

إِذَا وَ تَرَوْا مَدُّوا إِلَى وَاتْرِيهِمْ \*\*\* أَكْفَاءَ عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبِضَاتِ (4)-(5)

1- « رَبَّةَ الْحَجَلَاتِ » أي المربوبة فيها أو صاحبتهَا و « الحجلة » - بالتحريك - موضع يزین بالثياب و الستور للعروس. بحار 49 : 260

2- إ، ج: « يسبي »

3- فلان « آمن من سره » أي في نفسه و فلان واسع السرب، أي رضي البال. بحار 49 : 259. در شرح قنوی و دیوان دعبل پس از بیت مذکور بیت دیگری است که در هیچ یک از دو نسخه شرح و چاپ های بحار و کشف الغمه از آن اثری نیست آن بیت این است: و آل رسول الله هلب رقابهم (نخف جسومهم) \*\*\* و آل زیاد غلظ القصرات یعنی: اهل بیت پیامبر در اثر پریشانی و تنگ دستی اندام هاشان نحیف و لاغر است، و حال آن که آل زیاد بعلت تنعم و برخوردار از ناز و نعمت فربه و تنومندند

4- « إذا و تروا » أي قتل منهم أحد، لم يقدرُوا على القصاص و أخذ الدية بل احتجوا إلى سؤال منهم و لم يقدرُوا على إظهار الجنایة و قيل: أي مدوا أيديهم لأخذ الدية و لم يقدرُوا على الأخذ و الأول أبلغ و أظهر. بحار 49 : 259

5- چون که از آل نبی می ریخت خون \*\*\* در میان جور نامردان دون ای دریغا، دستشان کوتاه بود \*\*\* که به خون خواهی بیا خیزند زود

شرح: یعنی هرگاه جنایتی یا قتلی بر ایشان وارد می شد نمی توانستند دعوی خون و دیه برایشان بکنند، بلکه محتاج می شدند که دراز کنند به سوی ایشان از برای سؤال دستی چند را که از طلب جنایت کوتاه و منقبض بود.

دعبل گفت که: چون این دو بیت را خواندم حضرت دست های مبارک خود را گردانید و فرمود: بلی واللّه کوتاه است دست های ما از گرفتن عوض جنایت ها که بر ما وارد شده و می شود.

108

فَلَوْلَا الَّذِي أَرَجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْغَدٍ \*\*\* نَقَطَ قَلْبِي (1) إِثْرُهُمْ حَسْرَاتٍ (2)

شرح: یعنی پس اگر نبود آن چه من امیدوارم، آن را که امروز واقع شود یا فردا، جان من پاره پاره می شد از پی ایشان از جهت حسرت ها (3).

109

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ \*\*\* يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ (4)

ص: 174

---

1- در «ع» چنین است و در سایر نسخ «نفسی»

2- نیستم از لطف یزدان نا امید \*\*\* ورنه جان زین غصه ها پر می کشید

3- دیدار یار غائب دانی چه ذوق دارد؟ \*\*\* ابری که در بیابان بر تشنه ای بیبارد سعدی

4- نظیر چنین بیتی را علامه سید مهدی بحر العلوم قدس سره فرموده: حُزْنٌ طَوِيلٌ أَيْ أَنْ يَنْجَلِي أَيْدِيَهُمْ \*\*\* حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَائِمُهُ مِرَاثِي

سید بحر العلوم: 319

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ \*\*\* وَ يَجْزِي عَلَى التَّعْمَاءِ وَ التَّقِيمَاتِ (1)

شرح: یعنی آن چه امید می دارم بیرون آمدن امامی است که البتّه بیرون می آید و قیام نماید به امامت به نام خدا و یاری او و با برکت های بسیار، و تمیز دهد در میان ما، و ظاهر گرداند هر حقّ و باطلی را، و جزا می دهد مردم را بر نعمت ها و [نقمتها یعنی بر] (2) عقوبت ها.

و به روایت ابن بابویه رحمه الله دعبل گفت:

« چون من این دو بیت را خواندم، حضرت امام رضا علیه السلام بسیار گریست، پس سر به سوی من بلند کرد و گفت: ای خزاعی، روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است، آیا می دانی کیست آن امام و کی قیام خواهد نمود؟ (3) گفتیم: نه ای مولای من،

ص: 175

1- هست امید من که از این آل پاک \*\*\* قائمی، پر عدل سازد روی خاک حق و باطل را ز هم سازد جدا \*\*\* عدل ورزد بر سزا و بر جزا

2- در «ج»

3- شیخ آقا بزرگ طهرانی ضمن معرفی کتاب مؤجّج الأحران گفته: « ذکر فيه مؤلفه أنّ دعبل الخزاعی لما بلغ قوله في التائية: إلى الحشر حتى يبعث الله قائماً \*\*\* يفرج عنا الهمّ والكربات قال من حضر مجلس الرضا عليه السلام لما نطق دعبل بهذا البيت تهلل وجه الرضا عليه السلام و طأطأ رأسه الى الأرض و بسط كفيه و رمق بطرفه الى السماء و قال: اللهم عجل فرجه و سهّل مخرجه و انصرنا به و أهلك عدوه..... [فلما وصل دعبل الى قوله:] خروج إمام لا محالة خارج \*\*\* يقوم على اسم الله و البركات قال أبو الصلت: فلما سمع الإمام ذلك قام قائماً على قدميه و طأطأ رأسه منحنيّاً به الى الأرض بعد أن وضع كفه اليمنى على هامته و قال: اللهم عجل فرجه و سهّل مخرجه و انصرنا به نصراً عزيزاً..... و استظهر بعض الأفاضل من الحديث المذكور في هذا الكتاب أنّه مستند ما نرى من فعل الشيعة من القيام عند ذكر القائم عليه السلام و وضع اليد على الرأس.....» الذريعة 23 : 247 تذكر: اسم كتابي كه آقا بزرگ رحمه الله از آن مطلب نقل کرده: تأجيج نيران الأحران في وفات سلطان خراسان است. نسخه ای از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره 20/333 موجود است. در مورد مؤلف آن سید علی خان مدنی قدس سره می گوید: السید عبد الرضا ابن عبد الصمد الولي البحراني، الرضوي المرتضى، و الحسام المنتضى، الصحيح النسب، الصريح الحسب، مجمع البحرين؛ بحر العلم و بحر العمل، و مقلد النحرين؛ نحر الآداب و نحر الأمل..... سُلَافَةُ العَصْرِ: 517



مگر آن که شنیده ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد نمود، و پر از عدالت خواهد نمود (1).

پس حضرت فرمود: ای دعبل، امام بعد از من محمّد پسر من است، و بعد از محمّد پسر او علی امام است، و بعد از علی پسر او حسن امام است، و بعد از حسن پسر او حجّت قائم امام است که در غیبت انتظار او خواهند کشید، و چون ظاهر شود همه کس اطاعت او خواهند کرد. و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، البتّه حقّ تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و پر کند زمین را از عدالت چنان چه پر از جور شده باشد.

و اما آن که چه وقت بیرون می آید، خبر دادن از وقت است و به تحقیق که خبر داد

ص: 176

---

1- مخفی نماند که هر کس با توجه به استعداد فطری و ادراک فکری ای که دارد می تواند خدمتی به شرع مقدس کند و سلوک هر کسی در عملی است و هر کسی را بهر کاری ساخته اند و چه زیبا گفته ابن خلدون: « إِنَّ السُّلُوكَ لَمْ تَتَّحِدْ طَرِيقَهُ ، بَلِ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ عِدَدُ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ وَ كُلُّ سَالِكٍ لَهُ طَرِيقٌ يَنَاسِبُهُ وَ تَرَبِيتُهُ تَخْتَصُّهُ ؛ وَ كَمَا اخْتَلَفَ طَرِيقُ السُّلُوكِ فَتَخْتَلِفُ الْعِلَلُ وَ الْأَحْوَالُ الْوَرْدَاتُ بِاخْتِلَافِهَا وَ تَخْتَصُّ كُلَّ طَرِيقٍ بِمُنَاسَبَةٍ مِنْهَا ». شفاء السائل و تهذيب المسائل : 143

مرا پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که : که بیرون خواهد آمد قائم از فرزندان تو؟ فرمود که : مَثَلُ بِيْرُونِ اَمْدَنُ اَوْ مِثْلُ قِيَامَتِ اسْتِ که حق تعالی می فرماید که : به غیر از خدا کسی نمی داند خصوص وقت آن را و بی خبر و به ناگاه خواهد آمد « (1) (2)

111

فِيَا نَفْسُ طِيْبِي ثُمَّ يَا نَفْسُ فَاْبْشِرِي (3) \*\*\* فَغَيْرُ بَعِيْدٍ كُلِّ مَا هُوَ آتٍ (4)

112

وَلَا تَجْزَعِي مِنْ مُدَّةِ الْجَوْرِ اِنِّي \*\*\* اَرَى قُوَّتِي قَدْ اَذْنَتْ بِثَبَاتِ

شرح : یعنی پس ای جان ، خوش باش پس ای نفس ، شاد باش پس دور نیست هر چه آمدنی است ، و جزع مکن از طول مدّت جور مخالفان ، به درستی که من می بینم قوّت خود را که اعلام می کند و خبر می دهد که ثابت و باقی است. و به روایت دیگر گویا می بینم که دولت مخالفان خبر می دهد به پراکندگی.

113

فَاِنْ قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنْ تِلْكَ مُدَّتِي \*\*\* وَ اٰخَرَ مِنْ عُمْرِي وَ وَقْتِ وَفَاتِي (5) (6)

ص: 177

1- اشاره به آیه 187 سوره اعراف است : ( يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا اِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ اِلَّا بَغْتَةً ... )

2- کمال الدین: 327

3- ع: « اُبْشِرِي »

4- پس کنون ای جان من می باش شاد \*\*\* با خوشی از عاقبت بنمای یاد عاقبت آن روز می آید ز پس \*\*\* گرچه دیرست این زمان از دسترس گرچه جور ظالمان گشته زیاد \*\*\* عاقبت آید برون ماه مراد

5- ع: « لیوم وفاتی »

6- آن زمان گر زنده باشم بی دریغ \*\*\* می کنم از خونشان سیراب ، تیغ غصه را از نفس خود دور افکنم \*\*\* طبل شادی در زمانه می زنم

شَفَيْتُ وَلَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِي غُصَّةً \*\*\* وَرَوَيْتُ مِنْهُمْ مُنْصَلِي وَفَنَاتِي (1)

شرح: یعنی پس اگر نزدیک گرداند خداوند رحمان به آن دولت عمر مرا، و تأخیر نماید از عمر من و وقت وفات من، تشفی خاطر خود می کنم از ایشان، و از برای نفس خود غصّه و اندوهی نمی گذارم، و سیراب می گردانم از خون ایشان شمشیر و نیزه خود را.

115

فَأَيُّي مِنَ الرَّحْمَنِ (2) أَرْجُو بِحُبِّهِمْ \*\*\* حَيَاةً لَدَى الْفِرْدَوْسِ غَيْرَ بَنَاتٍ (3) (4)

116

عسى الله أن يرتاح للخلق إنه \*\*\* إلى كل قوم دأبم اللحظات (5)

ص: 178

1- «الْمُنْصَلُ» - بضمّتين - السيف. بحار 49: 259

2- بدان که «رحمان» اگر محلی ب «لام» باشد رسم الخطش «الرحمن» است؛ یعنی میم را بی الف می نویسند و اگر غیر محلی [ باشد ]، «رحمان» باید نوشت؛ یعنی نون را جدا می نویسند. الدرّة الیتمیة فی تتمات درّة الثمینة: 95

3- قوله: «غیر بنات» أي غیر منقطع. بحار 49: 259

4- چشم امیدم بود بر کردگار \*\*\* که بهشتش را کند بر من نثار بسکه در دل مهرشان پرورده ام \*\*\* خالصانه رو بدیشان کرده ام چشم دارم از خدای مهربان \*\*\* ظلم را کوتاه نماید در جهان مردمان یابند راه چاره ها \*\*\* تارها کردند از بدکاره ها

5- يقال: «ارتاح» الله لفلان أي رحمه: بحار 49: 259

شرح: یعنی به درستی که من از خداوند مهربان امیدوارم به سبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس (1) را که منقطع نمی شود هرگز. شاید که حق تعالی رحم کند بر خلاق و بر انگیزد برای ایشان چاره ای که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان، به درستی که حق تعالی نسبت به هر قوم پیوسته نظرهای لطف و رحمت دارد.

117

فَإِنْ قُلْتَ عَرَفْنَا أَنْكَرُوهُ بِمَنْكَرٍ \*\*\* وَعَطَّوْا عَلَيَّ التَّحْقِيقَ بِالشُّبُهَاتِ (2)

یعنی: پس اگر بگویم سخن نیکورا، انکار کنند آن را به سخن بدی که در برابر آن گویند و بیوشانند تحقیق حق را به شبه ها.

118

تَقَاصِرُ نَفْسِي دَائِمًا عَنْ جِدَالِهِمْ \*\*\* كَفَانِي مَا أَلْقَى مِنَ الْعِبْرَاتِ (3)

شرح: یعنی کوتاهی می کند نفس من پیوسته از جدال کردن با ایشان به جهت نابرابر گفتن ایشان، بس است مرا آن چه می ریزم از اشک های حسرت و اندوه (4).

119

أَحَاوُلُ نَقْلَ الصِّمِّ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا \*\*\* وَإِسْمَاعَ أَحْجَارٍ مِنَ الصَّلْدَاتِ (5)

شرح: یعنی اراده ای که من کرده ام که ایشان را به حجّت و برهان و موعظه هدایت

ص: 179

1- «قال السیرافی: فِرْدَوْسٌ، فِعْلُولٌ». معجم البلدان 6: 424؛ مراصد الاطلاع 3: 1025

2- این زمان نا مردم ناراستگو \*\*\* می کنند انکار گفتار نکو پرده شبهه به حق افکنده اند \*\*\* ریشه های راستی را کنده اند

3- اشک می ریزیم ولی لب بسته ام \*\*\* بس که بدگویند از ایشان خسته ام

4- بیت 117 و 118 موقوف المعانی هستند

5- پند برایشان ندارد هیچ اثر \*\*\* کوه سنگی کی شود زیر وزبر؟

کنم مانند آن است که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد ، و به سنگ های صلب سخن بشنواند.

120

فَحَسْبِي مِنْهُمْ أَنْ أَبُوءَ بِغُصَّةٍ \*\*\* تَرَدَّدُ فِي صَدْرِي وَفِي لَهَوَاتِي (1) (2)

شرح : یعنی پس بس است مرا از ایشان آن که برگردم با اندوهی که در گلویم گره شده باشد و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت ، پس متردد باشد میان سینه و حلق من.

121

فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَ مُعَانِدٍ \*\*\* تَمِيلُ بِهِ الْأَهْوَاءُ لِلشَّهَوَاتِ (3)

شرح : یعنی بعضی از مخالفان عارفی است به حق که به علم خود منتفع نمی شود ، و بعضی معاندی است که میل می دهد هواهای نفسانی او را به سوی شهوت ها و خواهش ها

122

كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ صَاقَ دَزْعُهَا \*\*\* لِمَا حُمَّلَتْ مِنْ شِدَّةِ الرَّقَاتِ

شرح : یعنی نزدیک است و گویا می بینی که دندانهای پهلوهایی من عاجز شده است برای آن چه بار کرده ام بر آن ها ، و پنهان کرده ام در آن ها از آه سوزناک و ناله دردآمیز چنان که (4) شاعر گفته است ؛ شعر :

ناله را هر چند می خواهم که پنهان برکشم \*\*\* سینه می گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

ص: 180

---

1- يقال: «باء» بغضب أي رجع به. و «اللهوات»، اللحمات في أقصى الفم. بحار 49: 259

2- سهم من بغضی است مانده در گلو \*\*\* نیستم قادر دهم آن را فرو

3- بار غم بر دوش من سنگین شدست \*\*\* سینه ام از خون دل رنگین شدست کرده ام پنهان درون بارها \*\*\* اشک ها و رنج ها را بارها

4- !: «چنان چه»

فيا وارثي علم النبي وآله \*\*\* عَلَيْكُمْ سَلَامٌ دَائِمٌ التَّفَحَاتِ (1) (2)

لَقَدْ أَمِنْتُ نَفْسِي بِكُمْ فِي حَيَاتِهَا \*\*\* وَإِنِّي لَأَرْجُوا الْأَمْنَ عِنْدَ مَمَاتِي (3)

شرح: یعنی پس ای وارثان علم پیغمبر و آل او، بر شما باد سلامی که شمیمش پیوسته در وزیدن باشد، به تحقیق که ایمن بود جان من به برکت شما در حال حیات

- 1- بر شما ای آل پیغمبر سلام \*\*\* آن سلامی که بماند مستدام ایمن از مهر شمایم در حیات \*\*\* مُشْفَعٌ ام خواهید شد بعد از وفات
- 2- قال التهانوی: «يلزم أن يأتي الشاعر في آخرها [القصيدة] على ذكر التخلّص و هو اللقب أو الاسم الذي يخترعه لنفسه مثل: «سعدى»، «حافظ»... وإذا لم يذكر التخلّص في القصيدة فإنّها تسمّى مقتضبةً». كشاف تهانوی 2: 1322 و 1323
- 3- فانظر أيها المتأمل إلى انتهائه رحمه الله لهذه الأبيات الشريفة التي، هي من حُسن عقيدته. هذا و اعلم أن الانتهاء فهو قائدة القصيدة و آخر ما يبقي منها في الأسماع، وسبيله: أن يكون محكماً لا تمكن الزيادة عليه و لا يأتي بعده أحسن منه و إذا كان أول الشعر مفتاحاً له و جوب أن يكون الآخر قفلاً عليه. و من ختام المسك خاتمة شرح النهج البلاغة لابن أبي الحديد و هو يقول في انتهاء شرحه: «... أَسْتَسْفَعُ إِلَيْهِ بِمَنْ أَنْصَبْتُ جَسَدِي وَأَسْهَرْتُ عَيْنِي وَأَعْمَلْتُ فِكْرِي وَأَسْتَغْفِرُ طَائِفَةً مِنْ عُمْرِي فِي شَرْحِ كَلَامِهِ». و قال القاضي عبد النبي العثماني في انتهاء كتابه بعد نقل جنایات يزيد بن معاوية: أيها المؤمنون الصادقون... أن العين تدمع و القلب يحترق بقصة شهادة سيد الشهداء حسين بن علي المرتضى، قرّة عين فاطمة الزهراء و أتباعه الطيبين الطاهرين - رضوان الله عليهم أجمعين - اللهم هَوِّنْ عَلَى شِدَائِدِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِبِرْكَةِ حَبِّهِمْ وَ احْشُرْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَهُمْ تَحْتَ لَوَائِهِمْ. شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد 20 350 جامع العلوم في اصطلاحات الفنون 4: 216

من، یا ایمان آورد به شما در حیات (1) من؛ و به درستی که امیدوارم که در امان باشم به شفاعت شما از عذاب خدا نزد مردن من (2). تمام شد ترجمه قصیده غزای دعبل رضی الله عنه بر سبیل اختصار.

و التوکل علی الله العزیز الغفار، و أرجو شفاعة أئمتي في دار القرار، - صلوات الله عليهم - تعاقب الليل و النهار، « و كتب العبد المذنب المحتاج إلى رحمة الله الغفار، ابن محمد تقي، محمد باقر يوم الثلاثاء تاسع، شهر ربيع الآخر، سنة ثلاثة عشر و مائة بعد الألف من الهجرة النبوية المصطفوية صلى الله عليه و آله و سلم » (3)

ص: 182

---

1- نسخه «ج» در این جا تمام می شود و تاریخ رونویسی و نام کاتب را نیز ندارد

2- بحار الأنوار 49: 245

3- در نسخه اردکان یزد. تاریخ مذکور اشتباه است؛ زیرا علامه مجلسی در سال 1110 و یا 1111 وفات کرده حال آن که تاریخ کتابت در این نسخه به قلم علامه 1113 ثبت شده که مسلم البطان است

1. قرآن کریم.
2. إجازات الحديث ، سيد احمد حسینی ، چاپ اول 1390 ، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، تهران.
3. اخلاق نگارش ، محمد اسفندیاری ، چاپ اول ، 1433 هـ ، 1390 ش ، انجمن قلم حوزه ، قم.
4. أدباء العرب في الجاهلية و صدر الإسلام ، پطرس البستاني (م 1300 هـ) ، چاپ ششم ، 1953 م ، مكتبة صادر ، بيروت ، لبنان.
5. الإرشاد في أحوال صاحب الكافي اسماعيل بن عَبَّاد ، احمد بن محمد حسنی حسینی ، مخطوط ، 1259 هـ ، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، 557 ، تهران.
6. الأشباه و النظائر في النحو ، عبد الرحمن سيوطی (م 911 هـ) غرير الشيخ ، چاپ دوم 1428 هـ ، 2007 م ، دار الكتب العلمية ، بيروت ، لبنان.
7. الإصابة في تمييز الصحابه ، ابن حجر عسقلانی (م 852 هـ) ، چاپ اول ، 1328 هـ ، دار إحياء التراث العربي ، بيروت ، لبنان.



8. اصول کافی، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی (م 329 ه)، علی اکبر غفاری، چاپ اول، 1375 ه، دار الکتب اسلامیة، تهران.
9. الأعلام، خیر الدین زرکلی، چاپ 15، 2002 م، دار الملايين، بیروت، لبنان.
10. أعيان الشيعة، سید محسن امین (م 1371 ه)، حسن امین، چاپ اول، 1403 ه، 1983 م، دار التعاریف، بیروت، لبنان.
11. الأغانی، ابو الفرج اصفهانی، چاپ اول، 1318، مطبعة بریل، لیڈن.
12. أمالی الشيخ الطوسي، (م 460 ه)، سید محمد صادق بحر العلوم، مكتبة الداوری، قم.
13. أمالی صدوق، محمد بن علی ابن بابویه (م 381 ه)، آیت الله محمد باقر کمره ای، چاپ اول، 1362 ش، انتشارات اسلامیة، تهران.
14. أمراء البيان، محمد کرد علی، چاپ سوم، 1388 ه، دار الأمانة، بیروت، لبنان.
15. أنوار الربيع، سید علی خان مدنی شیرازی (م 1120 ه)، مخطوط، کتابخانه مجلس شورای اسلامی 1213، تهران.
16. الأنوار القدسیة، آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی رحمه الله (م 1361 ه)، چاپ اول، 1427 ه، دار المودّة، قم.
17. الأنوار النعمانیة، سید نعمت الله جزایری (م 1112 ه)، محمد علی قاضی طباطبایی، چاپ اول، 1382 ه، شرکت چاپ، تبریز، ایران.
18. الأیام واللیالی و الشهور، یحیی بن زیاد فراء (م 207 ه)، ابراهیم ایاری، چاپ دوم، 1400 ه، 1980 م، دار الکتب الإسلامیة (دار الکتب المصری - دار الکتب اللبنانی، مطبعة نهضة، قاهر، مصر).
19. آیت الحق، آیت الله علی قاضی طباطبایی قدس، سید محمد حسن قاضی / سید محمد علی قاضی نیا، چاپ سوم، 1389 ش، 1431 ه، انتشارات حکمت، تهران.
20. آیین نگارش، احمد سمیعی گیلانی، چاپ اول، 1366 ش، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

21. بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، علامه محمد باقر مجلسى (م 1111 هـ)، چاپ دوم، 1403 هـ، 1983 م، مؤسسة الوفاء، بيروت، لبنان.
22. البداية و النهاية، أبى الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير قُرشي دمشقى (م 774 هـ)، عبد الله بن عبد المحسن تركى، چاپ اول، 1417 هـ، 1997 م، هجر، رياض، عربستان.
23. بديع اللغة، سيد على حسيني ميبدى (م 1313 هـ)، سيد احمد حسيني، سيد صادق حسيني، چاپ اول، 1434 هـ، 1392 ش، مجمع الذخائر الإسلامية، قم.
24. برهان قاطع، محمد حسين بن خَلَف تبريزى متخلص به برهان (م 1062 هـ)، محمد معين، چاپ اول، 1335 ش، انتشارات اميركبير، تهران.
25. بغية الوعاة، عبد الرحمن سيوطى (م 911 هـ)، محمد ابو الفضل ابراهيم، چاپ دوم، 1399 هـ، 1979 م، دار الفكر، بيروت، لبنان.
26. بهتر بنويسيم، رضا بابايى، ويراست دوم، 1391 ش، نشر اديان، قم.
27. تأجيج النيران فى وفات سلطان خراسان، عبد الرضا ابن عبد الصمد الولى البحرانى، مخطوط، كتابخانه مجلس شوراى اسلامى، 17168، تهران.
28. تاريخ الأدب العربى، حنا الفاخورى، چاپ ششم، مطبعة بولسيه، بيروت، لبنان.
29. تاريخ آداب اللغة العربية، جرجى زيدان، محمد بقاعى، چاپ اول، 1426 هـ، 2005 م، دار الفكر، بيروت، لبنان.
30. تاريخ الخلفاء، عبد الرحمن سيوطى (م 911 هـ)، محمد محيى الدين عبد الحميد، چاپ سوم، 1383 هـ، 1964 م، مطبعة المدنى، قاهره، مصر.
31. تاريخ دمشق، ابن عساكر (م 571 هـ)، أبى سعيد عمر بن غرامة، چاپ اول، 1415 هـ، 1995، دار الفكر، بيروت.
32. تأسيس الشيعة، سيد حسن صدر، منشورات اعلمى، تهران.
33. تحفة الغريب، محمد بن ابوبكر (م 827 هـ)، چاپ اول، 1305 هـ، المطبعة البهية، مصر.
34. تحفة طالقانى، مهدي بكان، چاپ اول، 1392 ش، 1434 هـ، دار الحجّة عجل الله تعالى فرجه الشريف، قم.

35. ترجمان اللغة، محمد يحيى بن محمد شفيح قزوينى (ق 12)، چاپ اول، 1117 هـ، سنگى.
36. ترجمه النصائح الكافية لمن يتولى معاوية، محمد بن عقيل (م 1350 هـ)، شيخ عزيز الله عطاردى، چاپ سوم، 1391 ش، انتشارات عطارد، تجریش (تهران).
37. ترجمه به نظم قصيده تائيه دعبل، اميد مجد، چاپ اول، كتابخانه ملّی ايران، تهران.
38. ترجمه فيض قدسى، سيد جعفر نبوى، چاپ اول 1374 هـ، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران.
39. ترجمه مقاتل الطالبين، ابو الفرج اصفهانى (م 356 هـ)، سيد هاشم رسولى محلاتى، على اكبر غفارى، چاپ دوم، 1349 ش، نشر صدوق، تهران.
40. التصريح على التوضيح، خالد بن عبد الله أزهري (م 905 هـ)، شيخ ياسين، چاپ اول، دار الفكر. بيروت، لبنان.
41. تقوية الإيمان برّد تركية ابن أبى سفيان، محمد بن عقيل (م 1350 هـ) چاپ اول، 1412 هـ، دار الثقافة، قم.
42. تنقيح المقال فى أحوال الرجال، عبد الله بن محمد حسن مامقانى (م 1351 هـ) چاپ اول، سنگى، نجف اشرف.
43. جامع العلوم فى اصطلاحات الفنون (ملقب به دستور العلماء)، عبد النبى بن عبد الرسول احمد نكرى، قطب الدين محمود بن غياث الدين على، چاپ دوم، 1395 هـ، 1975 م، منشورات اعلمى، بيروت، لبنان.
44. جرعه اى از دريا، آيت الله شبيرى زنجانى، چاپ اول، 1390 ش، مؤسسه كتاب شناسى شيعه، قم.
45. جلاء العيون، علامه محمد باقر مجلسى (م 1111 هـ)، سيد على اماميان، چاپ ششم، 1378 ش، انتشارات سرور، قم.
46. جمع پريشان، رضا مختارى، چاپ دوم 1390، نشر دانش حوزه، قم.
47. جمهرة اللغة، محمد بن حسن بن دريد آزدى (م 321 هـ)، ابراهيم شمس الدين، چاپ اول، 1424 هـ، 2005، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، مطبعة سعادت، استانبول.

48. جواهر الأدب، سید احمد هاشمی، چاپ 21، 1384 ه، 1964 م، السعادة، قاهره، مصر.
49. حاشیه الدسوقی علی مغنی اللیب، (م 1230 ه)، چاپ دوم، مكتبة الشفیعی، اصفهان.
50. حاشیه دده جونکی، دده خلیفه (م 972 ه)، مخطوط، جامعة الملك سعود، ریاض.
51. حدائق المقربین، محمد صالح بن عبد الواسع حسینی خاتون آبادی، مخطوط، 1315 ه، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، 5657، تهران.
52. الحدائق الندیة فی شرح الصمدیة، سید علی خان مدنی شیرازی (م 1120 ه)، سید حسین خاتمی، چاپ اول، 1388 ش، نشر مهر بیکران، قم.
53. حق الیقین، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، چاپ اول، ذوی القربی، قم.
54. حلیة المتقین، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، چاپ اول، 1362 ش، انتشارات رشیدی، تهران.
55. حیاة الحیوان الکبری، کمال الدین دمیری (ق 8 ه)، چاپ اول، المراسلات، مصر.
56. حیاة القلوب، محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، چاپ دوم، 1376، انتشارات سرور، قم.
57. خزانه الأدب، عبد القادر بن عمر بغدادی (م 1093 ه)، عبد السلام هارون، چاپ چهارم، 1418 ه، 1997 م، مكتبة الخانجی، قاهره، مصر.
58. خورشید مشرقین (برگزیده أنوار المواهب فی نکت أخبار المناقب)، علی اکبر نهاوندی (م 1369 ه)، سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی، چاپ اول، 1391 ش، انتشارات رسالت، قم.
59. دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی، چاپ پانزدهم، 1389 ش، دلیل ما، قم.
60. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جمعی از محققین، چاپ دوم، 1374 ش، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
61. دایرة المعارف تشیع، جمعی از محققین، چاپ اول، 1366 ش، بنیاد اسلامی طاهر، تهران.

62. دایرة المعارف ، پطرس البستاني (م 1300 هـ) ، چاپ اول ، دار المعرفة ، بیروت ، لبنان.
63. الدرّة الیتیمّة فی تتمّات الثمینة ، شیخ عباس قمی ، به خط محمد حسین ، 1216 هـ.
64. الدرّ المنثور فی طبقات ربات الخدور ، زینب فوّاز عاملی ، چاپ اول ، 1312 ، مطبعة الکبری الأمیریّة ، بولاق ، مصر.
65. الدرّ المنثور ، عبد الرحمن سیوطی (م 911 هـ) ، عبد اللّٰه بن عبد المحسن ترکی ، چاپ اول ، 1424 هـ ، قاهره ، مصر.
66. الدرّ النضید فی مرآتی السبط الشہید ، سید محسن امین ، (م 1371 هـ) ، چاپ چهارم ، 1365 هـ ، مطبعة الآداب ، نجف اشرف.
67. دعبل الخزاعی جرجیس کنعان ، چاپ اول ، 1369 هـ ، 1949 م ، مطبعة الهلال ، بغداد.
68. دعبل بن علی الخزاعی (شاعر آل البيت علیهم السلام) ، علی خزاعی ، چاپ اول ، 1384 هـ ، 1965 م ، مطبعة النعمان ، نجف اشرف.
69. دعبل خزاعی ، سید محسن امین (م 1371 هـ) ، چاپ اول ، 1368 هـ ، مطبعة الإیتقان ، دمشق ، سوریه.
70. دیوان الأزری الکبیر ، شیخ کاظم ازری (م 1211 هـ) ، شاکر هادی شکر ، چاپ اول ، 1980 م ، 1400 هـ ، دار التوجیه الإسلامی ، کویت.
71. دیوان الإمام الشافعی ، محمد بن إدريس بن شافع معروف به شافعی (م 204 هـ) ، عبد الرحمن مصطاوی ، چاپ سوم ، 1426 هـ ، 2005 م ، دار المعرفة ، بیروت ، لبنان.
72. دیوان حافظ ، (792 هـ) ، محمد قدسی حسینی ، چاپ اول ، 1314 ، سنگی.
73. دیوان دعبل بن علی الخزاعی ، دعبل خزاعی (م 246 هـ) ، عبد الصاحب عمران الدجیلی ، چاپ دوم ، 1972 هـ ، دار الكتاب اللبنانی ، بیروت ، لبنان.
74. دیوان صاحب بن عبّاد ، اسماعیل بن عبّاد ملقب به صاحب و کافی الکفاة (م 385 هـ) ، شیخ محمد حسن آل یاسین ، چاپ سوم ، 1412 هـ ، مؤسسه قائم آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله وسلم ، قم.

75. دیوان علامه حسن زاده، چاپ ششم، 1377 ش، مرکز فرهنگی رجاء، تهران.

76. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی (1389 ه)، چاپ سوم، 1403 ه، 1983 م، دار الأضواء، بیروت، لبنان.

77. راهنمای دانشوران، سید علی اکبر برقی (1366 ش)، سید محمد باقر برقی، چاپ اول، 1384 ش، دفتر انتشارات اسلامی، قم.

78. رجال الکشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (ق 4 ه)، سید احمد حسینی، چاپ اول، مؤسسه اعلمی، کربلا، عراق.

79. رجال النجاشی، احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی اسدی کوفی (م 450 ه)، آیت الله شبیری زنجانی، چاپ اول، 1407 ه، جامعه المدرسین، قم.

80. الرّد علی المتعصب العنید المانع من ذمّ یزید، ابن جوزی (م 597 ه)، شیخ محمد کاظم محمودی، چاپ اول، 1403 ه، 1983 م.

81. روح المعانی، محمود آلوسی بغدادی (م 1270 ه)، چاپ اول، 1353 ه، دار إحياء التراث العربی، بیروت، لبنان.

82. روضات الجنّات فی احوال العلماء و السادات، علامه محمد باقر موسوی خوانساری (م 1313 ه)، محمدتقی کشفی، چاپ اول، 1390 ه، حیدریه، تهران.

83. روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، علامه محمد باقر خوانساری (م 1313 ه)، محمد علی روضاتی، چاپ دوم، سنگی، 1367، مطبعة تهران، تهران.

84. ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین علیه السلام، سید علی خان مدنی شیرازی (م 1120 ه)، سید محسن حسینی امینی، چاپ هفتم، 1432 ه، مؤسسه نشر سلامی، قم.

85. ریحانة الأدب، محمد علی مدرس تبریزی (م 1373 ه)، چاپ سوم، 1369 ش، چاپخانه حیدری.

86. زاد المعاد، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه) چاپ اول، 1403 ه، انتشارات اسلامی، تهران.

87. زندگی نامه علامه مجلسی ، سید مصلح الدین مهدوی ، چاپ اول ، 1378 ، دبیرخانه همایش بزرگداشت علامه مجلسی ، تهران  
تلامذة العلامة المجلسی و المجازون عنه ، سید احمد حسینی ، چاپ اول ، 1390 ش ، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، تهران .
88. زندگی نامه علامه مجلسی ، محمد حسین سجاد ، چاپ اول ، 1385 ش ، نشر مهر ثامن الأئمة ، مشهد .
89. زهر الآداب و ثمر الألباب ، ابی اسحاق ابراهیم بن علی قیروانی (م 453 ه) ، محمد علی بجاوی ، چاپ اول ، 1372 ه ، 1953 م ،  
مصطفی حلبی ، قاهره ، مصر .
90. سبک شناسی بهار ، محمد تقی بهار ، چاپ اول ، 1349 ، کتاب های پرستو . تهران ، ایران .
91. سر الأدب فی مجاری کلام العرب ، ابی منصور ثعالبی (م 429 ه) ، مخطوط ، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، 7825 ، تهران .
92. سلافة العصر ، سید علی خان مدنی (م 1120 ه) ، چاپ دو ، 1383 ش ، المكتبة المرتضوی ، تهران .
93. سیر أعلام النبلاء ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (م 748 ه) ، شعيب ارنؤوط / حسین أسد ، چاپ اول ، 1401 ه ، 1981 م ،  
مؤسسة الرسالة ، بیروت ، لبنان .
94. شرح التصريف (ضمن جامع المقدمات) ، مسعود بن عمر تفتازانی (م 791 ه) چاپ شانزدهم ، 1383 ، انتشارات هجرت ، قم .
95. شرح النظام علی الشافیه ، نظام نیشابوری (م 728 ه) ، محمد زکی جعفری ، چاپ سوم ، 1434 ه ، دار الحجة عجل الله تعالی فرجه  
الشریف ، قم .
96. شرح بوستان ، سعدی (م 691 ه) ، محمد خزائلی ، چاپ چهاردهم ، 1388 ش ، انتشارات جاویدان ، تهران .
97. شرح حال دعبل ، سید محمد صادق طباطبایی ، مخطوط ، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، 988/17 ، تهران .
98. شرح شواهد شرح شافیه رضی الدین استرآبادی ، عبد القادر بغدادی (م 1093 ه) ، محمد نور الحسن / محمد زفزاف / محمد محیی  
الدین عبد الحمید ، چاپ دوم ، 1379

99. شرح عقود الجمان، عبد الرحمن سیوطی (م 911 ه)، چاپ اول، 1358 ه، 1939 م، دار إحياء الكتب العربی، قاهره، مصر.
- 100 شرح قصیده تائیه دعبل، کمال الدین محمد بن محمد فسوی (م 1134 ه)، مخطوط، 1978، مرکز إحياء میراث اسلامی.
101. شرح مراثی سید بحر العلوم، شیخ رحمت اللہ کرمانی (م.ق 13 ه)، حسین درگاهی، چاپ دوم، 1388، انتشارات اسوه، قم.
102. شرح مراح الأرواح، احمد بن علی بن مسعود (م.ق 7 ه)، ملا أحمد معروف به دیکتوز، چاپ دوم، 1323 ه.
103. شرح و ترجمه تائیه دعبل، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، علی محدث، چاپ اول، 1359، تهران.
104. شرح و ترجمه تائیه دعبل، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، ابو القاسم نجفی اصفهانی / سید کاظم یزدی، مخطوط، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، 1246/3، تهران.
105. شرح و ترجمه تائیه دعبل، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، محمد جعفر هندی، مخطوط، 1232 ه، مرکز إحياء میراث اسلامی، 2275/2، قم.
106. شرح و ترجمه تائیه دعبل، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، محمد حسن بن ابراهیم اردکانی، مخطوط، 1260 ه، کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام، اردکان.
107. شرح و ترجمه تائیه دعبل، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، مخطوط، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، 4255/4، تهران.
108. شرح و ترجمه تائیه دعبل، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ه)، مخطوط، کتابخانه مدرسه صدر بازار، 456/3، اصفهان.
109. الشعر و الشعراء، عبد اللہ بن مسلم بن قتیبه دینوری (م 276 ه)، أحمد محمد شاکر، چاپ اول، 1377 ه، 1958 م، دار المعارف، کورنیش، مصر.
110. الشعر و الشعراء، عبد اللہ بن مسلم بن قتیبه دینوری (م 276 ه)، مصطفی



آفندی، چاپ دوم، 1350 هـ، 1932 م، مکتبۂ تجاریه الکبری. قاهره، مصر.

111. شفاء السائل و تهذیب المسائل، عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون (م 808 هـ)، محمد مطیع حافظ، چاپ اول، 1417 هـ، 1996 م، دار الفکر، دمشق، سوریه.

112. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، میرزا ابو الفضل تهرانی (م 1308 هـ)، محمد باقر ملکیان، چاپ دوم، 1387 ش، اسوه، قم.

113. شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل، أحمد بن محمد خفاجی (م 1069 هـ)، محمد کشاش، چاپ اول، 1418 هـ، 1998 م، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.

114. الصّحاح، اسماعیل بن حمّاد جوهری (م 396 هـ)، احمد عبد الغفور عطار، چاپ سوم، 1404 هـ، دار الملايين، بیروت، لبنان.

115. طبقات الشعراء، ابن معتر (296 هـ)، عبد الستار أحمد فراح، چاپ اول، 1938 م. دار المعارف، قاهره، مصر.

116. عروض آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، محمد زکی جعفری، چاپ اول، 1424 هـ، تکسوار حجاز، مشهد.

117. علامه مجلسی و آثار فارسی او، مهین پناهی، چاپ اول، 1370 ش، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران.

118. علامه مجلسی، حسن طارمی، چاپ اول، 1375 ش، طرح نو، تهران.

119. العمدة فی محاسن الشّعر و آدابه و نقده، ابن رشیق قیروانی (م 456 هـ)، محمد محیی الدین عبد الحمید، چاپ اول، 2006 م، دار الطّلاع، قاهره، مصر.

120. عین الحیة، علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 هـ) چاپ اول، 1341 ش، انتشارات جاویدان، تهران.

121. عیون أخبار الرضاء علیه السلام، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی معروف به صدوق (م 381 هـ)، سید مهدی حسینی لاجوردی، چاپ دوم، 1363 هـ، کتاب فروشی طوس، قم.

122. الغدیر، علامه عبد الحسین احمد امینی نجفی (م 1390 هـ)، مرکز الغدیر، چاپ چهارم، 1427 هـ، 2006 م، مؤسسۀ دایرة المعارف الفقه الإسلامی، قم.

123. غياث اللغات ، غياث الدين محمد بن حلال رامپوری (م. ق 13 ه) منصور شروت ، چاپ سوم ، 1388 ه ، انتشارات اميرکبير ، تهران.
124. فرجام عشق ( شرح غزل عرفانی امام خمینی رحمه الله ) ، سيد عبد الله فاطمی نیا ، چاپ ششم ، 1386 ش مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی رسائل ، تهران.
125. فرهنگ جامع فارسی ( آندراج ) ، محمد پادشاه متخلص به شاد ، محمد دبیر سیاقی ، چاپ دوم ، 1363 ش ، کتاب فروشی جمهوری اسلامی ، تهران.
126. فرهنگ نظام ، سيد محمد علی داعی الإسلام ، چاپ اول ، 1305 ش ، حيدرآباد.
127. فقه اللغة ، ابو منصور ثعالبي (م 429 ه) ، ياسين العيوي ، چاپ اول ، 1432 ه ، 2011 م ، المكتبة العصرية ، صيدا ، لبنان.
128. فوات الوفيات ، محمد بن شاکر کتبی (م 764 ه) ، احسان عباس ، چاپ اول ، دار صادر ، بيروت.
129. الفوائد الرضويّة في أحوال علماء المذهب الجعفريّة ، شيخ عباس قمّي (م 1319 ه) ، ناصر باقری بيدهندي ، چاپ اول ، 1385 ش ، بوستان کتاب ، قم.
130. فهرست نسخه های خطی کتاب نامه حوزة علميه امام صادق عليه السلام ، سيد جعفر حسيني ، چاپ اول ، نشر مجمع ذخائر اسلامی ، قم.
131. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مجلس شورای اسلامی ، محمد تقی دانش پژوه و بهاء الدين علمي انوري ، چاپ اول ، 1390 ، کتاب خانه مجلس شورای اسلامی.
132. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مدرسه صدر بازار ، سيد جعفر حسيني ، چاپ اول ، 1384 ش ، 1426 ه ، نشر مجمع ذخائر اسلامی ، قم.
133. فهرست نسخه های خطی مرکز إحياء ميراث اسلامی ، سيد احمد حسيني ، چاپ اول ، 1425 ه ، 1383 ش ، نشر مجمع ذخائر اسلامی ، قم.
134. الفهرست ، ابن ندیم (م 384 ه) ، چاپ اول ، دار المعرفة ، بيروت ، لبنان.
135. فهرستواره دست نوشته های ایران ، مصطفى درایتی ، چاپ اول ، مؤسسه فرهنگی پژوهشی الجواد عليه السلام ، مشهد.

136. الفيض القدسي في ترجمة العلامة المجلسي، محدث نوري، ضمن بحار الأنوار ذكر شد.
137. قابوس نامه عنصر المعالي (م 462 ه) غلام حسين يوسفی، چاپ اول، 1345، انتشارات علمی و فرهنگی تهران.
138. القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروز آبادی، چاپ اول، مطبعة السعادة، مصر.
139. قصص العلماء، ميرزا محمد تنكابني (م 1302 ه)، چاپ اول، انتشارات اسلاميه، تهران.
140. كتاب الرجال، تقى الدين حسين بن على بن داود حلى (م 707 ه)، سيد محمد صادق آل بحر العلوم، چاپ اول، 1392 ه، 1972 م، مطبعة حيدريه، نجف اشرف.
141. كتاب شناسی مجلسی، حسين درگاهی، على اكبر تلافی، چاپ اول، 1370 ش، بنياد فرهنگي امام رضا عليه السلام.
142. كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، محمد على تهانوی، جمعی از محققين، چاپ اول، 1996 م، مكتبة لبنان ناشرون، لبنان.
143. كشف الظنون عن أسامي الكُتُب و الفنون، مصطفى بن عبد الله (م 1067 ه) معروف به حاجي خليفه، مقدمة آيت الله مرعشي رحمه الله، چاپ دوم، 1951 م، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان.
144. كشف الغمّه، على بن عيسى اربلي، سيد هاشم محلاتي، چاپ اول، 1381 ش، نشر بني هاشم، تبريز.
145. كشف الهاوية، شيخ ذبيح الله محلاتي، چاپ اول، 1384 ه، نشر كتاب، تهران.
146. كمال الدين و تمام النعمة، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمّي معروف به صدوق (م 381 ه)، على اكبر غفاري، چاپ اول، 1390 ه، مكتبة الصدوق، تهران.
147. الكنى و الألقاب، شيخ عباس قمّي (م 1359 ه)، چاپ پنجم، 1368 ش، مكتبة الصدر، تهران.
148. گلستان، سعدی (م 691 ه) خليل خطيب رهبر، چاپ بيست و دوم، 1388

149. گوہر دانش، محمد تقی ادیب نیشابوری (م 1355 ہ)، جمال الدین خراسانی، چاپ اول، چاپخانہ خراسان، مشهد، ایران.
150. اللالی العبقریّة فی شرح العینیّة الحمیریّة، بہاء الدین اصفہانی معروف بہ فاضل ہندی (م 1137 ہ) آیت اللہ جعفر سبحانی، چاپ اول، 1421 ہ، موسسہ امام صادق علیہ السلام، قم.
151. لُبُّ اللُّبَابِ فِي تَحْرِيرِ الْأَنْسَابِ، عبد الرحمن سیوطی (م 911 ہ)، چاپ اول، 1422 ہ، 2002 م، دار الفکر، بیروت، لبنان.
152. اللُّبَابُ فِي تَهْذِيبِ الْأَنْسَابِ، ابن اثیر جزری (م 630 ہ)، چاپ اول، 1423 ہ، 2002 م، دار الفکر، بیروت، لبنان.
153. لسان العرب، ابن منظور مصری (م 711 ہ)، چاپ سوم، 1413 ہ، 1993 م، موسسہ التاریخ العربی - دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
154. لطائف الطوائف، فخر الدین علی صفی، احمد گلچین معانی، چاپ چہارم، 1362 ش، انتشارات اقبال.
155. لغتنامہ دہخدا، چاپ اول.
156. المثلث، ابن السّید بطلیوسی (م 521 ہ)، صلاح مہدی فرطوسی، چاپ اول، 1401 ہ، 1981 م، دار الرشید، بغداد، عراق.
157. مجالس المؤمنین، قاضی نور اللہ شوشتری (م 1019 ہ)، چاپ اول، 1354 ش، انتشارات اسلامیہ، تہران.
158. مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی (م 548 ہ)، چاپ اول، 1426 ہ، 1384 ش، أسوہ، قم.
159. محاضرات الأدباء، راغب اصفہانی (م 502 ہ)، چاپ اول، 1287 ہ، قاہرہ، مصر.
160. مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنة و البقاع، صفی الدین عبد المؤمن بن

عبد الحقّ بغدادی (م 739 هـ)، علی محمد بجاوی، چاپ اول، 1373 هـ، 1954 م، دار إحياء الكتب العربية، قاهره، مصر.

161. مرآت الأحوال، احمد بن محمد علی بن محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی، مخطوط، کتاب خانه، مجلسی شورای اسلامی، 1109، تهران.

162. المزهرفی علوم اللغة، عبد الرحمن سیوطی (م 911 هـ)، محمد احمد جاد / محمد ابو الفضل ابراهیم / محمد بجاوی، چاپ چهارم، 1378 هـ، 1958 م، دار إحياء الكتب العربية، قاهره، مصر.

163. مشاهیر دانشمندان اسلام، شیخ محمد رازی، چاپ اول، 1351 ش، انتشارات اسلامیّه، تهران.

164. المصباح المنیر. فیومی (م 770 هـ)، چاپ اول، 1414 هـ، 1994، دار الكتب العربية، بیروت، لبنان.

165. معجم الأدباء، یاقوت حموی (م 626 هـ)، احسان عباس، چاپ اول، 1993 م، دار الغرب الإسلامی، بیروت، لبنان.

166. معجم البلدان، یاقوت حموی (م 626 هـ) محمد عبد الرحمن مرعشلی، چاپ اول، 1429 هـ، 2008 م، دار إحياء التراث العربی، بیروت، لبنان.

167. معجم الذین نُسبوا إلى أمّہاتہم، فؤاد صالح سید، چاپ اول، 1996 م، شرکت العالمیة للکتاب، لبنان.

168. معجم الشعراء، محمد بن عمران بن موسی مرزبانی (م 384 هـ)، عباس هانی چراخ، چاپ اول، 2010 م، بیروت، لبنان.

169. معجم الشعراء فی معجم البلدان، کامل، جُبوری، چاپ اول، 2002، مکتبۃ لبنان ناشرون، بیروت، لبنان.

170. المعجم فی معاییر أشعار العجم، شمس الدین محمد بن قیس رازی (م. ق 7 هـ)، محمد بن عبد الوهاب قزوینی، مدرس رضوی، سیروس شمیس، چاپ اول 1388 ش، نشر علم، تهران.

171. معجم قبائل العرب، عمر رضا کحّالة، چاپ هشتم، 1418 هـ، 1997 م،

172. مغنى اللبيب، ابن هشام انصارى (م 761 هـ)، چاپ ششم، 1414 هـ، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، قم.
173. مفاتيح الغيب، فخر الدين محمد رازى (604 هـ)، چاپ اول، استانبول، تركيه.
174. مفردات الألفاظ القرآن، راغب اصفهاني (م 420 هـ)، نجيب ماجدى، چاپ اول، 1427 هـ، 2006 م، المكتبة العصرية، صيدا، لبنان.
175. مَنْ لا يحضره الفقيه، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق (م 381 هـ)، على اكبر غفارى، چاپ دوم، جامعه مدرسين، قم.
176. المنصف من الكلام، تقى الدين احمد بن محمد شمى (م 872 هـ)، چاپ اول، 1305 هـ، المطبعة البهية مصر.
177. نصاب الصبيان، ابو نصر فراهى (م 618 هـ) علامه حسن حسن زاده آملی، چاپ اول، 1333 ش، 1374 هـ، اسلاميه تهران.
178. النصائح الكافية لمن يتولى معاوية، محمد بن عقيل (م 1350 هـ) چاپ اول، 1412 هـ، دار الثقافة، قم.
179. نظم الفوائد، ابن مالك اندلسى (م 672 هـ)، سليمان بن ابراهيم، چاپ اول، 1409 هـ، مجلة جامعه أم القرى، عربستان.
180. نجات الروضات، علامه محمد باقر نجفى اصفهاني، سيد احمد روضاتى، چاپ اول، 1413 هـ، مكتبة القرآن، تهران.
181. نور الأبصار فى مناقب آل بيت النبى المختار، شيخ نسيد شبلنجى، چاپ اول، مطبعة يوسفيه، مصر.
182. نور الأنوار فى شرح الصحيفة السجادية، سيد نعمت الله موسوى جزايرى (م 1112 هـ)، چاپ اول، 1427 هـ، آسيانا، قم.
183. الوافى بالوفيات، صلاح الدين صفوى (م 764 هـ)، احمد أرناووط / تزكى مصطفى، چاپ اول، 1420 هـ، 2000 م، دار إحياء التراث العربى، بيروت، لبنان.

184. وفيات الأعيان ، احمد بن محمد بن أبى بكر بن خلّكان (م 681 هـ) ، احسان عباس ، 1968 م ، دار صادر ، بيروت ، لبنان.

185. هدية العارفين ( أسماء المؤلفين و آثار المؤلفين ) اسماعيل پاشا بغدادى ، چاپ دوم ، 1951 م ، دار إحياء التراث العربي ، بيروت ، لبنان.

186. يزيد بن معاوية ، أبو جعفر أحمد مكى ، چاپ اول 1398 هـ بيروت ، لبنان.

ص: 198

- سخن آغازین...9
- مقدمه مصحح...13
- تصحیح قصیده تائیه...15
- طریق روایت تائیه...15
- اختلاف نسخ قصیده تائیه...15
- شروح قصیده تائیه...16
- نسخ ترجمه و شرح علامه مجلسی...19
- نسخ اساس طبع...21
- مقدمه ای مختصر در شعر و شاعری...35
- معنی فدای لفظ شدن...50
- زندگی نامه دعبل خزاعی ، علامه مجلسی...53
- مقام علمی...56
- مشایخ روایی دعبل...57
- نسب او...57
- فرزندان...57
- راویان حدیث از دعبل...58
- تالیفات...58
- در کلام بزرگان نقد و ادب...58
- وفات...64
- زندگی نامه...67
- لقب مجلسی...68





مقام علمی...69

استادان...70

شاگردان...70

تألیفات...71

فرزندان...72

وفات...72

علامه مجلسی و نقش برجسته او در عمومی کردن علوم...75

مقدمة مؤلف...81

المطلع الأول...97

فریاد از روزگار...105

حبّ اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنانشان...107

ناقضین عهد...112

بیعت شوم...117

مناقب علی علیه السلام...119

مناقب اهل بیت علیهم السلام...125

المطلع الثانی...125

واقعه فخر...144

مظلومیّت امام رضا علیه السلام...153

ذکر مصیبت قمر بنی هاشم علیه السلام...155

مظلومیّت اهل بیت علیهم السلام...158

مناقب اهل بیت علیهم السلام...160

رزائل دشمنان أهل بيت...163

محبت أهل بيت عليهم السلام...166

گریه بر أهل بيت عليهم السلام...169

منازل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم...172

ظهور امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف...174

شفاعت أهل بيت عليهم السلام...178

خطاب به دشمنان أهل بيت عليهم السلام...179

فهرست منابع...183

ص: 200

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

